

الف ٢٢٣٣٣
كتاب خاتمة صيف

نجد نجد
تاريخ نجد
نام كتاب
فن كتاب
نبركتاب فن ذكور

١٢٩٥

١٢٩٦

١٢٩٧



—

هذا كتاب والله أعلم به الخير عفاید شیعک

الحمد لله الذي سخر صدوع رذناب علیها سریز جسمه و دفع غلوس اغواهه ایام اور هر چند و صرح طینا نیا پھلبلا
معا مدار رخا استہدا طاعنہ امراض العلیوراف و بیشنجا الابنی االرض اوشکرا الابنی االرض

و بعثنا الابنی االرض اوالصلو المکار ایل النظائر الموارد علی خاصینہ و پنهانی مدد و عزیزہ

و بعد جو حمیقیں اپنے نظام شرع اور وعظہ و پیغمبیر صفر و داعی و ایم نیز احمد
الظریفی اکبر العصر بریج کیا ایتھر علیہ فرشتوں المخواہش لشاعر ایک باغی فارسی مودودی کے حا

از کلمات اغاریہ دل باغی فنکی فریضہ عالم حکوم باشد لایف تائیم کافہ مسلیمان زاویہ مندوش کندہ
بیشامی ایضا اللہ عجیب الدعوتی مع کڑھا خلال ایخوال شیخا مجع اور کھا ایثار و ایجا ایضا ایضا و قلم عزیز

بروف جنم بشیص بط ایثار ایتم و حضن ایتھر فتابل ایتم ایسٹے مسلیمان منکر کھا ایثار و ایجا ایضا داخل ایسٹے
دریمانیہ مسٹی قوم او راجعہ الشیعہ فویا الشیعہ مرتب سالم او راجعہ مشکوہ و دکھنی خامہ و دکھنی خامہ و دکھنی

مشکوہ و دکھنی خامہ و دکھنی خامہ ایچنڈا نو دامیدا دخلانی ایسا و دین عیا ایسکے خیہر ناظرین زاویہ بنی

خط و ایور دینا و لحرن کامنی فنایہ بیکمی الہا بیکھدا و ندعا ملعت ای رضلفا خلو قرمونہ ایسکے کھیڑ
خواہن دیکھلنا و دن شوار بی عشا و حستی ایزی ایشان بیا شد بلکہ ای بیکھدا ای ایعا ایشان ای خلوق

فریروه ایسی پیغما اور دافرہ شاکست ایکہ بیکا کیمی خدا و دنخوا شیخ و دران کیا بیکا فوشیده ساسازی

لهم انت السلام السلام

بردمان بیان مابین خانه هنگام او را بر احمد عجیل اللہ فرود داده است که بن و قران نکتاب او سه
ما بخ دیمها پیغم از عالم مسابقه و کتابهای انتشار غیر رای داده است پس بجزیق و بعیت که احمد
عظام و عالم حلال و حرام و احکام از انجات مابد و هر چوپ و مردانه اعقاد هنوز عمل شده
بمناسخ خالقند هم چوپ است ما اینکه انتقال خود و معاشر نیک عنده همراه با پیغم از عالم و طلب
شما اور دیگر بر لغون از اینجا و امتحان از این مزد و اکذار همچو زیبیم از پیغم از عالم یعنی فکه خدا و مدد
امروزه مبودکه از اخلاقی بر سازند از لوار و فتوحی و عفایم بر سازند و در دنیا رحلت و فتحی
نکه باقی از برای دین خود را در آمد بدان خداوند بشهادت و ما پیغم عز الموقی ام هو الا
بعی و حرف نیزه نداریم پیغم الی اذوهای فتن خود میباشد حروف زدن او عکار و حی الیک
و سو شد ایست با وسیله فرود ندایی تاریخیم المثلث کتاب افسوس و عزیزی که پیر و مکحوم را علیه
الحق عذر بدرستیک من کذا ردم درینان شاد و حیرتیکن را که کتاب خدا و عزیز من مانند کذا
دعاهم جدا هم شوید ناکه بزم وارد شوند در فیضت در بیوض کوش و عراد که قاتل
پیمانه و راد از عرض ام اطهارین میباشد پس هر خلقی و ایست که برجع فنا بدشکاب خدا
و عرض پیغم اور و اینجا اینان بگویند فاحبت اطاعت مزدن و عمل کردن و اعقاد هنوز
و ایمه اطهار ایجار و ائمه در صیار مردم کذا رند که در اینها میان کتاب خدا میباشد و درین
غیبت که بی لا اف ام است برجع خودن بکتاب میار و اخبار ام اطهار مخد اطاعت و عبادت
یادش ام جبار و فهاریں اینجا اینها معلوم میشود حکم خداوند سر خرس است اول اعقاد فلیز
اعقام افراد صنایع سینه علی بر کاف و محل باید اینها است مثل غسل و وضو و پیغم جهاد مانند
آنها بیست مثل مان بایکام و اشنن فضل است مثل هر فرزند اما البیت مثل حسن و رکو و ماید
و مال البیت مثل حسن در هنر عمال مخصوص باید حکم خدا ایجاد ند و عمل کرد و انسن احکام ای
آنچه هاد است نا از نقلید است نیز مردم باید بایمیه دیباشد با مغل باشند و در عکس

ابن اسان شود که
بر بیان نمایند
بتایار اعتماد
رجوع نمودن

فاکر هم کلام باشند عمال ایشان بر قبیح محبت دفع خواهد بود و آن افراد را که باید زندگی عملاً
ملی باید مثل شهادت مادر بودند نیز این حقیقت را که حضرت مسالث پناهی و بولاپ امام رضا
اما اعتقاد غلوبی باید زندگی لجه شاهادت غفلت باشد پس از آن نمود در عقابهای جست و سلیمان
و مؤمنین مرجد دلیل ایشان دلیل عقلی اجتیا نماید بلطفی مطابق عقل باشد پس بر کافیه
خواص علم لازم است تفسیر و مجتبی نمایند در تصحیح نمودن اعتقادان است خود هر چیزی است
از علاوه اماشد که همچویه اعتقاد را باید نمود و بعد از آن این اینها مدلیل اجتیا عقلی باید دلیل جست
مطابق عقل کفایت میکند از بر ایشان هذلا مانچه از عمل و اخبار علیاً معلوم میشود که از
اعتقاد نمودن به این اینها میکنم که بر مؤمنین یاد کردن اینها و اعتقاد نمودن بکتاب است
و اخبار و تایارهای همچویی نفایانه و حالات شبیه ای و جو معهود و جو معهود و جو معهود
و اعتقادات فاسد ظاهر میکند و میکوئند که دلیل عقلی دارم و حال اندک عقول ناضج
واراء فاسد و کاسد ایشان بمحض همایش انشا و اغوا و شیطان مغلوب شده است پس بعض
قابل شد اند بوجود وجود و بعض قابل شد اند با تقدیر و حلول خوبی قابل شد اند بجز
بعض قابل شد اند بهمایش بودن اموال و عمال مردم و بعض قابل شد اند بنظر او در مرشد
در عباد این بجهة اینکه اینها واسطه اند خواه امام باشند یا هنرا امام و بعض قابل شد اند بعنودت
تکالیف و سعی طلاقها و بعضی قابل شد اند بحالی و زاری و بجهی و بجهی بودن امام علیه باوساطه
و اذن خدا ای پیاواسطه و اذن او و بعضی قابل شد اند بعنودت حشر و نشر و فیامت و حشیجه
وقایع حقایق بعضی قابل شد اند بجهی اینها بودن معاور و مجاہد بودن او و بعضی قابل شد اند
بجهی بعنودت مصالح پیغمبر و پیغمبر خواه بودن او و بعضی قابل شد اند به عنودت میراث و ایام
و بخشش و بیوز خیانتها و بعضی غالی شده اند بعنی امام طائفه خود را از این راه اند

خدا را می‌شنبد اند و بعضی تعالیٰ شدند که امام راز مرثیه خود پاپیون اور داده و بعضی هم
قرآن‌ها ماجع یا میرالموئین هم و آن‌ها ظاهرین هستند اند و بعضی افواح بیتیات و طبیعت
و مسکرات از فیلچس و بنان و شراب را هلال را آنسه اند و شغول اینها شده‌اند و
و گفتار دن را عبارات نام کردند اند و بعضی هم عبارات را عبارات می‌دانند و بعضی هم
معاصی می‌شوند که مادرت کشند خلو ایشان را که نفس کامل شود و بعضی هم سعادت خدا را در
امر شاهین ما اینم ظاهرین ظاهر می‌دانند مثل این که در کوهه که از دره باشند و منج شود که
صفت اشیعی در این راه هم پیدا می‌شود و بعضی هم علی و نیزه و ایجبل و شهر و حصین هم از الوفات
لذینت می‌دانند و بعضی موسی و فرعون را که می‌دانند در بالکوهه و در ظاهر می‌کویند داشتند
شد اند چنانچه اسپر بودن اینها بر فک دینا و بعضی هم کویند مردم که مردن مثل علقم خشک
می‌شوند لذکر بعد از هر دن چنین می‌شست و بعضی هم کویند بصورت دیگر می‌شوند بعد از مرد
خوب بصورت خوب و بد بصورت بد و باز بینما امیا این طبقی شناسی و بعضی هم کویند سیکوت
ما پیر چنین هم چند شکست خداست بعضی هم کویند خلا جسم است بعضی هم کویند هزار
و بعضی هم کویند انفع است بعضی هم کویند تشریف و ترقی دارد ناری مذهب بینا احتیل
شد است که ذکر همه اینها بطور می‌باشد جای بین اینها و اجنبیست که مومن با اعقاب داشت
بیان مینمایم بتوان الله تعالیٰ و عنه الائمه علیهم السلام مشکون اینکه
در بیان اعقاب از مخالفت بذات و صفات خدا و بذکر اجنبیست اعمقاد منون
بتوحید الهی و توحید بر چهار فرضیه منصور و می‌شود اول توحید ایقان دو توحید صفاتیم
توحید خلوی مختارم و می‌داند عباراتی پس در اینها می‌نمایم چهار صفاتیم ایقان ایقان اول دنیو
ذلیشت می‌دانند و اجنبیست اعقاب منون با اینکه خدا و ندو احمد می‌کارند و پیش‌ران

فی همان است و د پنست مقدس سبیم صحیح صفات کمال شیخ ارجمند صفاتی صاحب الکتاب
 پس واجب است اعتماد نمودن با اینکه خداوند والحمد لله کل اذکروا مرکب از اعضا این باشد و
 مرکب از اشت که از دو چیز باشند بعل المده باشد و من اختر ف مدار دعوی اخراه و همینه و مجزء
 جاالت و مجزء عقلیه و مجزء اخراجیه و مجزء اخراجیه داخلیه و مجزء اخراجیه بیرونیه و مجزء اخراجیه
 پس واجب است اعتماد نمودن با اینکه خداوند دست پا و سر و کوش و چشم و دل ندارد و از
 چیزی که مرکب نیست نه بحقه ای و بنابراین از غیر بجهات مثل فور و غیره و غیرها با این
 نمودن با اینکه خدا جو مر نیست و عرض نیست جو هر از اشت که بخودی خود می بود باشد و در
 بیرونی محتاج بغيره باشد مثل جهاد ای و بنای ای و حوا ای و عرض ای و عرض ای که بواسطه غیر
 باشد مثل زنگ و بیو و واجب است اعتماد نمودن با اینکه خدا بحال نیست بعینه چیزی بر او قدر ای
 همکرد و چیزی از خدا جدا شده و خدا از چیزی جدا شده و مثل بود و نک و طبع نیست ولی
 اعتماد نمودن با اینکه خدا را کسی نیست و او کسی نیست و عنده ندارد و فرزند ندارد و فریده
 کسی نیست و باشدو واجب است اعتماد نمودن با اینکه خدا دیده نمی شود نه در دنیا و نه در آخوند
 در عالم بر تجربه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اطله و نه در عالم ذوق و نه در
 بالای عرش و نه در بازنی فرش و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه عالم اور امیینند و فر
 مرشد او را امیینند و پریعام اور او را امیینند و نه امام او را امیینند و نه خواص و نه خواهم
 و نه مملک همچکیس او را امیینند بخشم سولکن شاخه میشوکه ای و قدر بعقل و بجهش قلت
 ایمان چنانکه امیر المؤمنین ع در حواب ایکه رسید اذ اخترت که ای ای پرورد کار خود را امسنه
 در وصف عبادت نمودن او فرمودند مالکت ای
 کنم برو و کار بزرگ ندیده باشتم اور ای ای عرض کر و که چون در دیده ای ای ای ای ای ای ای ای ای

ميبلات لامندر ك العيون ف مثا مده الابصاف لكن وإن القلوب بمحابي الاما ان يعني واي تمسك
 او ردار حبها ادر ديدن چشمها و لكن مبيينه دلوقت قلبهما بجهنم ايمان پس والجبيش
 اعتقادهوند بانيك خدا ديدن يمشود و عقل دارالحقيفه او زمانك و عقول و مهارات
 احاطه بعذامنکن چنانچه لامع فر هوند لا يخت و لا يختر لامندر ك الحواس ولا يخطه شه
 ولا جسم ولا صوره ولا اشياء ولا اخدي يعني خداوند بجهنم دیده يمشود و بدينسته لامندر
 يمشود و بركه منکن او زمانه حواس ظاهره و نحساس باطنها و احاطه منکن ما يعمره اغفل
 فحال وهم وهو اجسم وجهر و عرض و صوره و مثال و خدا الجنم بنيت صوره بنيت
 و خطندار وحدن دار ديس و اجيبيش اعتقادهوند بانيك خدا خاله چيز بنيت چيزی محل او
 بنيت و زمان و شكل و همولي زدار و واجبيش اعتقادهوند بانيك خدا خاله چيز بنيت
 و يخورد و مهنا ساده و يمشود و يپرسد و يپرسد چيزی يمشود و يخوليد پرسد
 فپرسد و غم و غضه والود و شاده و بليله بخوبیه يداره و تعبره و بدلها و درق و شرقيه يداره
 و محتاج لشراب بنيت و احلاح بعيونه يداره و در بهم چيز و غم و مظلوم است فله است جاده
 بنيت و اجيبيش اعتقادهوند بانيكه صفات ذاته خداوند عن ذات او است و فناده يداره
 او بنيت كذلك و چيزه يداره و صفات ذاته و چيزه دیگر يداره و كدار او جمه شده لامندر
 چنانچه بعض ميكونند و این اصول مذهب است چنانچه در حد بنيت ك از کمال بوجيد بنيت
 از ذات يعني صفات غير ذات بنيت و عن ذاته اشتراكيه و ايد اعتقادهوند ك خداوند اهنا لامندر
 اهنا است ك ذكر شد و انجه است ك كشته لامندر شعر نمركت بود و جسم فرمي زر محمل به
 شر بنيت و معاون عن ذات خالق و اهنا اصوات سلسله و صفات جلاله ميكونند ك واجبيش
 هوند بانيكه اين صفات اخذ از دناره بجهنم اينکه اين صفات باعث فقر است و بعد اتفاق فقر

برداش
 او ميکند چيز
 احاطه

درست در حق داییست

و باعث احتاج است خدا محتاج نیست پن قول باینکه خلا جسم است چنانچه بعضی میکوشید غلط است
وقول باینکه خدا جنم است چنانچه بعضی میکونید مثل این جملهای اجملاً بحال خوددار دغله است
وقول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است
و قول باینکه خدا حقول میکند در دنیا احول میکند در اشیاء ای احول کرد ماست در پیش‌هم اشاره
فیانها و دستورها نوش رو و بودجهون حلو کردن ابی نکونه که میکونید که خدا امثله اصل
داینه اشل کوزه اند که نور خدا از اینها اطا هر شده است مثل اما هر شد فابن پیر و کوزه و طبله و
ازاد پیش خدا در خوش صوت آن پشت حاول کرده و جلوه لازمه پشت نموده است اینها غلط و
کفر است و اعتقاد نمودن اینها با تقصیر ای اشت مخلب و دن در اتش هجتم است بل و جو داینکه اینها جما
و ذن او لواط میکند چکونه خلا در لینهای شیوه است قول بعده وجود و موجود بعنی وجود
هر عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثل دنیا و موح که میکونید خدا اشل بیا است سایر
موجودات مثل منج دنیا میباشد لکن باعتبار این ویت پیدا میکند لکن در حقیقت یکی بگذرد
لین کفر و غلط است و این از تصویر نیز است زیرا که در عالم وجودات خمیته و کیفه و بخی میباشد
مشهود خواست لیا زبانه چکونه وجود اینها با وجود خدا وند یکیست قول بعده
وجود و تعدد موجود ایضاً کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثل و غواص میکونید خلا در دنیا
و موجودات مثل نعدنیا ای شد که در باطن نمایم است لکن در ظاهر و پیغمبر میباشد زیرا
کابو زیانقوز کرده و نمی‌داند دنیا پیدا شده در حقیقت فرانیم است پیر خدا در اشیاء اینها
کرده مثل ظهور و بیان کارهای اینها کابیکیست محل ظهور او بیمار است که ظاهراً نمی‌کومند
متعدد نمی‌شوند مثل قتاب که به پنجه که شیشه ایانک بر زماف سرخ و زرد و سفید و برقه بود و قرآن
ذائته باشد ناین و باشد نیز قتاب یک است فاز شیشه ایانک یعنی اید و هر شاهت شکل و رنگ

در لعقاد ام متعلقه بحقیقت است

ظاهر مشویجه اختلاف نکشیده این غلط است قول اینکه عاف فی خدا یک مشود مثل شیرک
 که با خاله مشوند که غلط است قول اینکه بعد از ملک ایندیا صفات اعلانی صلیبند مشوند یک
 محتاج بیانات که در نیت مثل رخانه که نام پیغمبر کفر غلط است قول اینکه خدا تا کم کنایه است
 غلط است قول اینکه خدا دیده مشود چه در دنیا و چه در آخرت فچه زبردست فهم در خوب و بد
 خاله زرد و چه در عالم خلاصه در تجاه اینه رتمال غلط است قول اینکه خدا بصرت
 پر که در عرض نشسته است غلط و کفر است قول اینکه خدا از برای عقایظ اهر مشود ولایت امیر بن
 کفر غلط است پس جایت اتفاق از اینکه خدا بتوید و دویند و جوشید و پوشید و شفای
 فچشید و دیده و مایل نیست حدوشد و شکا و جسم و صور و عرض و عق و طول ندار
 و بود و عق و مود ندارد و بجزی قرآن نیکر که نیز اینها هم باعث احتیاج است
 و خدا احتیاج نیست و غق مطلق است قول اینها کفر غلط است همچنان دوی اعضاها
 متعلقه توحید صفاتی است بل اینکه خداوند و صفاتی افق اینها اما اوی را صفت
 رصفت بوقتی که نیزه افضل انساست اول چیاد و فره قدرت سیم علی کلام و میان قدرت
 عین ذات ام ارتقا ای ای عین علم و حیا و قدر است ول انشعبه عمل است ای الله سبحان و بصر و اذ
 شعیمه حیا است قدم و ای ای سرگ بودن خداوند و از شعبه قد ای ای متکلم و مشارق
 بودن خدا و ربین مصبا سیار است ای ای دینی است بل اینکه و اجبه لعقاد نموده باشند
 خواه و حق و معنی دارد یکی که نزد بودن یعنی خدا همیشه از نزد بوده و هست و خواهد بود و
 از بر خدا نیست بل اکه هست ای ای ای دینی است ای ای مصال است یکی یعنی منشأ صفت متصفه
 بعلم و قدرت است بعض خداوند و جو دیگر که متصف بصیغه و قدرت بوده است و هست
 خواه بود پس ای ای اعقاد نمودن باشند خداوند نیم است قول بحد ذات خدا اکثر فی اجر

ذین امتعله

اعقاد نوون با نیک خدا از لیست یخن تبدیل نداده و عاجل شایع عقاد نوون با نیک خدا آمد
بغیر انتها و اخرين نهاده و عاجل شایع عقاد نوون با نیک خدا عیاذات خدا و نداشت خلاصه برداشت
او نیست که چیا خیز نیک باشد عذات چیز نیک رکه چیا برازنه نیاده شد باشد نه لکه کیا حد و شیما
ترکیک از میا یار و هر قطعه است پر طیات لام هر کن نیتوان از ذات اینمود یعنی هیشه خدا و نه
خاست بصفت کریم ذات است فرم ویم در تدریج است بنا که ولجه است عقاد نوون با نیک خدا
 قادر است قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدر نه و معنی داریم یعنی تو اماق ناشن
خدا است با خار کردن هر چیز که نمک باشد به جهی که اراده دارد و دویم یعنی مشایه تمکن و تو اماق
بر خلف نوون باشیا است مردم و راینها چیزیست که شیخ نکن تو اماق کفر نه هر چیز و قول کفر نه
آن است در ولجه است عقاد نوون با نیک خدا هر چیز را که میخواهد و نمک باشد خاق نوون باز و
خلق میتوانند نوون بآدم و مدت آن که چیزی باشد و صد هزار هزار از مثل این علم بددان بحد خلق
نماید میتوانند خلق فاید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم از خلق فرموده است بعد از این هم خواهد
خلق فرمود چنان از اخبار ائمه طهار معالوم میشود و از شعبه قدرت است متکلم بوزن پس و اجیت
اعقاد نوون با نیک خدا است متکلم است تکلم بعد تو اماق قدرت باشتن با ایجاد نوون کل
است در هر چیز باشد خواهد درخت ب شد چنانچه ایاموسی تکلم نوون و خواه در دل ملایی پیغا
اوری باشد و خواه در هوای باشد فنایر چه مدت است که تکلم این پیغام صفت این فسسه اند یعنی خدا
 قادر ب تکلم است و قدرت ب تکلم نوون داشته و دارد و خواهد و بعضی تکلم از صفت فضل
دانسته زده صفت داشت منکویزده هر کاه صفت داشت نوون ما داشت هیشه تکلم باشد چنانچه
هیشه عالم قادر و خاست و خال اینکه مذوق قدرت که تکلم نماید متکلم نیست بلین مضمون جدی
نیز نکافی قدر شده است پنک تکلم بعضی ایجاد نوون کلام باشد از صفت فعل خواهد بود

دبرها بتوحیل، صفا

داکر یعنی قدرت برای خارج نمودن کلام باشد صفت ذائق است هر دو معنی بیان است و این است
 اعتقد نمودن یا نیک خداوند صادق است یعنی لست کو است یعنی کلامی که خلو میفراید لذا
 بر معنی ارد که مطابق واقع است خلاف ندارد و صادق بجز شعبه تکلم است که اول رفع
 مدل است یعنی خلاصه برای خارج نمودن کلامی ارد که مطابق باقی باشد و مخالف است و چنان
 است اعتقد نمودن اینکه مذکور تبعین ذاتی است زایده برخات نیست این زیرا زاصول ذات
 است فوئیم در عالم است بل اندک فاجل است اعتقد نمودن با نیک خداوند عالم است و علم غیر
 ذاتی است صفت زایده برخات نیست و علم بمعنی ذاتن از این است یعنی مشا اکثار اثیا
 زیرا از این است پس برای خارج از دویت یعنی خدا سبیط طور خلقش اثیا و سبیط ذات افلاک
 پس و چنان اعتقد نمودن اندک خدا اعلو و بود و هست خواهد بود و هست خدا جا اهل نیوی
 است نیست خواهد بود و میداند جزء و کلی و غم بالا او پست عرش فرش و کوهان
 پرندل عکم و زیاد دارد و علم الهی که کافی است به مرد موجویات بد و کن تفاوت و علم الهی
 تغییری و تبدیلی ندارد و فچنانچه علم دارد باشیا بعد از خلقت اشیاع علم باهنا دارد پیش از خلقه
 اشها و پیش از نیت که علم بعد از خلقت اشیا تغیر نعلم قبل از خلقت اشیا و باشد و قوان با نیک علم خدا اعلو
 باشیا میکرد بعد از خلقت اشها و پیش از خلقت اشها اعلم او تعلق اشها نیک که غلط است با اجراء
 اعتقد نمودن با نیک علم الهی بعد از خلقت اشیا باشیا همان عین علم است باشیا بلا تفاوت و قول با
 خدار و علم دارد یک خادم و یک قدیم غلط است بل کی علم دارد و او عین ذات اهل است و مقابل
 بنده ای از قبیل ملنگ و پیغم اولنک و امامان علیست که بعذاتن است خداوند اهل اعلو
 فرموده است و آن علوم مخلوقه فعل خداوند است ذات او نیست و این خود بغض انجار و از این
 که خدار غلام دارد یک چیزیست مختص ذات یا که او است و یکی کیک علیست که تعلم بانیاء و ملکه

در بانو همیش در علم است

۱۴۰

و ائمه نبوده است بعده داشتند تک پا خود را با پاها تعلم داد اینها م او را دادند و اخوند لکه تعلم
شاد باید او را دادند تندلند اطلاع نهعلم براغنوز آن و قدم بودن علم اهل قدم بودن
اشیا لازم نیاید زیرا که ممکنست که چیزی را بلند نهادن چیز هنوز موجود باشد چنانچه بالتبه
بخلوق تصویر است و اجب است اعتماد نمودن بآنکه خداوند ها را عالم بكل مجری شناختی باشد
و تو را باید خداوند عالم بکلیات است و خیات رخت کلیات مند بخواهد که بدارد خلف خوبیات
فالر بخوبیات بفضل خواهد شد غلط است و فراست و اجب است فرگردن بدلینکه ایاعلان
حصولیستی ای احصوی و لکن قول بخوبی فراست پختا و اجتنی نکر نمودن در ذات را ریت لکن نکن
نمودن بر اثر قدرت الهی بسیار خوبیت که ایار قدرت و کوچی ابدات مثال اخواهند و لذت شعبه
هم ایسته الاراده میزد بودن خدا و اراده بعده خواسترا اید است و بعده علم بصلت نیازد آن
دابوالحسن بیهی فایلست باینکه اراده علم بصلتی باعیار پاخاد فعل است و بخار کفشد است ایه
بعیغ غر غلوب است پیل ز صفات سلیمانی است و بخوبی کفشد است ایاراده در افعال خدا علمند
محی شد ای افعال و در افعال غیر خدا امر نبودن خداست بای افعال وا شاعر و جماعتی از
مقتل رکشد ای اراده صفت زده برخان است که معاشرت ایاراد باعلم و قدرت که مختص از برخان
فعل است پیل شاعر و کشنده ایارادی مفتخر است پیل مقترن رکشد این زیادتی بر
عمل فی ای اش و کرایه کنند اینها این زیادتی قائم بذات پیل باینکه اراده بعنی علم بصلت صفت زاده
زیار که هیش خداوند عالم بصلتی بعد و هست و خواهد بود پیل اراده در خدا بعده علم بصلت
فعل است که باعث مشیت خواستن کردن است باعلم بفسک ان که سبب مشیت خواستن زاد است
پایه خود که ایون چیز را که میکند باشعور بصلت و قصد ایجا میارد و اینچیز را که ترک میکند
با شعور بفسد و یا اراده و قصد را که میکند ایدا و اراده خدا ایغیر از اراده در ما است زیرا

من بیان فواید عالم امیر

که اراده ایلی علم بصلحت مفضلا کردن و نکره فعل است بعض اراده را صفت فعل دانسته
و مینکو بیدار آدم خواسته طلق نمودن چیز است خداوند میشیریز نیخواهد و الای باید همین شیوه
آنچه میجود باشد بحال نکره کامن بخواهد لایخیز لایخ میفراید و هرگاه اراده نکرد طلق نیست که
او لایخانه یک دفعه چیزی موجود نیست یک دفعه موجود میشود با مراد خدا و یا میضمون
چند حدیث نکاف ضمولا است انجمله فرم شده الاسلام یکی است تمام مرعایت میکند
که حضرت فرمودند ایه مصفت فعل خلاسته مصفت است باز در حدیث نیکر نمودند تا که
اراده از طلق از ضمیر قبل است اراده از خدا طلق نمود رجیس است احداث با احادیث نمودن آن
چیز است بخوبی و در حدیث نیکر شخصی خداست مخصوص عرض کردن که خدا همینه فرمود است
حضرت فرمودند اراده نمودن نمیباشد و مکانی با اراده ای خدا اراده ای اراده و باشد
و خدا همیشه عالم و قادر بوده است پیش از کرد و در حدیث نیکر فرمودند که هر کاء اراده
آنستها باشد مثل علم و قدر تا پنجه لایک خدا اراده نکرده است خدا است زیرا ای اراده فتن
اویست اراده نکردن خدا اراده او را همیشند و اراده اکر صفت است ای باشد تغیری نداشته
چون پنجه لایک هم عوام است بنظام اطاعت کلام و استدلال هستیم هین قدر هر چیزی را کلفت فوج
لائق دارد نمودن نماینکه خداوند نزدیک است که اراده بمحض علم بصلحت باشد صفت است ای شتم
ولایک بمحض خواستن ایجاد باشد صفت فعل است تفصیل این را در کتاب شکوه الانوار
نوشت هم و فوج است اعتقد نمودن باینکه خداوند کاره است شیوه علم بمنفذ نموده است
چیزی اراده با غیر اراده نمودن بجانیاورد ز فعل است مججه غلم بمنفذ ذاتش بوجود
او یا منفی اینست که خدا اخواسته است اینچیز لایک کراحت ایها زاینکه هنی فرموده است
از اراده همچینی اراده ای اراده شعبه علم است پس ای اعتقد اعتقد نمودن باینکه خدا اراده لایک

نویسنده عالمت

۱۶

فاده اکنون غایل بودن خسوس آنچه من عیا شد باختین پیش پر خلاصه نمیخواست بعیش شواهد
پیغام بشیدهادار و همچنین خداوند بیصلیست یعنی بینا است یعنی علم بدیدهادارهند نیز که
خدائیش و کوش ظاهیری اشنه باشد که مضمون کوش بشید و بتواند سخاوند عالم بخوبی
مشهوده بقصه میباشد بلذین جهات است که خداوند را پیش و بعینه میکوچد دادر الهم رصحت
و شنیدن و بیدن خدا علم داشتن بشیدنها و دیدنها اشود و بدلکار شنیدنها شاد
نواسطر است ای الات است اینکه کوش و خداوند مخلج باینها نیست باز این جهات است که بعضی
از علما صفات شویه و ذاتی هم اشت صفت شمرده اند و از داریک پیش جمع نموده اند شعر
عال فارسی مزید مدرسه هم قدمی از این متكلم ضاده و این بیان سابق معلوم شده که موصول
صفات انسانیت علم و قدره و حیات باراده و اداره از قدر علمی باشد و قدمی این بوده است
و سرمه بودن از قسم خوار است متكلم و ضاده بودن از قدر مدرسه تلاش است باید داشته که
مشت صفت را صفت نه صفت اثبویه و صفتی اینکه میکوچد که این صفات را خداوند نیش
داشته و دارد و خواهد داشته اصل اینها یعنی ذات را ذات داشته است مختلفه نیست و اختلاف
این صفات در جهاد ای اهیات است نه اینکه بقدر حقیقت اینکی زیاده تراشد بلکه بقدر فهمید
و فهم مایند است که بغارتها مختلفه ذکر بیشتر چنانچه ذاتی پیش صفات شویه که باید اعتماد نمود
که خدا هم شه ایها را داشته و دارد و خواهد داشت یعنی خود که کرام است فیم قدر است
که خاد را است نیم چنانکه اگر قدر است همان امر از که در این کمد که است ششم قدم که
قدم است هفتم که هشتم که است هشتم ضاده است صفات نیزه که باید اضافه نمود باشند خدا
ایه ای اند از دارای پیش از اینکه میکشند نیست قیم ایشکه هم ندانند و نیزه ایشکه مرثی نیست پیش بدهند
نیست چهارم اینکه محل چیزی است که بیشتر اینکه میشیره است ششم اینکه و غایب نیست پیش صفات ای

درب پا اعتمادیات

الہی نیار بذات او نیست بلکہ عین ذات است اشکد ذات اذ فناست صفات است پس صفات ان کار مطا
 منکد فنه اینکه خدا عالم نیست مثلاً و کو اعلم مینکد و این غلط است مفہم اینکه مخلح نیست نور و نیز
 در صفات الہی سبیل اینکه خدا فندر را نیز صفات فعل میباشد که اینها را صفات فعل و صفات همال
 نیکو شد پس اینچه صفات بوقت پیش صفت ذات و صفت کمال و صفت کلام مینکو شد صفات سالیه
 و صفت جلالیه مینکو شد صفت ثبوتی اشکد رخدانیه باشندک سبیل شون که را از صفات
 از از و صفات سالیه انت که یعنی وقت خدا انتصاف از اینها و را انتصفات از اینها خواهد بود وقت نیتو
 ثابت که را و صفات فعل ای انتکجا زیرا شد ثابت نمودن اینها از این خدا و بطن ای اشدن سبل اینها از
 مثل بر لر قیمت کجا زایست بگوی خدا راز ق موجویان است و از این معدن پیش نیست پس خدا را
 باینکه اینکه مخلوق و موجود شده اند میله مدد مدعی بکان اینکه موجود و مخلوق خدا اند و میله
 و صفاتی الہی بیار است مثل از ایقت و خالقیت و رحمیت و حجتیت و جوادیت و عیتز
 اینها که رونمیدند هد و هد غمده دهند و خلق مینکد و خلق بینکد و حرم مینکد و حرم
 مینکد بجهود مینکنند مخلاف صفات نیتکه عین ذات تعریش و بتدلیل از این رضا پامچه حصر صادر ای
 فرمودن له زیارت شریعت جمل کار ایما و العلم ز ایما معلوم و الشق ز ایما کلام منفوع والبصر ز ایما ولا
 منضر ایقدر ذاته کلام مقدور یعنی بوجهه است خدای عز وجل هیئت عالم و علم ذات خدا است و هم الله
 میتو بیو زد است دید را ز ذات خدا است حال ایکه فیله بیو زه است قدر ذات خدا است بجهار
 ایکه قدر میتو بیو زه ایکه ایسلام دینیا اتفاقات متعلقه بتوحید خلقت است بد ایکه و
 اتفاقات نمودن باینکه خدا واحد نیکار و نیشانی و پنهانی خلق میفرماید پھر ایکه مخواهد داشته
 از اینی و در خلق نمودن نیست پس کوئی نیکی فیله خدا خاکه نمکد پس قول مجوس که مینکو شد
 یزدان خالق خبر داره من یعنی شریعت شرطی است بلکه فاعل است اتفاقات نمودن باینکه خدا فندر علم

در هر دو متعارفه تجویز خلائقیت

خالق همه مخلوقات و خداوند مخلوقات موجودات را از کنم عدم بقضای هوای خود موجود
او قدره است و غیره خلاکی نیز کنار خلق نکرده است مخلوقات از نزد ملائکه و نهاده اینها مامونه او لیاء
و نه غیره ایان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل و فعل ایزایات قرآنیه و از انجام این معمای
فان عمله اصولی بناست منکر از جمله مطابدیات است با تقدیم در اسفل التألهای است پس خواست
با اینکه ملائکه خلق نیکند بتوسطه و از راه غلط است و اما در کام خداوند ملائکه از نزد همد
کرجزی باشند و خشنا با افراد کار برآوردن که عین آن پیش از پنهان بعضاً اخبار فردشده است که ملائکه
خداوندان ملائکه صورت اشناز شکم نادارند و از نظره اب محظوظ دست میکنند پیش از چشم و کوش
و سست با وحد فصودند و اسیکند و این بجه عیوب است فیلم که خداوند خالق است و بواسطه
اشنا پیش از خلق نیکند و قرار اینها یعنی امور ایان را بسیار اجرا نمیکنند اینها پیش از خلق
جیزه و سیب چشم خلق میفرمایند چنانچه کنتم را بواسطه اشان نیم زیور و ششم او را با ذهن خلق
میفرماید و از این وجوه اعلاء سطه انتقال میکریشند بحث ما در خلق نیکند و صورت انسان
 بواسطه بند ملائکه خلق میفرماید و در حقیقت خداوند صورت انسان است چنانچه مذکور ایشان
و اخبار بینا است که خداوند صورت انسان را بند مصادر خود است اکنون بسلطه علی ملائکه
باشد پیش از این که ملائکه بقوت قدرت اشناز ایان کار نمیکند پس در حقیقت خدا
خالق مصادر است یا نیکه خداوند با بسیار امور از اجراء میفرماید نه بواسطه احتیاج اینست
 بواسطه بلکه بجه اینها بجه و قدرت خود است بجهه منظم شدن نظام بجز نوع اذای اینست
که هر که احتیاج میکری باشد دل موزات میکری که اعانت نمایند و بعد اند که خداوند احتیاج
پیش از اینها این احتیاج پیش از این بجه است که خداوند این بعضی ملائکه ای را ممکن باز و بعضاً ایمان
و بعیض از بین و بعضی از بین و بعضی ایمان و بعضی ایمان و بعضی ایمان و بعضی ایمان

کَبَرْتَانِ اعْتَقَادِكَ

وَعَنْهُ بَانَانِ وَبَخْيَلْجَوَانِ وَبَخْيَلْزَاجِيَّهُ زَاجِيَّهُ زَاجِيَّهُ زَاجِيَّهُ زَاجِيَّهُ زَاجِيَّهُ
مِنْجُولَهُ بَعْضُهُ بَكَارَدَ بَكَارَزَفِيلَ قِبْصَرَهُ مَوْنُودَهُ شَوْلَهُ رَقْبَرَهُ مَوْنُودَهُ غَيْرَهُ لَيْنَهُ اَزَامَهُ
مَوْنُودَهُ اَسْتَهُ دَرْحِيقَقَهُ فَاعِلَهُ كَنْدَانِهُ مَوْذَاتَهُ خَذَلَهُ دَاسَهُ غَيْرَهُ بَاسْطَهُ لَكَمَهُ لَرَكَمَهُ
وَقَوْتَهُ قَلَهُ طَوَادَهُ مِيكَتَهُ وَلَمَاخِرَهُ شَرَكَهُ اَزَبَنَدَهُ كَارَخَشَهُ ظَاهِرَهُ بَشَورَهُ كَارَخَلَهُ لَهَتَهُ
بَلَكَهُ لَرَبَنَدَهُ لَهَتَهُ طَهُورَهُ دَهُوبَهُ عَتَالَهُ شُونَهُ نَظَرَهُ لَاخِيَهُ بَيْكَهُ اَزَلَهُ جَوَاهِشُهُ مَوْنُودَهُ
اَهَارَهُ كَهُخَلَهُ فَلَادَهُ مَرْغِيَهُ مَغَدَهُ اَسْتَهُ اَكَرَجَهُ بَانَهُ بَقَدَهُ وَقَوْتَهُ كَهُخَلَهُ دَنَدَهُ بَايَشَانَهُ ظَاهِرَهُ
اَشَصَكَنَلَكَهُ لَكَنَهُ چَخَتَهُ لَهُمَهُ بَانَادَهُ دَهُرَهُ بَعَادَهُ اَهَمَهُ قَرَادَهُ دَهُوايَهُ دَهُدايَهُ خَالِقَهُ وَسَهُ
عَبَنَدَهُ كَانَ فَاعِلَهُ كَنَدَهُ اوَسْتَهُ اَبَثَهُ دَجَونَهُ دَسَالَهُ بَعَهُهُ عَوَامَهُ اَسْتَهُ مَحَلَهُ كَلامَهُ نَابَنَهُ لَيْسَهُ
اَسْتَهُ عَنَانَهُ مَوْنُونَهُ بَيْنَكَهُ خَلَفَهُ خَالَقَهُ شَيَاهُهُ مَوْجُودَهُ اَسْتَهُ غَيْرَهُ دَوَقَهُ بَاهِيَهُ كَمَلَهُ
خَالَقَهُ شَيَاهُهُ اوَبَهُ اَذَنَهُ خَلَقَهُ كَهُدَهُ دَاسَهُ غَلَطَهُ اَسْتَهُ وَهَوَلَهُ بَيْنَكَهُ اَخْتَهُهُ اَذَنَهُ خَلَعَهُ اَهَمَهُ
خَالِقَهُهُ اَسْتَهُ دَلِيلَهُ اَسْتَهُ وَلَاهُهُ اَخْتَهُهُ بَاجَلَهُ اَنْيَقَوْتَهُ اَكَرَجَهُ بَنَدَهُ دَهُوكَهُ اَكَهُنَدَهُ بَنَدَهُ
بَرَكَهُ بَنَهُهُ طَهُورَهُ دَهُوكَهُ بَادَرَجَلَهُ بَيْخَنَهُ خَلَقَهُ كَهُلَكَهُ بَونَهُ دَلِيلَهُ نَسْبَدَهُ
كَهُخَلَهُ اَمِيرَهُ مَوْمَيَهُ اَذَنَهُ اَذَنَهُ اَسْكَهُ سَهَانَهُ فَرَهُهُ شَيَاهَهُ اَسْكَهُ اَنْيَادَهُ لَعَشَهُ
غَوَسَهُ بَلَجَهُ دَرَبَعَضَهُ زَخَتَهُ اَمِيرَهُ مَوْمَيَهُ فَرَدَشَهُ اَسْتَهُ اَنْتَهُهُ فَمَوْنَدَهُ خَالَقَهُ
اَسْتَهُ قَغَمَبَرَهُ بَنَاهُهُ بَنَسَهُ بَانَهُ بَانَهُ زَخَتَهُ اَنْتَهُهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ
ظَاهِلَهُ فَرَضَهُ بَيْنَكَهُ اَنْتَهُهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ بَانَهُ
وَهَجَنَهُ بَهُولَهُ بَانَهُ
مَيْلَهُ بَنَهُهُ بَلِيهُ بَانَهُ بَلِيهُ
غَلَهُ الْحَمَشَلَهُ حَلَهُ اَعْتَتَهُ دَارَقَتَهُ رَحْمَانَهُ اَرْجَمَيَهُ اَنْتَهُهُ طَاهِرَهُ شَهُهُ اَسْتَهُ وَحْدَهُ

لِمَنْ يَرِيَا مُتَعَلِّمٌ بِتَوْجِيدِ خَلْقِهِ

بعین ذات مقتس میباشد و چنها نیست و لکن امیر المؤمنین علما شریعت بواسطه ظهو و صفت
 الهدی را و تفضل هر یک زاد رکاب شکو و الانوار نوشید و برعوام واجب نیست و انت
 ایشان بلکه اعفاد نمودند باینها بستای مشکل است بخصوص این زیعوم الناس که لعکام و سلک
 نمیدانند و بر تیغور ند همین قدر بخواهم بلکبر خواص و اجیست اعتماد نمودن باینکه خدا علو منکنه
 و خداوند که میله ده و خداوند میکند و خدمه امیراند فیلا پر که نه منکن ایشان را و ایا طه و صفت
 فعل و امام است یاد ریغام او و استار و طال است خیاج نیست فهمین ایشان را بلکه با ایلاق
 کند که خدا عالم هیچکس نیست و هیچیز نمیظمه فعل و نزدیگی و بیان و اور شد که ختم از هم
 خدار قیامت نام و مینداند و امیر المؤمنین علما نیست و جنم میکند و هر کس آن میخواهد
 بازن خدا شفاقت میکند و از حوض کوثراب میله ده و دفعه ساخورد ایه بیشت پر و دشمن
 خود را بجهنم بفرمود و قولنا باینکه خدا امیر المؤمنین اذن کرفت در طبق نویز خاطم باشند مشورت
 حضرت که غلط است در حق مقررات خلیق میکوئند که اختصرت دشکرد و دزدیز بتجاره و سما
 و زمین را از زیر بتجاده پر فتن و بد و از لاخان غلط جمالین غلط است و ندکتاب علیه
 ذکر راه باشد نیست دلیل عقله هم براین مطلب نیست و اور شاه است که امیر المؤمنین علیه
 الله است قدر الله است بحسب الله و اذن الله و در حق الله و بیان الله است یعنی چشم خلاست قدر
 خلاست کوش خلاست و هم خلاست و هم خلاست و هم خلاست و هم خلاست
 ایشانه و قول است یعنی باید اینها را ناویل نمود و الاخذ کوش و چشم و دست و دست
 اختصرت باشد بلکه مرد ایست اختصرت بقره دست خلاست چون کسی را که میکند بایس
 غال بالا هدی اکسرا که بیانیم هر رضا انکار کار میکند ای شخص منکویل طوفان دست می بست ای قلن چشم
 است چنانچه بالتبه بفرزند و دست میکوئد که ندان چشم منست اینکه در حقیقت ای

دربی العقاد

چشم باشد و در باره برادر میکوید فلان کم پشت منت گپو بمحترم بیان از اختصار
میشد بحق خلائق که کنیتی داشت مثل اکارها گند فعداً فداها را مینکرد و زن خوا
اختصر بمحترم ای هدایت این حق لذت این شخصت را افتد ای الله مینکویند زیرا که خداوند
قدرت خود را پنهان نمیکند و در زمینه محض نمودن اخصرت قدرت خداوند ظاهر نمیش
و همچنان بعده خلائق نمیگذرد و سریا که کوئی را نمیخواهد برابر باشی و بود و خدا
امرف مواد است که عدم اطاعت او از بگندانیم بخدا نمودن و اطاعت او داگذن بعد بخدا
کردن اطاعت امشت هذا اخصرت وجه الله است یا یقین کم بعد بخداست که با این درم بخدا
یا اور تراز و نمودن یا و اطاعت کردن و از یقین امشت اخصرت ای الله مینکویند یعنی
دد رحمت خداست یعنی کسی که میخواهد بخدا عیا و فد باید ازین در داخل شود یعنی باشد
محبت و لایت ای شاراد استه باشد و اطلقل یا ای طبیعت که اطاعت نهای اطاعت خداست
و ای از غیر این راه اطاعت خدا را بگند قول نیست زیرا اکثر راه را خدا قرار داده است و از یقین
که در حديث ولد داسته کسی که از اول عمر بین ایشان اخرين بین ایشان بایست دفعه نهای
روغنه بیکرد و بمحبت و لایت اینه هدی باشد و بعده قول نمیشود و همچنان چو بعثت
نمودن بالداخل اطاعت افت پیغمبر ایشان داشت از کسی کسی که میطمع او شود
که همچو بکنید اطاعت ایشان داشت نهار دنیا لکجه نهاده همان خداوند امام را
بینه دست خود قرار داده است که همکر دست پیغمبر ایشان بیویه است ایشان دلتنکنند با ایشان یعنی
کنکه هرچو بیفڑا یعنی دل کن پیغت خل کرده است از یقین است که اخصرت هم داشت
مینکویند زیرا که ایشان ای خدا قرار داده است و همچو ایشان بکویند قول خداوند است و خلو
با اید اطاعت ایشان ای مایند اطاعت خدا را کرده باشد و همچنان بزیغ اخبار و ادعیه و نیا

روزگار باشیم است
لیکن باشیم روزگار

فِرَقَةُ عِيْدَلِتٍ

دار دشک است که غلب ایمان خل و سرف مثیت الهی است مشیت صفت فعل است
 میکویند که امام نتوی مثبت خداست و ثابت بذلت بد لیل عملی و فعلی و فضیل هم را باشد
 در مشکوہ الافوار فوشتارم و چو این سال بجهت علوم است همین قدر که ایمان میکند پس این جست
 اعتماد نمودن باینکه خل خالص است خدا میخواست خدامیست است پس فرض رفع
 کار عالم است چه حضر عزرا ایمان شد و حصر عالم است که در دست راست باشد که بصیر و مهمند
 میکند چیزی که دست چه ایمان است که قبض وح کافر و منافق زامیکند و میکند که از خل و قدم
 پر و معلم است که همینکند غیر از قبض وح است زدن کشتن کار مخلوق است و نقول باینکه غیر از خل
 ایمان که ایمان است غلط است و بعده میکویند که خدا اول مثیت الهی اینها اخلاق کرد و مشیت عیار است
 از امام و شاپر ایمان ایمان خلق کرد و پس مشیت که امام باشد خلق میکند و لیست خداست
 لکن بعنه خدا یافت که بواسطه مشیت خدا خلق کرد و است ایمان ایمان سیار خود مشیت
 خلق کرد و است که امام علیه ایمان باشد مغلوب وابنفسیل در مشکوہ الافوار فوشتارم فایله که
 بدانکه واجبت اعتماد نمودن باینکه بلطف خداست به لطف بختی بنت که همچو خدا خود
 میکند همچو که همچو اهد میکند به کم بفضل الله نایشه و یکی باشد و قول بودند از اینکه
 خدا از اصول مذهب است در بعد و در شاه که همینجا او زن بسیز مبعوث شد تا اول زنا
 بینکا و بیشتر ایل بود خدا ادله همینرا خذ ایمان برکت در خلقت نمودن ایمان ایمان و بیشتر زنان را
 خدایم ضرام بود شنید که همچو بینجا اوری شیر لر حلال نزد است از اداء مرتاحانم و علم بد لطف خدا
 و غیر خدا کشید کی را ایند و من چنین که غیر خدا کشید ایمان بکم و باعلم العیل الا شریعت
 و طبیعت اعتماد نمود باینکه خدا همچو که خواهد بیند ایاد و قد و بسید متلو ند خلق ناید و روز
 پس جست اعتماد نمود باینکه خدا و فحد است بر صفات ایاد خود و مکانت در صفات خود ایقتضیت

لر توحید است

کل
توحید
عبادت

وَهُنَّ الَّذِينَ كَبَرُوا فِي إِيمَانِهِمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالصُّبَاحِ حَتَّىٰ يَرَوُهُ وَتَوْحِيدُ عَبَادَتِيْنِتَ بِدَائِنِكَ
بَالْيَوْمِ لَا تَكُونُ عَبَادَتُ مُنْصَرِّفَةً إِلَيْهِ أَعْيُسْتُهُ بَالْيَوْمِ خَلَقَنِيْنِهِمْ لَا يَرَوُهُ غَيْرَ خَلَاجَانِتَ
وَبَالْيَوْمِ عَبَادَتِيْنِهِمْ لَا يَنْوِيْنِهِمْ وَعَبَادَتِيْنِهِمْ نَطَّلَ طَهَّا أَهْنِيْهِمْ عَطَّا أَشَّهَدَهُمْ كَهْنَتَهُ
كَهْنَاتَهُ مَقْدَسِهِمْ مَوْهَدَاسِتَهُ هَرَكَرَعَبَادَتِكَهْنَاسِمَهُ بَدَعَنَهُ دَاتَ مَشَلَفَظَهُ اللَّهُ وَغَيْرَهُ كَفَرَ
وَهَرَكَرَعَبَادَتِكَهْنَاسِمَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ أَسَتَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَاهْلَهُ دَعَبَادَتِكَهْنَشَرَهُ دَادَ
وَبَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ
وَبَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ
وَشَرَبَرَقَمَسْتَلَهُ شَرَبَرَجَلَهُ بَاغَبَالَغَسْتَلَهُ بَاغَبَالَغَسْتَلَهُ بَاغَبَالَغَسْتَلَهُ بَاغَبَالَغَسْتَلَهُ
وَأَشَكَارَشَلَجَبَادَتِهِمْ بَهْرَعَلَمَشَرَهُ سَكَطَهِيَ بَدَخَنَتَهُ شَاهَرَهُ وَهَمَّا وَنَارَهُ كَلَوْ كَفَسَهُ اللَّهُ
وَأَنَشَرَهُ بَخَرَقَهُ بَلَدَهُ وَجَيَشَهُ اَفَبَيَاتَهُ بَجَهَارَهُ وَخَوَهُ شَكَلَهُ بَاشَدَهُ شَلَصَلِيَهُ كَشَكَلَهُ دَشَهُ
حَضَرَهُ عَلِيَّهُ كَهَارَهُ بَهَارَهُ
بَاشَدَهُ بَهَجَيَهُ اَوْلَكَشَيَهُ بَاشَدَهُ بَخَوَهُ اَنْجَيَهُ شَكَلَهُ بَعَيَامَهُ اَوْيَيَهُ اَمَامَهُ بَشَدَهُ بَخَوَهُ شَكَلَهُ
غَلَرَانِهِمَا بَاشَدَهُ بَخَوَهُ اَنْكَيَهُ كَهَبَادَهُ بَهَيَامَهُ اَوْيَيَا اَمَامَهُ بَاشَدَهُ بَخَوَهُ اَنْهَمَهُمَا
مَوْرُونَ تَرَكَسَتَ بَخَلَافَهُ بَعَدَنَهُ قَيَامَتَهُ كَيَشَوَهُ وَفَاقَدَهُ مَعْبُودَهُ لَيَفِرَزَهُ اَمَامَهُ وَيَعْلَمَهُ اَوْنَهُ
دَاخِلَهُمْ خَوَاهَنَدَهُ نَوْتَرَيَهُمَا يَهُ اَنْكَهُ وَفَاقَدَهُنَهُ وَنَالَهُ سَحَبَيَهُمْ وَلَانَ الدَّيَنَهُ
سَبَقَتْهُمْ سَالَكَهُ اَلَّا عَنْهُمْ بَعْدَهُنَهُ وَقَوْنَهُ بَعَيَامَهُ اَوْنَهُ اَخْتَرَهُ بَحَدَهُ مَصْطَفِيَهُ اَنْهُ
اَيْرَهُ خَوَانِدَهُ اَصْحَابَهُ خَوَنِدَهُ كَلَنَهُ بَرَنِكَانَهُ عَرَنَهُ بَوْرَهُهُ مَيَرَهُ يَامِدَهُ خَاصَهُ مَنْكَمَهُ بَيَنَهُ
مَجَدَهُتَهُ حَضَرَهُ وَغَرَضَهُ كَهَدَهُ بَاهَمَهُ اَيْعَنِهُ وَمُوسَى لَهُمَ عَبَادَتَهُ كَهَنَدَهُ بَعْضَهُنَهُ اَنْهَارَهُ
كَهَشَدَهُ عَلِيَّهُ خَلَاتَهُ بَعْضَهُنَهُ اَكَهُهُ بَرَخَدَاستَهُ بَعْضَهُنَهُ بَيَهُوَهُ كَهَشَدَهُ كَمُوسَخَدَاستَهُ غَلَبَهُ
شَدَهُ بَعْضَهُنَهُ اَرَيَشَانَهُ كَهَشَدَهُ كَعَزَرَهُ پَرَخَدَاستَهُ حَضَرَهُ فَهَوْذَنَدَهُ بَلَى الْكَوْلَفَظَمَادَهُ اَرَيَهُ

ذرا بآيات عباد

٤٣

اذ شری غیر فرع العقول است پیغام اور ان نایه ثانیه میتواند که خداوند باشد ایشان نیکوئی کرده
 است و در تفسیر علی بن ابراهیم و دیلمی العالی که خل هفتیار الانوار است مریت از مخصوص
 کرد و زنی میگشت که میشود ماه قدر ایشان مثل روکاوی که نموده باشد در جهنم حالا نمیگذرد
 انه ایشان است یعنی نموده اند به پیشکش خود شان معبود ایشان رجهم جای شدن ایشان است
 راضی اینکه معبود و اقتصاد ایشان که نمیگذرد مثل شنید که بسیح است و از اتن المیان
 بجز ایشان که کما شنیده ام که از شماره دوایت برادر شد است که نویغا لفظ ایشان است
 شما است چونه فو شما میخشم میر و دحضرت فرمودند که نویغا را از ایشان میگیرند و بالآخر
 جهنم میگنند ایشان و قول یا نیکه اید صورت مرشد ای رفاقت و دوزه و غیر از اینها از علیات
 سنظر از دنیا و ایشان را عبادت نموده زیرا که ایشان اول سلطه فیض میانه خد و مردمند است عبادت
 خداوند از نزد زیرا که بمقام قربی نمیگیرد و اند غلط است شرک است و هشدار نیست قول شرک
 پرسنی همین قطب اینکه صورت پیغام اور یا امام عبادت سنظر از دنیا و این نه غلط است
 و شرک است قول یا نیک کاف خطا بزیانکه بعد ویا که نستین یعنی قول عبادت میکم و از تو
 یاری چیزی برایم با امیر المؤمنین است غلط است و همین است قول یا نیک مراد از قل هو الله
 احد امیر المؤمنین است و تفصیل این در مشکو الانوار نیز بیان کرده ام در تفسیر شرک خواهد
 و این پرسیدن چیزی اینکه است مثل بیان و مال بیان و عیال و اطفال و هوا و نفس میباشد
 و غیر از اینها و اینها مبتله شرک بخداست مثل نماز کرن از برای غیر که بکوی خوبی بمحبت
 یا نظر یا کردن یک هست شرک خانواده بعضی کار شان اینست خداوند حفظ نماید و نظر بعده
 ولا یشتر بعیاده رب اهدا اینا بحدیث اشیک نمود و امانی از رحمة خواه کعبہ زندگانی الله
 و قبرها و امتناع از قیل شرک عبادت نیست بلکه خداوند از نیز ایشان ایاده است

- عبان العبداء -

متعلقات بعد الاست

پس در حقیقت زیارت نهایت عبادت تحدیف نداشت نه غیر از هنر بازی که برای غیر خدا نداشت نعماد
 شرک است که این برا با خلا شرک نموده است زیارت اما اعظم آنها اول باید و لغة هر دوی
 علیهم السلام و علیهم سلام طیز حقه و غمیز است مادا مینکه عبادت بشاید و خم شد بمحجه عی خدا اگر همه
 عبادت شد شرک است خواه بعد از اشکه بخدر کوچ مرسلان و راکه بقصد عبادت باشد و بعد
 نکوع بر سر بصورت شرکت فاما بجود از هر ای غیر خدا مطلق اشاره فطیش مک بجود ملا الله
 از برای حضرت ادم که بجود قیطیه بود ولهم اذن خلابود بیز عبادت خلابود نه غیر از قیطیه
 افوار مقدسه اعترافه از املانکه در از بجه نمودند شمشکه دیگر در بیان عقاید
 متعلقة بعد الاست به اینکه فاجست اعتقد نمودن باشکه خدا عالم است ظاهر خدا اسلام باشد
 از موجود نکره و غمیکه و مخواهد کرد این از صوابین است منکر ابا القصیر مخد و حججه
 و خدا اظلو و ستم عینیکه و راضی بظلم و ستم نیست یا که ظلم و ستم هست فیض بر خدا جائز نیست
 و خدا منته است از ظلم و شور و ضاشد نظر و شریف بجلست اعتقد نمودن باشکه
 فعله خدا بینکوست و با غرض فایده ایستکه ای جمع بحقیقت سنت فعل خدائ غرض فایده نیست
 و فعل خدا جائز نیست بلکه افعال خدا با مصلحت نیست سکه عاید بر بندگان است نه عاید بمندان زیارت
 بیکری نیست خدایی اینکه این خیانت از خیانت خلافت اخلاقی که عرف لات برای خدای خداوند نیست
 ندارد زیرا که بجه افعال خدا ایست از خدای عین غناه مطلق است پر باید اعتقد نمود باشکه
 مصلحته در بر از هر کس که هر چهار قل که فیض خدا ای اور ده است خواه مصلحت زینا
 بنده باشد خواه مصلحت اخوت زینا باشد ای که هر بنده ام مصلحت خدا اند زیرا که بسیار هاست
 که بنده اور ام مصلحت زینا و اخوت میدانم و خدا اور ام مصلحت زینا ندیج هست اینکه خدا میداند که این
 خواهین بنده بیارند زینا ای اخوت هر چیز زینا و بنده این ای میدانند لهذا اور ای مخواهد و بسیار

دَرِّ بَيْانِ مُتَعَلِّمِ عِمَادِ الدِّينِ

چیزهاست که مصلحت نیا با خود بند است و مذکور چیزها ند که برای خود ضرور است بر او
 مطالع انکه منفعت مصلحت این دلایل است پس این جای تلقیه اتفاق نمود با نیک غرض فایده افعال الله
 بر سینه هر یک که درینجا و ولیعیل شد عقائد نمودن اینکه فعل خدا با غرض فایده است نه
 پنهان خواست و آنها را ننمودن مذهب است قول الشاعر که میگویند افعال خدا بغرض فایده است
 عالم است قیه باید دانش که لطف خدا بر خدا ولیعیل شد لطف از شخص خدا کاری بکند که شد بعلو
 اندکار تردیدیک باطلاعت دوستانه معتبر خطا بشود از قبیل تضليل اولیاء ائمه هدایه و علماء فرستاد
 که اینها اسما و نامهای حکام و مسخره نهادن به پیغام اولان و ایمان و نسبت عقل و ولایت از این
 که من بنی اسرائیل ایجاد عقایل است شرع چنانچه شاعر با این تلمذ بین خلط اش چنانچه در رسول
 پیغامی این ارشاد است ولیعیل شد عقائد نمودن با نیک خطا اصطلاح تعالی نبندگان بدل
 نیا و نه بخواهد صلاح نبندگان را و بیشتر این اینکه فیلان از اصول مذهب است قول
 بعض از حکام مجرمه صلاح که ایات میکند خلط اسناد نیز که ترجیح بر همچو علامی اید و او
 عقل ادیع است و همکم مفتاح است و بحسب کلام حق و بیان طائمه باشد که او اصل خواهد داشد
 و مذاجیت اعقائد نمودن اینکه خدا و نبی حیر کرده است و نه تقویض بلکه این را عذر اکار
 کرده است بل بخوبی که نبندگان را هم خدا وند بر عجمیان را که علیهم فرموده اند که جبریل
 که هر چیزی میکند خطا نیکند نه بند و نبند کار و اند که هر چیز نبندگان میکند خطا نیکند بقوله
 خود که قوع و قدرت الهی که تقویض لشد بلکه ای این ایام زده که هر چیزی میکند خطا
 بخواهد جیتا و اکاره بلکه خدا قوع و ایجاد الات زاده و راه خیر و شر را بجزم نمود هر کسی بخیار
 خوب بیکند صحت علیست و هر کسی بیخت از ایند میکند صحت عقایبت شد پس اید نام مطب معلوم
 شود مثلا است بتجاری شاکر براحتی و زده در ساختن و پیش ساختن و ارسی ساختن زر

مَعْلَقَةُ بَعْدِ الْمَسْتَ

بازنشان میله همچو بعدیتیه واره وندنه و چوب و اسباب او میله هدو میکوند یک پیغمبر
 باينقدر هم یاری هم خف بس افشا کرته اید به تیش استاد و الاشه اسپا اور باستادی که استاد
 بازنشان همراه است با خصیا هم خود بینکه کسی این بجه بدارد در عالم شناسه و هر کاه اشتاده اور ادا
 چوب نه لذکه خود را اختری من توکتم پنجه بشاش کرده نیتواند بکوند که بمنچو استادی همراه داده
 یا چرا یتشهواره وندنه همین همراه طاییر رسانختن من از قواست بجهه اینکه اسپا، زاقوبن داده
 و استاد یواقوین نشاده همکاره این یعنی بکوپیدا اول عقلاء مع وندمت میکند که اسبا بتورا دند
 که پنجه بشاشی نه اینکه بدبسانی پیغاملا وند دست اول پا و چشم فکوش قوه و قدر تر شهوت
 داده است که سبده عبادت سخدر ای بکند نه اینکه معصید لاروز ای بکدار قیل زنا و لوط کردن و
 حرام خوردن و مجرم دست لذکرهون و بنا محروم کاه کردن و غیبت کرن و محشر ادن فظاهر زدن
 وندن مسلمانان بجز از اینها از معاجمون یا به بدانکه بوجیمه داشت که هر هر کوچک نگذاشت میکند
 و شخص مجوف داشت هر اغال خوب بد فخداد زید میشود نه ای کچیر موجود میشوند که بده شو
 و شیطانا باش نیزور دزیر ای که شیطانا از ارش خلق شده است جنس هر دادیت بجهش خود میگیرد
 بهلو اجوان این راسینه که لوخی را شست بر سر از نند و سراو شکت فخون بجاری نشکت شد
 سملهات باطل شدابوجیمه رقت پیر خلیفه و شکایتا انبه اول که خلیفه بهلو ای طلبند
 کفت سر بوجیمه را چنان شکنید بهلو کفت من شکته ام اینچه بوجیمه کفت سر در مرید کندر
 بهلو کفت زفع میگوئی دره لاشان بنین بده تا بدم راست میگوئی کفت رس دیده
 نمیشود بهلو کفت چکونه میشود که مخوذی بیکا شود بوجیمه کفت مر شکته است
 بزدن کلخ کفت قمیکوئی جنس بجنس اذیت نیزه لامع از عالا است قوم ان غال طرق
 پیغام پونه میشور که کلخ نه صر تورا بشکند و بعیشه نه جعل تند و بخواسته فر خلیفه در

خدا شکسته

کلید اثبات بیان اعتقاد بر بیان

در زیر اتفاقاً این بیان است

مجسح مدیند بلکه خداوند خلق فرموده است نماین از طبیعت علاعیین و قبلهای شیعیان از این طبیعت خلق فرموده است خلق فرموده است بدنهای شیعیان از این طبیعت و طبیعت کفار و منافقین از طبیعت بیشتر خلق فرمودند و مستضعفین هر از کل چیزی که غیر این رفطیت هی باشد خلق فرموده است یکی قیمت خلط کرد پس این رفطیت را ذکر کتاب مشکوکه الا تفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میداشت که مومن را از طبیعت که مناسب خلق فرمود که طبیعت علیین باشد و کافرها از طبیعت بیشتر خلق فرموده باشند که طبیعت علیین باشد خوبی مومن میشود و طبیعت بیشتر باشد که فرمیشود تا جرائم ایده مشکوک شده باشد در زیر این اعتقادات بیوقت است بیوقت به فرم است عالم و خاصه اما اول بیوقت اینها است اثاثانه نوقت محمد بن عبد الله فیض است این اعتقادات شامل جنده مصالح است که اول در بیوقت عالم است بدنا که فاجست اعتقدار نمودن بحقیقت جمیع پیغمبران اجمالاً و عد اهلها بر ایت شهود یکصد بیست چهار هزار است بعضی کند و یک هزار کهند و دو ایجتاد اینها بیشتر از یکصد و یکصد بیست چهار هزار است بعضی از اینها کهند و واجب است اعتقدار نمودن بعضی اینها از اهل امریان باشند باخ هم ایشان که همچو کنایی ند صیغه و نکره از ایشان صادر نشده است این اعتقدار اصولاً مذهب است تقطیع اینکه اهل عالم پیغام او را ندارند و مخصوصاً نمی‌دانند یکی از آنها فو شانید خطاهای لاساشان در توحید الهوایین خلط است و فاجستی ایمان اور دین به پیغام او را و تصدیق نمودن ایشان در توحید الهی صفات اؤزیار که اخلاق او و خدا پیغام او را ندارند و همیک حرف نزدیک در ذات صفات ادا و ند و چیزی ای دلیل تدقیق ایشان ندارند ایضاً اور دنیا ز جای خدا نمود اکه پدر این شریعت عمل کردن اهل الجاین باشد بمحقق شدن اینها و بعضی نفع شریعت بعضی کنایی نمودند و واجه است ایمان اور دین بحقیقت ایشان و لجه است ایمان ایمان اور دین یکدیگرها باشند

دبرها متعلقه بنبيو ه است

کان جانب خداونده اند اکچه بعض نهاده ابعض نیکند و کتابهای اسلام کریم
 نوزند بعض نهاده ابعض نیکر لیکار تامینا شداقل تویه موسی و میراچیل عیسی سیر حرف
 ابراهیم چهار عقران محمد رئی کتابهای اسلام بسیار اشان قیل حیفه ادم و نوح و شیخ عیز
 آینه از کتابهای اسلام بسیار که از اسلام با ایشان ناز شد و در روایق مکید بسته بخواهی کتاب از
 اسلام ناز شد و دخل شد کیم چهار برشیت پنجا هیفه و برد و لیس سی حیفه و برا ابراهیم
 بیست حیفه ناز شد و سیصد سیزده فرقایشان رسول بودند یعنی فرشتاده بخلق بودند چهار
 فرقایشان هر یافی بودند ادم و شیخ لاخن که در بیش از نوچ پنج فرقایشان عرب بودند
 هود و صالح و شیعیت و اسحیل و محمد و شخصیت فرقایم او ران بجز اسرائیل بودند اول
 ایشان موسی و لخایشان عیسی و در بخری چهار هزار بودند و فوجی بیست ناسن ایشان
 مفصل اطلاع اما اجمال ایشان که بروانکار نمودن یکی از پیغام او ران ایشان کار نمودن همیشہ
 در پیشین ایشان نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند ایشان ناز فرموده است اکثر همیشہ پلاد
 و علیم ایشان بیشترین ایشان امثل ادم و نوح و ابراهیم و شیخ فدا و دیلمیما
 و عیقوب و ایعقوب و یوسف و نوح الکل ولیق و شیعیت صالح و یوسف و هور و لدریز و هوی
 و علی و محمد و غیر از اینها اسلام شریف نهاده اخداوند فرقایشان مجدد یا افق مورد است و ایجتیه
 معصیتیه با ایشان ایشان شده است لذخوار محول رئیس است بجهة اینکه موافق است با مذهب ایشان
 و ایجاد دعا ایات ایف میشوند بحسب ظاهر لفظ دلایل ایشان که در ایشان نیکند محول بر ترک
 او ایست شمع عصیتیه اینکه از اهل بیت عضمه که حاصلان تنزیل و تاویل قرآنند چیزی
 وارد شده است بدآن که پیغام او ران او لو الغفران پیغام بودند نوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی و محمد و در رفعی او لو الغفران دلخوار غلافت مشهور ایشان که پیغام او ران او لو

درین اعتماد میتواند

کافی میباشد که شریفهای ایشان شریعتی پیغام ایمان کذب شده را نخواهند باشد که
ضاحیا شریعت شند و این احتملت ضادی منقول است از حضرت باقر عمویست که
ایشان کشتمانی باشند که غیر برقرار بعده فیثا ق فیصلت محمد دل محمد نمودن پیش از
نه پیغام ایمان و حضرت ایشان نزد ایشان نداشت تطراویه و لم خدله عنما در روایت ایشان
تجارت امر ویست کاوال غرم کشایم باشند که معموت بشری و غیره و حق ایشان شد باشد
سپس از هم ردن بوقت خاصه است بدینکه ولج است عقد نمودن با یک پیغام ایمان
حضرت مخدوم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم ابن عبدالمالک اخ همه پیغام ایمان ایمان است فی بعد
ای پیغام ای جای خلودند خواهد امد و هر کس مخدوم ای اغای پیغام ایمان نماید کافرات و کشش
او بر مسلمانان لا زول است ولجه است عقد نمودن با یک پیغام او را مجهز بر عبدالمالک افضل
و اکل ولجه فارغ طبقی و از هدف لغتم و اشیعه و اسخی وانکه در جمیع پیغام ایمان و ایمان
دانش مملوک در فحایان و کوشیان و مقدسین و محترمین و تمام موجودین اولین و اعنی
میباشد و خدا و نبی هر کجا ز جناب خلق فرموده است به زار خلق خواهد فرمود و نور جناب
وال طهیار اولیا پیش از همه موجودات چندین هزار سال خلق فرمود و اول اخ پیغام ایمان
فرهنگ ایمیمه یشکر تبه فایت و تبه خایتیم ای شده باشد ولهم امام شد است ب تیر ۱۴۰۰
پیغام ایمان کذب شده بجهت مقتضی نبودن وقت و احتملت انها را تمام کرد و دیگر شریعت
شریعت و انتخی تکرار دیدن ایمان
هر شریعتی ای پیغام ایمان
نمودن با یک احتملت معموت شد است فی این و ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان
و صحر ایمان موجودات همچنانچه یکی ای مدعی عقاید متعلقه بقرآن است بدینکه قرآن که

در
اعقاد
میتواند
سرعیتی باشد

درستیل اعتماد عقاید فرمی

کتاب الخضرت که از جانب خدا اورده است فا نیخ همراه کتابهای سایر بیغام او و آن سابق است و جدیت اعتماد نمودن باینکه کتابی بعد از قوان از اسماں نازل نخواهد شد ام
 ناسخی از برای و نخواهد بود و لح اعتماد نمود باینکه قوان کلام خدا وند و مجری
 اور طبق این الله است و اعتماد نمود باینکه محمد او را درست کرد لاست از جانب خدا باینکه
 شرعاً محبت است که لست باید اذ است که قوان برای زیر عنوان فیض نازل شد است بل که همه کتابهای
 انسانی نازل شد کن در کوش هر پیش از که میر سید بن زبان قوم و بکوش او میر سید
 اعتماد نمود باینکه خدا وند و ذرفست است و قران عنوان پیش از او را است خود بیغام او نیز
 و باطن احتیویست اگرچه علم او در باطن اخضرت لکن قوان بعیر بیغام او را است اینجا
 خدا فتو اخیوی نیست و قول باینکه و از اینجشیل از باطن بیغام او دیگر فوت و ظاهر او
 میر ساید بیرون توجیه باینکه لوح قلم از فود پیش از واسطه این قلم ملحوظ بیوشت
 بیکار ایشان میر ساید و میر کار اینجشیل بیساید و او بیغام او و میر ساید هر دو در
 همین ضمیمه حلبی و در است از رسول خدا و باشد اعتماد نمود باینکه قران بدینه تبلک خاص
 است کلام فضیل نیست و باشد اعتماد نمود باینکه قران از ابو اسطه جوشیل و حال آنکه بعد از
 ده سال ذیکر از این مقدمه قوان ناری شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلیمان
 اول مدد است و یکی است اینکه مشکوفه الانوار مفصلانو شتم اکچه ظاهر
 و مانیقطع عن الموى ان هو الا وحی پوچی علم شدید القوی دلالت بر زدن است
 اخضرت میکند با بعض آنات دیگر و لج است اعتماد نمودن باینکه تمام این
 و این جمیع شوهد نمیتواند مثل قوان بیاورد بلکه مثل ایرو سو لا از او نمیتواند
 بیاورد نیز همچنانکه قوان بعیر بیغام او راست بعیر است که از جانب خدا باشد

دسته‌ی متعلقه بفراسُت

که هر مرد علی‌آن شنید از شل اور دن اعفانه و فاجیه تا عقاد نمودن باین‌که هر لحکام اهی
از قرآن جو شاد و سیم رفختن کی نیست عالمگر انکه حکم اونا خداوند در قرآن بیان نموده باشد
و علم آنها در زند پیغام اند طویل‌شیءاً الخضرت است فوجیه است عقاد نمودن باین‌که تاویل آن
را نمیدانند که خداوز رسول و امام و کسانی که پیغام اربعاء امام باو تعلیم داده باشند زیرا آنها هم
در علم ای شنید و انتکار قرآن کفر است و اسخاف قولی شنید کعن با فعل العیاذ بالله مثل قباد و فدا
الذاختن بایار او نمودن بجهنم سخاف طحلت بهار با بعل غایط بر اونا ختن کفر است اما پادرها زیر
کردن پیغام سخاف کفر نیست و بخوبم نیست و پیغامین حذث نمودن در تقدار بغير سخاف فوجیه
اعقاد نمودن باین‌که قرآن صد تغییر پیشیل در اونا قمع نموده است اکثر جزو قرآن‌ها ای شنک بعض از
منافقین اثر اخندنیا تغییر ندادند و اون قرآن اصلیه دست زده امام عصر عجل الله فخره می‌باشد
ولو چنان اعقاد نمودن باین‌که تران پیغام زین قرآن که بر محمد بن عبد الله نازل شده است بیکار
نمی‌شود و ادعای تقدیل قرآن دیگر کفر است خواه پیغام اور خواه برا بای او و انتکار همه قرآن
یا بعضی از اور او آپکه ریکوئیم یا ایاله‌یه باشد کفر است و فوجیه اعقاد نمودن باین‌که بعد قرآن
می‌باشد از حلال و حرام و قصبه‌ای پیغام اوندان و قوع و افغان و حدیث خادمان و حکایات
و اخبار ایند و اخبار کشنه و انتکار یکی از آنها کفر است همچنان که پیغام ادعا عقادات متعلق
بصفای پیغام او را ماجد بن جبل الله واله است باین‌که باید اعقاد نمود باین‌که الخضرت ای بود
یعنی بدی خواند بود و کنی و زرا تعلیم نکرده بود از جنها از خداوند حضرت یا شاهزاد است در
زندگانی افغان ای جوان زیرا که خود ای از زور رفخت صور شده است ای برس اخضرت ای ما
می‌داند اخراج از پیش نمودیل چنانچه از پیش بد می‌باشد و چشم او بخواب نمی‌رفت و بد افشد
بود و این در نیمه ایار می‌باشد و می‌شیند و حواب هم می‌باشد و می‌شیند و عقبی که زاده می‌فرت

در پی اعتقاد متعلقه بصفایع ائم

نوری دلخشت دندیده از داروشن مینکردن حقیقی آنکه ذهنای اخضرت در شباهات تاریخ
که کوچکتر ندیده شده فوجها اخترت اول اپدایم نمودند بی شمع و چیزی نداشتن بود و غایط
اخترت را فرمیزد و حیات نهاد و یکسته عرق اخترت از مشک و غیر خوب شود بود و خته
که هفته بیرون از پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت قولدش عالم رفتش شد و طئکه از
شدند فتبه اسنه کون فشارند بخطاط کسری که نهاده بنها های اولادم نهاده تربود و شکست
در یاچه ساوه که در آنها هیان بودند که بعض از مردم اقا رامیم پستیلند خشک شد و همه های
او فرم و اشکد نهاده که هزار سال بود که افریخه بود که هر دو از اعیادت مینکرند خواهش
دانند و از نهاده که هزار سال بود که هر دو از اعیادت مینکرند خواهش
دانند و از نور جمال اخترت قصرهای بهرام و شام و آمنه واله انجمان از تکه متعطر مشاهده نمودند
شبی او و لجیب بود و غوف قیم اخترت ناسعه اه بوده نایبره لک فران میان افاده هر طرف که صیغه
بجهه تبلیغ و جهاد و تبلیغ رسالت الهی انجاق نمود و بیانیت از اراده جفاوی شهناز خلاصه
نمود تا دین بار و شن کرد و کفر با بر از طرف بند و چهار زن و بیشتر بعقد سلحاح از برای اخترت
حلال بود و از برای مینکران چشم است قسمت میانه نهاده اخترت و این بود علی قول و هر کاه
زند خود را بر اخترت محکم شد بلطف حلال بود و با قدر و مساکن میش پیغمبر پیغمبر و در
باند ها زاده میزقت مردم با سلام رفوت نمود و کاه صیغه و کیف نکران اول عمر باعث
و در پنهان سالیک مبعوث بر شد بدین خود علی نمود و بدين ابراهیم و موسی و عيسی و غیر از ایشان این پیغما
اویلان فتنی شد که بود و افضل از همینعام او زان بود بلکه از همین معجون دات از بحرا و از
فیلان فیضیان و ایت اوجیتا و ملکیات و غلیکات و بجز از جمیع موجودات از ارضیعن
و سهوات بود و هر زلات موجودات عالم وجود نداخدا و ند طفیل وجود شریف اختر بخانه

دَبَرْ بِيْلِ مَعْلِمَةٍ تَعْلِمُهُ مَنْ يَجْرِي

بِرْ

فرمود که اختر را خلق نیپر مود هم موجودی بوجود نمایند اعلم از همه مخلوق
 اکچه جه ظاهر جبریل با سطہ مقام الهی بعد در بطن قاتل شد او لکن حی خادم
 اختر بود و غریبانیل دادن اختر را داخل رحیم ظاهر را او شد و جبریل فرمید
 بخاد او وهم علوم و لین و خوبی خداوند با عطا فرموده بود و از هرجتم کامل بود و
 ناقص نبود بل خل بود و فکل بود و خالق نبود عاشق شد و صویغ نکرد و خانه قورستلو
 بود دروغ نکت یکیم زدن مصلحتی نکرد و نور او را پیش از هم وجود خلق فرمد
 و عرش را کربله ولوح و قلم و اسماءها و پیش از ملائکه و افتاب ماه و هجردین مقد
 از نور خلق فرموداما کیفت اینکه چگونه خلفت اینها از نور لهستان بنمودند
 مشکوکه الانوار نوشتم بتفصیل هر کس بخواهد مطلع شود در جوع با وناید
 علیورا خلد فند هم بر با عطا فرمود بود و تفصیلات اوزای برای رسوبیور لاخذ از بر
 او ناز این پسر مود بواسطه جبریل را غیر از اوزما اذکر و مثبت بر وح القدس نبود و از هم
 نیز نیز لکه لپیح رفته از جان خلد بود که وحی با فرمود بود و شاعر نبود و دان بیوه
 بنی وکیل نبود و اغثیا نمودن بینها کفر است و کشتی و بر مسلی انان لازم است و اختر را
 روح داشت یک روح ملیح و بکی روح قوت و بکی روح شهون و یک روح ایمان و
 روح القدس و بروح القدس به و خطا و نیز ازا و بخواسته شد و مومن بجهد ملیح
 ذارند و گوار و منافقین سر روح را لذا داند امام زین اپنے روح را در مصلح نیز دراد
 متعلقه بمحترم اختر است و بینا است بدانکه ولیست انتقام نبود باینکه اختر صاحب
 معجزات بود مثل شق القمر کردن و سنبکردن در دشایخ اذاب پیش و نقدیں هم نمود
 هرچاه که اه میرفت نه روپیوار و سناک کوه و دزخ تعظیم اوزام بنمودند ذکر خذ اکمیکو

درین یا اعتقاد اش قتعلقه که بعراج مرقت

له اینها با الخضرت که خدا آسمان نمودند و بره خیر که میکدشت بر اسلام مینمودند و بعلم الغریب
خبر از اینکه وکن شته میدار و خبر از پیغمه دنیمه های مردم بود و خبر میداد اینجه دخانها اینها که
بودند میفرمود و عرفه را بازن خدآن نه میکرد و اینجه از خدا میخواست خدا با غطای میفرمود و هر
خارج غاری که میخواست بگذشجه بخزم از خدا فندش وال مینمود و خدا فندش را نداشت و خارع صدرا
و خود میخودی اذن الهی کار نمیکرد و میتوانست که و هر عجزه که پیغام اولان که شده داشتند همه اثمه
بامجزعه غیر از اهار او اشت قول و فعل اف همان جانب خدا فندلند و علم به خیر داشت تعلیم امتحان
فاناعلم از نیار میشد و هفتاد رواشم الهی میدانست که او مختص خدا و ندا
وسایر پیغام اولان ازین هفتاد رواشم بعضاً که میدانستند بحضرت و قراب خضره همان باعضاً هشتاد
بعضی بیشتر بعضی بشیت و بعض کثر و اینچه عین طبقه اند و تعلیم مموده بود بقول سلطان بن سام میداد
و نیخواست حیره را مکررا که میدانست که او خدا میخواهد بجهة علیمکه با غطای فرموده بود بلکه
بود بلکه بشر بود و بهتر از طلک بود و قرآن بر افناز شدن بغير او و خبر نشید از تبریز
و حضرت حسین پسر ارشاد و خبر از نهان بد و افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر
درین از زم زاد و خبر از قیامت و اینچه در اواقع میشود داد و هشتاد جهنم را چشم سرمهید و باشد
با همین جسم و جسد در لباس اهدبها و بورحتی تعیین اور پیامبار او بود که در تریعری خوش
پیریت پنهان وند فخطاب مستبط از نسبت الائمه بایبلان تدقیق او لوال الائمه بایبلان که مکن بکذا از ذکر
نخیلش تعریش من نیت بکرمه هر قعاماً و جهات و مسارات و قات اراضی غور بھیں جسم و جسد هری
عنصر و بجهات رسید که یعنی میل از عملیت که مقربین و بینایاء رسیلین بروخاییین و مقدّسین و بینایا
رسیلین و بغير رسیلین و کوچ بین رسید و میتوانستند برسند و مخواهند رسید و حال آنکه
حاصل افوار لعنه بود و کسی با اورداین مقام و مرتبه شریک بود و مخواهد بود و علوم فاضی

دست برپیا اتفاق از شفر قدر کار حند

و مکافات شکله بر اوضاع هشتم که بحسب اظهار شاه بود مصیب است در اتفاق این تجربه
بعلاج احضرت پسر لاجیت را عقله نمودن بعراج جسم اخضرت که بین جسم و جسد با سما آمده است
فبا لایرانی خریدن کرسی غریب فتح مقام قاب قوسین سیده که نمک از بادیچه نمک نموده و مذکوت
و متوحد بود که با مقطع بسیار متفاوت اشای احکام لک خزانه که مقام فوجیت بیمه باشد
انکار بعراج جسم احضرت اتفاق اتفاق بعراج رفع جسم احضرت قول بآنکه باطن خود فرق داشته
اینکه باطن احضرت بعراج بود و عرش و کوش باطن احضرت باطل است قول بآنکه غذا را بعده حضم
خود را آب خاک و اتنی باشد در هر کره از نکهای این چهار که کذا در غلط است شبهه اینکه لفم
می بیدانندن احضرت بآن جسم از سما آنها بایم شدن و بنم مدن اسما آنها نام بوط است نیز اگر خداوند
قادست به چیزی که که از پای حشم هر دو پیچام او بخود را از نفیین مقام قاب قوسین که
چندین هزار ساره است به همچین قدر داشت که از اسما آنها بایم شدن و بنم ام اسما آنها با وجود
اینکه عین نیز مرد عقل و شرعاً بایم شدند هم اور زن انها او اینکه مجهز احضرت است با وجود اینکه
عین و از زن هنر اسما بهیر جسم رفتند و قول بآنکه با بوم بعراج رفع کفر است بیکری از بیعام
اور این باین بعراج رفع نهاد احضرت و عراجم احضرت سوار شد در آن معرف که زنیکه از مخلوقات
سوار شد و مخواهد شد و پنجه احضرت از ساره افوارد دیده نیکی نماید و اینکه احضرت معلوم شد
از علم زنیکه معلوم شد و اسما آنها «لماه و جمع جمع» می دینند و مذکور نهاده باعثی این باین علم
و فضل احضرت زیاد تر پیش و فیض وجود رطف خداوند باز زیاد پیشنهاد می شود و این تقصیت
بر انجام بلکه فیض و جوایخته که اما این احضرت پیشنهاد زیاده پیشود و پیشاند این از هر چهه کمال و
و همچین اخه حسکه اهله از اتفاقات صفر قدر داد و چند نور است نهار اول بدانکه احضرت
پیش اینکه خداوند باز هم فیض مود و محظوظ طرف تقاضت و لک مدن جبریل و خیریه را با ف

رسانی اعتمادات متفقہ در و چند نویز

دو قسم باشد مطلع نیکر غیر نجیب شیل سیما باید ذکر نه خداوند کافر ای پتوسطیه هم برداشته باشد و ما اخضارت
 حرفی دچار مدرخوا بخطاب او پسندیدیا بلاؤ اسظریا او اصطلاحی که بوریخت خداوند نهایت رفاه
 اخضارت گیان قسم را اعلام نیزه کوید پس چون خداوند دعیخواست نماید که میکر بعلم که بروح شفیع
 چون تمام میشل پیش اسرائیل میغورد و استفاده باوناها میکرد و هر دعا و نوشته بود میمکنند
 میشانند و میکایل بجز شیل میزهایند و چیز شیل بنایر پیغام اور ان میزهایند و قول اینکه بجز
 چیز شیل از چاوم که در بیان اینکه میکرفت و اذن خدا کفت که میشند و میکند کیست چون نیجه ام زید که
 علی بن ابی طالب از چاوه میکند از غلط ای علام آشت و اجب است اعتماد نمودن باشند که بجز شیل اخضارت
 ناز نیشد و قول اینکه بجز شیل اطلاع اخضارت بوده ملکی بود که رستمیا که نکدیت الامم می بید و تو
 اعتماد نمودن اینکه اخضارت بپیغام اوری شریک نداشت و قول اینکه بجز شیل را خداوند بجا فراسته
 و چون میخواست بحال شیشه بود بجز شیل بغلط نازل شد و محمد و خدام اجازه فعل بجز شیل را نمود که رست
 و پهیز قول اینکه بجز شیل از خدا بعفرستا باشتیا به پیش خدا ام غلط آشت پس اجنب است اعتماد نمود
 باشند که اخضارت پیغام اوف بود نه دنیکوی دیگر یعنی قابلین منصب شده و پیش از خلق ای خدام ای پیغام
 اور و رسول خدا بوده و خداوند و رسول خود قدر را داده بود و با این داشت که محمد بن عبد الله رسول
 و پیغمبر و امام بود همین چیزها منصب است داشت و فرق دزیریا اینها است که رسول کیست که در مریدان
 و حیلیان از ای هشدار ملک خواه و نهاده و غیره هم اول رأی میدید و بنی اسرائیل که درخواب میزدند مشاهد
 ابراهیم در خصوصیت پیغمبر فرزند شفیع مثل اخضارت رسول پیش از مبعوث شدم راستا و محمد را داشت که ملا
 با او سخن میکند و لغاظ ملا که بینند و اینکه در حدیث صحیح که اخضارت امام محمد باقر منقول است
 و امام انت که در خوابی پنهان ملا ای ای دیگدار بدره بروخال و محیا و میرسید و بعض از اینها

درین اتفاقاً متعلقه در وچند نویسته

امثله افات یک هزار در خصوص پنهانها و بعضی از علماء فرقه نیز که کارهای آن چون رساییه
علوم است اقضای اول است تفصیل هم را در مشکوه الا فواز برادر مؤذن هام نویسید قیم بدائله فرا
اعقاد بتواند با یافته اخیرت شغلت کنند که اه کاره است که در قیامت فیض حمله للعائین است برینما
واند و لغتی ادار بعضی از حکام اخلاق اند با وداده است که مذکوره و مستحب و حلال و حرام کنند چنانچه
که میتواند با این خلافت و خلاف نداشتن اعلیّ از این بود که میباشد که خلیل چشمیها هدیه چون خلوت از
نماینده بجگاهه را در اوقیانوس گفت و سکعت فاجیه بود پس زیارت اخیرت بنان نظره رحضا
دوست گفت بمناسبت دوست گفت و بمناسبت دوست گفت و بمناسبت دوست گفت و بمناسبت دوست گفت و بمناسبت
در سفر ساقط غیشور و ایمه اخیرت و لجیک ده است ساقط غیشور و یحییه ایمه اخیرت بر حمله للعائین
مشقت از برای مت خودش تحول است که ظاهر شود در سفر بمناسبت غیری که ایمه اخیرت و لجیک
ساقط غیشور تا انکه بالمره ایمه اخیرت فوجیک ده است ساقط غیشور در سفر بمناسبت غیری که ایمه اخیرت
متولید شد وقت غیری بود و حضرت رسول باین شکن نیز یک قرآن بمناسبت غیری زیارت کرد و چون
حضرت امام حسین در وقت ظهر بود متولید شد و حضرت باین شکن نیز دوست گفت مثنا زیارت داد
بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین آمیخته شده هنگام عصر بود حضرت یحییه بمناسبت غیری دوست
بر نماز عصر زیارت نمود و لذاین جهت است که انشا زن پنهان شد راست ایمه اخیرت یک روز
و ممانع باشد چو اخیرت طبق امام راست فارصلت یک کعبه اصلی باشد و دوست گشت
فعی ساقط شد در سفر و نماز غشایم علیه ایم را در که در مشکوه ایم اد کرد هام ولی پیش اخراج هم نمود
حضرت کنده را و لجیک خلاصه نهضه ماه رمضان را و سنت نمود رسول خلاصه رفته ماه
و سی و نهان هر راه را و بعض چیزها دینیک ایمه اخیرت که فرمود و دینی پیشنهاد نظریه نظریه نظریه رسول را

دریای العقادات متعلقة بما مقتضى

٢١

وضع نهود و غيرها بغير اذن اخضرت حلال و حرام فكره و متوجه نهود فخدار و نهود
فخل اخضرت نهود فنون سیم برآنکه فلجه است اعتماد نهود با اینکه اعمال خلائق عرض اخضرت
در حال حیوان بعد از ففات اولیاً بنید اعمال ایشان بجهة عوذه نوری که نکره خلائق و اعمال ایشان
در لمحی فدوی و بیو امام اول انجیندیا مجده اینکه اعمال خلائق را با عرض منکند پس
هر کاه در زمانه اعمال امت بدی می بیند است غفار منکند از برآنی ایشان و هر کام منعوی بینید
خوشحال اخضرت زیرا باید شود باید اتفاق نهود با اینکه اینها از نور اخضرت خلقو شده اند همچنان
اویضاً ایشان باید اتفاق نهود با اینکه اخضرت رث کاره و علت اولیاً و زلوعزیز همین وجہ
اینکه پیغام اول ادیت همکار از جمهورین اهل سنت است و باید اتفاق نهود با اینکه اخضرت و
تعیین نهود بعد از نهود و انصوص این امورین علی طلاق است اخضرت بعد از پیغام اول
وصوی بالفضل و خلیفه و مطلق وجایشین است لپنچه مذکور شده از اصول مذهب است
و بعضی قائل شد اند باینکه رسالت پیغمبر و دوکار است و اختلاف طبقات بین اینجهم اختلف
تمحیمات سلطانت هم فرع رشته ای اطن او سویین قولیست که بکار عوام برخیزد و ولجه
نشست طرف اینها بلکه هر کاه اینها اند هم برآشت بجهة اینکه جما حق از اعاظم علا اکار اولین نهود
مشکل است این دینی العقادات متعلقه بما مقتضى و در اوج نهاد مقصداً است مصوب است
اول بدانکه ولجه است اتفاق نهود با اینکه پیغمبرها محتن بن حبیل الله ص دعا زد و وجایشین
خلیفه داشت که انجاب خدا پیغام اول ایشان را تعیین نهوده بود که وصوی اخضرت باشد از
بعد از پیکر و انکار تعیین نهود و تعیین پیغام اول طلاق است و از همه لشغشی طلاق
شل اهل سنت و ولجه است اتفاق نهود با اینکه اول و مشار رسول خدا ای اهل اینیت به بتوک
معلجه است اتفاق نهود با اینکه وصوی قیم اخضرت امام حسن مجتبی پیر علی بن طلاق ائمه عزیز
خطاب و فلیک اول اتفاق نهود با اینکه وصوی قیم اخضرت اینکه بعد از امام حسن برادر قیم

رسانی
دین اسلام
اعتدال
باما مذکور
چشم
تصویب
اعتنی

باب خبر نبی مسیح از آنکه

مردم به انداد آمد همچنان

ذیلی بیرون فدا می خورد ایام

مناند خواهد بخشدان و فخر

پشت که طیمه هم می خورد کسانی

نمی شود بیشتر میگویند

بخدمت و بجهة به و اکن

بقدرت روزه بخت اول و دویستی

دویستی روزه بخت ایام

او را پرورش می آورد و مکن

روزه بخت همیز بخت ایام

اخیر ایام از زیارت در شاهزاد

فرمود خدا رحمت کند مختار که

نام خود و مختار نهایی از رحمت

که خارج و استواره است و قدر

است اعقاد مذوقون با پنجه بعد

امامین عالمی خود را در شاهزاد

امام محمد با قدر ایام از زیر

پیرام حسن عجیب ایام بیک

زیدیه قاتلند با همت و دین

غلط است و با جست اعقاد

مشهود بایکه بعد ایام محمد بزم

هم جفر صادق پیر آن خدخت

قائم ایام جفر صادق

قائم آن خدخت خانه و قدر

قاولد و بیکنید خدخت غایب

شیاست فاطر خواه برادر

آخر ایام و این غلط است

چه خدخت در زمان جمعیت

بدینا خواهد فرمود و مجب

اعقاد مذوقون

با

ذینها اعتقادات متعلقه ما مانت

اما مام حسین است غمام بن عفان و حسن حسین علیهم السلام پیر از علی بن ابي طالب پیش از شنیدن
وان فاطمه زهره از خرسنخ میان اند و علی یعنی اعتقاد مذوقون نیز که امام جهاد امام زمان زن العابد
خلیفه و امام بر تقواست بعلان امام حسین که محظوظ خفته پسر امیر المؤمنین که از غیره فاطمه است که یعنی
که منسوب بختار پیر نویسیده شفیعی باشد بعد از شهادت خضرت سید الشهداء فانند همان امام
محظوظ خفته پسر امیر المؤمنین و اور ایام میان اند و لقامت زین العابدین که امام نمیاند و منسوب نیزند
که احمد او است و دلکوه و ضوی که وعیقق و دین واقع است غایب شده است و دلخواه ایمان خاطر پیش
و غرمه است این غلط است فما انتظور شد روز میان مذوقون قائم الْمُحْمَدِیَّت شاید زنده و کیم رسید
های اخیر شود و محظوظ خفته بدنیست هر غالی و عابدی بود و قدر ایام اخیر است می تجد خاد و زیر
پیش جمر الاسود بمحظوظ ایام ایام خضرت ایام زین العابدین بود که بعد از اخیر قائم ایام مذوقی کاظم
اما مام قاسم بیکه بعد ایام جعفر صادق ایام نیست چنانچه سمعیلیه کا لند و همچنین عذر الله اعظم پیش
اخیر است ایام نیست چنانچه فطیعه کا لند و همچنین بخون پای بعد الله بیماری بخوار پنهان اینها
میگشند و بعض قائم الْمُحْمَدِ ایام میان اند و منسوب بخلاف خدخت غایب شد استی غرمه است و در این
الآن ظاهر خواهد شد بعد از اخیر ایام ایام نیست چنانچه و اینها میگشند و این غلط است و نکریست
منسوب نیز که خداوند ایام سمعیل پیر ایام جعفر صادق ایام قرارداده بود و بعد از برای خدابدا
شد هنام موسی کا ایام قرارداد و بطریخون پای رات خدخت که اسلام علیک ایام بدانه فشاره بشد
و این مخالف انجار دنیک است بجز زیارت همچو کشور کرد مشکو نوشتم ایام پیش هب گهیانه و
زیدیه و اسلام علیله و ایام سیه و فطیعه روابیه ایام ایام شعبان است لکن ایام عشرين نیست فضیله
بان قصیر پلک خانلند در بضم و پیشین سی ایام داخل دزمیلین می بشند فیا ایام دفال خوار
و یکمال ایام رهیلان ایام ستیز بشهو منصور ایام بعض ایام است را کاف میاند و این

دبر پیام معرفت پیغام اور امکانات هدایت است

وارد

عن وحی خواه از آن رهی اید طخار دیگر لا نه، اما شایسته کند مطلع باشند تا عقاید مودون باشد
 امام رضا صاحب این حضرت نام موسی و فدرا را مصحت امام محمد تقی پسر اخضر را امام است و بعد از این ویرا
 اخضرت امام علی النقاش امام است بعده اپسرا و امام حسن عسکری امام است بعد ازا و پیر او مهدی
 صاحب العصر عجل الله فرجه امام است قائم الصلیل اخضرت سنت غائب است مصیب باری همی
 در پیام معرفت پیغام اول و علیه هدایت است ائم رسول و لا دش شیعی زن طلحی عجیب یاروزانه
 نوال در شبیت طالب اراده خانه اورد رهله بیان الاقول اراده خانه اورد رهله بیان الاقول ۱۰۱
 از شایخ اسکندر کذش به بود در ساخته سلطنت افشاریون عارک اکثیر ایشان را فراتر خواسته
 ادم ناولادت از برکواد هفت هزار خصد شاهزاده خواهی ام و فتنه بعنه کشته بود و نور شیخ
 از همه موجودات اخلاق شده بود و دنیا عالم اخنده هزار سال از پرده ها و دنیا ایها مختلفه که شیخ نیکی
 نا انکار از مسئله شد اعم شریف شصت سال اکبر پیش هم کفر نهاده ام ساده که ماند و چهل
 پیش از شبیت سیزده سال بعد از شبیت ده ساله مدینه ماند بعد از هجرت و دست بوقتی بیست
 میلادی هشت زکه مدینه در سایر دهشتمان از شبیت و پیش از شبیت موعده رییع الاول و اختلافات بیکم
 هشت شبیت بعده دو شبیه تر نوال در بیست هفتم رجب ۱۲ او و اختلافات بیکم
 هشت هجری شنبه پیا است مثل شوال القمر و قدر علیم و پیش از شبیت فرعیان الای اسرائیل
 و بیرونی پیش از آن ختن و خوابی پیدا گردی و یکی بودند بیول و فایط ایوانیون خوبیون و سکنی
 بدشش لشیع کفت و برهه میگشت بر ادعیه عظم میفودند فتن کشی ریگ و نشسته ایها
 نوال جانش فیاض ایاه اکندا شد و یا بیشتر و کلا دش چهار پیش از این ریگ و زمانه هم و این هم
 از هاریه قطبیه دختر قاطع و زنیک ریگه از خلیل پیر یونس عثمان بن عفان شد و بعض کفر
 اند از خانچه از شوهر بیکش بوده اند و اینکه میکویند بعیض کسب خوبیه بصورت انانها شکل از این رای

۱۰۱



باب پیش پنجم

در بیان صرفت پیغام اور حامه هدایت است

عثمان معلوم نیست نامش هزار یک لقب شهزادگان پیغمبر و کنیت شش زندگی بخوازد بود شادیش امنیت
و هبته عبداللہ افغان چند روز بعد از تولدش ففات کرد فادر رضا علیش جلیمه سنتیه و نویسنده بیب
پدر شریعت عبداللہ برجهل للطبل بیچدی بعد از عادی شدن فاتح خانه کار او با کفار هشتاد یا هشتاد
و شش کم و زیب پس از آنها خود حاضر بود معرفت چشم بسته شبهه هندم یا پیشست یکم طاه مبارزه هفتاد
بیجا هم در قصیر شان بجزیره اندیبیست هفتم ماه ربیع الاول مذکون تک هفتاد شاهزاده باشد
اگر ببعض دفعه مراجعت بیشتر فاعل نیستند یا از عالم اسلام شهان فوج شان از شعبه طالب عزیز باشند
بنویل کار فاقیر شخصیت ایشان از عام اپتل کردند شاهزاده بود در درون زندگانی شبهه بیست هفتم
ماضی فخلانات نیکم هست قبران رضیتیه سیبیت خانش از درد دل بکوشت غاله نه از دهن
کرد ریختن یهودیه را خواهید بود مدت بوقتی بیست سال ایام به و هفده دلار یکون خطا
ذینک هست ایل گوئین و حده بلافضل برسول خداوند طیبیان رسول از ولادت با سعادت رسول
در پیشخانه کعبه متولد شد هر شریش شخصیت ایشان بود سعی و تلاحریزی لا ایا رسول خدا بود و
یکی از پیغمبر کم بخواز اختر بود که تقریباً خلافت میباشد نیستش ایشان پیغمبر ایشان ایکار غصب نمودند
و اخترخانه نیشن بود ایون بکرد و سی اس ایل گوئیز الخطاون سال مشتمیه عثمان و ایانده سال بعد
از عثمان اختر چهار سال ایشان خلوف ظاهری نمود و در این مردم خواسته بیکار نیک فاسطین که بیکار
و لشکار ایشند و بیکار ایا کیش کم غایشه و طلاق و نیز برد نیزه و اقتضی کار اجناد جمل میکویند که قاتل
در ایان جنگ پیش شوار شده بود و بیکار ایا کار قین که خواج باشند و این جنگ ایشان میباشد
سده بیان قول هند پسر و نفر ده دختر بود و بیکار اختر نهاد که ایشان علاوه ایشان
سیصلو نویچه نه بودند مادر شفاطه بقتل اسید پیره ایشان عبداللہ ایشان بود پیش عمر بروی کد
که ایشان دیکار او عمارت عبداللہ ایشان ایشان و کنیت ایشان بروط ایشان موصی موحد بود کافر بیکار بود ایشان

در زیبا معرفت پیغام و نور و امداد هداست

اسلم نینهود و هیئت متحتمل احوال رسول خدا بود و وصیت فلاند هم خضرت علیه بود و فالش
بیست کوادرهنده با پیش بست ب محمد رئی لعین که برقا اختر تند فاطمه پدر زیر کوادرهنده محدث
خدیجه بنت خویله قلادش صحیح عمر بیت ملامه ای اثنا زده بعد از پیغ سایه انبعت شیوه
فاضل افتد یکم هست علاوه از داشتن بحقوق بیهودی محسنه که سقط شد بعلم و نیز
که بمن اقام کل قوم مدعی مشهود است و نسبت بقول هفده روز که بعد از رسالت رسول خدا
همان پیغمبر فتح اندوفاتش رعشرهوند و شبهه سیم خاری ای اثنا زده بجز علیت
رجوزی از ضریب و نیچه اخلاق افتد یکم هست ملطفت در بقیع یاد ریتا قبر و منبر رسالت
اما دقیل آنام حمزه پدر نشانه طلاقه بنت محمد قلادش پاشت بوزرس شنیده شنید
یا آنیه رضضا شاه است بجهت تعلق دینه طبله بقول شمشاد مسولیت داشت عمش رفیق شریعت
حضرت صاریق چهل هفت سال ای رسول خدا بود چهل سال بعد از اخترت بود سو شان ای امیر المؤمنین
بعد وده سایه از حضرت ملت خلا نظر به سال و شش مخلافت کرد سایه اچهانه ای اراد
پاقعه ایه ولکار غوری یحیه تیه و خفظ خون فمال و یکتاشیعیدا از رست صفا و الحجاء
و عذر و اذادش بقوله از زده پیغمبر و خضری و فاضل افتد یکم هست ملة عشر پیهاده شر
یا هفتی هاشت سایه ای رسول خلا شش سال که بمن ای امیر المؤمنین سی سایه از خلافت
ده سایه بود و مایه اخلاق افتد یکم هست عده نوجاتش پیغ زن نکاحی سوا کینه زن
او کارش شر پیر علی اکبر که سید بتجاد باشد و علی و سلطکه در ذکر یالدین روح شهادت پیشه
که از لیلی بین عزیز بود علی اصنفه محمد و خضری عبدالله و سه دختر فاطمه که بیه و سیکنه
فاطمه ضعی علتی خاتش ایک شب هشتاد اندیمه بیه و زن امیریه ایکنیزی بیلیه یعنید نامه
نوشته بخواهی مدنیه که از جای ایاعلیه بود که اختر ایکنیزی ای ایکنیزی بیلیه یعنید نامه

بهم فیتحه دینکه بود بعد اهل عیناً اهل بطريق عراق که کوفه باشد چون همچنان شاده بود
که بهای اینجع خضرت ملکه عدیکه بکنار شهید شد و خضرت بعلم امامت میدانستهذا درین ده
عده نیشج طایفه مبدل نموده از کبیره رهن اند و علی عراق که کوفه وغیره باشد اهل عیناً شد
و درین قیم یا ششم یا هشتم خرم ولد شده زنین معروف بکریلا بن نیاد ملعون حاکم کوفه بود
از انجانیه میخواست که اسکر فرستاد و راه خضرت را که قنده زان پیاپان و در درون جمعیه باشد و شبته
یا شبته دهم خضرت الحرام در لباس شخصیکه همچو در وقیتکه زوال ظهر او را با هفتاد و فقر از اقرب ایها
و بعد را نفریندان و اصحاب ندرجه هم رفیع شهادت ساینده زدن و در هیله لخلوات زین که
دیگر نیست شهادت عالم پیدا شد و خویه این خضرت شد قاتل اینکشید که همان شقیاکه خضرت
ماهیه کرده که ند بدر آسفال اشافلین من اثار فلد کردند الله اشند علیهم العذاب هفتاد و
بعده در راه که ندارد وقت شهادت بعد از شهادت از خضرت ظاهر شدم منش که نایل کشید
ابو عبد الله لقبش بیان انبیاء انبیاء شهادت امام چهارم انسش علی پیر شریعت بن علی که مادر شریعت
شیعه بنا فوایت بزرگ یا ایش فریه از کسری پادشاه عجم و بقولی ام زلیخه الریاضه سلام توکلش بدد
جمعیه با پیشنهاد و قتله بین دینیه پاتر هم جاری لا اولی یا اثنا فارجت لایسی هشتم یاسی هشتم هجدهت
درینام خلافت امیر المؤمنین عزیز شریعت شجاعه هفتاد و نیمه هشتاد و خلافات یکم هشتاد
سکان فماه و هفت روز با امیر المؤمنین بوده ده سالا بالامام حسن دواره سکان بالامام حبیبین
بود که همینیت رسالت ایزیعی بیشتر اپنے شریعت بود و بعد از شهادت اخضرت تدقیق و غلط افتش
سرچشنهای ایاق بزری بیشتر ایکتار بود لغایش بسبیان انبیاء انبیاء سید بجاده و زین العابدین کیهان شیخ الحسن
اولیا اقتیاری قابو الحسن ثانیا با غباری طبیعی مجر اثر بیانکن نکلمی خواسته که اقام عبدا لله
حضرت رخراخ امام حسن مجتبی و بعلی زکریا ز عذر اولادش بقولی هفت پیغمبر و الله ذخر و بقولی اطهار ز دین پیغمبر

در بیان معرفت پیغمبر اکرم ﷺ هداست

۴۰

پیغمبار دختر از الجمله نیز شهید بود که بطلب خون سیدالشہدا خرچ کرد و بدست عدو
شُفی و رکوفه شهید شد با شام هشام ابن عبدالمالک مردان و چهار سالایار و سلطان غضین طیار
او را بدار او نیزه بودند تا آنکه عنکبوت لاخدا و نلام فرمود که عورت او را نار نمیزد
فات حضرت بتجاه روز شنبه و بقوله فلادهم محترم در لایا یکصد و دهم هجری و بقولی
نود چهار هجری عله و فاتحه شیرکه هشام ابن عبدالمالک با خوزانیه ملطفت در بقیع و دو
دفعه اخضرت را با سیاه بشام برند یکدفعه در زمان خلافت زید ملعون دفعه دیگر در
خلافت هشام اما دفعه دویم با عجائز امامت از غل و نیز خود را پروران او رد و بهان دوف
شام شد هشام فرمودند این من و این توچه میتوانی از من دفعه سیم میتویند که زید او را
دوباره با سیاه بشام برده و نیز خاقان دان سفرت را نیکن سخن شام و حلیت فرمودند
والله العالم امام پیغمبر اما محدث اقراس شریعت مجدد کینه اش و بجهالت قبیل از الجمله با قرآن العلوم
معجزاتش سیاپدیزور کوارش علی بن الحسین امادرش ام عیند الله و دختر امام حسن مجتبی
و بقولی اسما بذت عبد الرحمن بن بیکر ولا دش رعنده جمعه با شنبه در ملینه طبیه اول
و بجهالت دویم او یا سیم صفر در لایا پنجاه هفتم پا هشتاد هجرت در یام خلافت معاویه
کارهای یعنی ناید ن سکت عشر شریعت پنجاه هفت سال اهشت سال است ای اسری و هفتاد
هشت زیر کشته اند پیجا هسلا با جلد شرح سین این علی بعد بباب قولی سه سالا با پدرش علی الائچیه
بعد هشت خلافت بعد از پدر بجهنم لایا یا نوزده یا هفده و لختلا افزایی بیان زهرت
عده از عاجش و زدن نکاحی غیر از کیزان عدد اولادش بقولی چهاریه و دختر و فان
روز دوشنبه هفدهم ذیحجه یا بیچاره اول یا پیغمبر اثنا طلاق در سال یکصد و چهارم یا
هفتم از هجرت و اخلاقات دیگر هم دارد علت فاتحه زهری که ابریشم این بیان خضرت حوزه

دبرهای معرفت سی ام روز و اعماق هدایت

با هشام از عبد الملک مرید باشاده فیلی عوزاده اختر تبعینه در زین بود بعد از
سواری حضرت مولانا نینا زنا تیرنهر شهید شد مقتول در تبیع امام ششم امام جعفر علیه
اسلام شریف شیخ جعفر القاشی بیان از این جمله صادق الی محل کنیا شان و بعد از آن اصحاب جمله
هزار و سیصد نفر پدرش امام محمد باقر و ارشام ضریوه بنده قسمی مخدومان بازگردانید و
شبته بصفتهم بیچاره اول در سال هشتادم از هجرت و زمان خلافت عبد الملک موان
در طبلیه ولخلافات دیگر هم است رسالت تعلیم شریف شصت و پنجم یا هشتاد خلا
دیگر هم است و زن نکاحی داشت یعنی زن کنیا زنا لادش هفت پسر بقویه و خصم داشت
وقاتش و شبته بیست پنجم شهر شوال و بقویه اه و برجی سلطانی کشیده چهل هشتاد و پنج
هزار و نانوی منصور و فتحی ملعون که از خلفای شعبان و بد بواسطه ذهنی کشیده بین امام
خود ایند مقتول در قبرستان ابی قیم در بندیه طبیه مت خلافت شصت و پانزی سی هزار رسال
ولخلافات دیگر هم است چون این خفت ستم شریف موسی لقبش بیان از این جمله کاظم کیهانیان
از اینجا ابوالحسن پدرش امام جعفر صادق اماده شد حیدر بن زینه یا فاطمه اندیشه تقلید
یک شبته ناس شبته هقدم صفر در سال یکصد و بیست و نهم هجری بیاعام سلطنت احمد
ابن زید عباسی عنده اولادش هجده پسر و فرزند دختر زیاره هم کشند زدن نکاح نداشت
همه اولادش زن کنیا زنا بعد نده کشیده شریف پنجاه چهار سال شصت و نیز کفنه اندیمه مت خلافت
بیست هفت هفتم هجری یکصد و هشتاد و سیم هجری برایام خلافت هرون الشیعیان
بعد از هنده هفت سی ایا چهار سی اخترت اراده بصر و بعد از خبر کرده بمند مقتول
و بعد از آنکه هفت سی ایا چهار سی اخترت اراده بصر و بعد از خبر کرده بمند مقتول

آخر دولت ایشانه
مال دولت بی عیابر
پوروایند و طایفه شاه
نزاع مکرر و حضرت بود
مشغول بیان احکام امو
بود و از خواجه نهاده بسب
به حضرت بیدهند چون آن
حضرت اخترت بی عیابر
امام حضرت ام
مزون

درین پا معرفت پیغام او هر آنکه هداست

بعد از معرفت بکاظمین امام هشتم امام رضا امام شریف علی القبر شاپرکانه اش بولخانی
 بنابراین که ابوالحسن اول حضرت امیر المؤمنین و ابوالحسن ثانی حضرت امام موسی است و بنابراین که
 حضرت میر المؤمنین علام مظفر داشته باشد حضرت موسی و ابوالحسن خدا و حضرت امام رضا
 ابوالحسن شیخ میکویند و حضرت تید بجاده ابوالحسن اول میکویند و حضرت کاظم زاده ابوالحسن
 تا زیکرید و حضرت رضا زاده ابوالحسن اش میکویند و بقولی پیر فریز که خود بقوی هیئت امام
 مخدومیت از داشت و فاتح بفتح جمهوریست چهارم امام رضا امام رضیان نزد رسالت
 سه هجری بعلت هر که مامون ملعون با حضرت خوازین در طوس حلت فرمود قبر شعر
 اهل سما و اهل ویدیه است امام زید امام محمد تقی عاصم شریف محدث القبر تیکنیشان و چهار محجده
 بسیار پدرش امام رضا مادرش زینب کام ولد کھیر زان نام داشت یاریخانه تویلش در نعیده
 روز یجمعه دهم ربیعی پیغمبر رضیا و خلفاتی نیکرهم است رساییده و نور و پیغمبر
 در زمان خلافت طامون بن هارون ملعون نیکردن سکاجی داشت کام الفضل بخرامون بالذات
 بیگانه کیزان اولادش دویسر و دختر بعضر زیاده کفشه اند عرش بیست و پنج سال و دویصد و پیغمبر
 دیکرهم است و فاتح در بعد از سر شبیده اول مائده قعده در رسالت دویست بجزی بعد از
 درجه فتنه مامون ملعون بد رسالت و نیم مرت امامت هشتم مجاهد شاچیزی و خلافاتی نیکرهم است
 علیه و فاتح شنیده کام الفضل زوجه ملعونه اخترت بجزی مستحب عبادتی از هر اورد و در وقت
 می‌امعت با خضرت اراد و باین سینه هر تاثیر را خضرت نموده رحل فرمودند و در تقدیم
 بزرگوار شریعت امام موسی در بعد از مدفن شد امام رضا امام علی نقی شریف علی
 لقبش کیه اش ابوالحسن وابع و ابوالحسن ثانی همیکویند بمحاجه اش بسیار پدرش امام محمد
 مادرش زینب کام و بقولی نه مغربه تویلش و چهاریم اشنه رقیع مارجیان

دبرها معرفت و مردم‌ها

ماه ذی الحجه بایجادی الآخر در سال دوست دوازده هجری زنمان خلاف قامون ملعون
 عباشیه بحر باکر کایسته بزیک مدینه عمر شیخ ولی خوار و هر یک اختلافات نیک هفت
 عده اولاً دش چهار پسر و یک دختر زن نکلو نداشت و لادش از گنیزه بودند مدتی ما متریح
 تلخیز و پا الارض را خلف عتمم والوثق بالله و متوكلا و مستعين بالله غبیشا
 علم و فاتح آنکه متوكلا و مستعين بالله بدستیگاری بین هنرها خضرت زاده سرمه بیان هر خود را یند
 پر فاتح ز شنبه بیست هشتم شهر جمادی الآخر در سال دوست دینجاوه طهار هیری دز هر یک
 از مذکورات اختلافات نیک هفت دبرها من یکی رخوانه خود مدفون شد امام یازدهم
 امام حسن سکریت القبس نیکینه اش نویسنده پدرش امام علی النقیع مادرش کنیکه بود شهناز
 مکنیه با مرحوم جرج ارشادیان قول داشت: «جمعه چهار ماه پیغمبر اولی یا هشتم پادشاه فدا
 المبارک در ساده دوست سمع روی همچوی داد مدینه عمر شرقیه هست و هشتاد و چهاری بالا
 بودند نکاحی نداشت کنیم زن اشت زنجله نرجس خواتون مادر حضرت فاطمه که در خدمت شوغا
 سقیه رفم بود اکلاش مخصوص بیک دیر ک حضرت قائم علیکم السلام بکه خرمدات ما متش تقوی پیغ ساقیه
 هست با اور فاتحه هشتم ماه پیغمبر اولیه داده دیگر داد و دیگر داد و دیگر داد و دیگر داد
 علیه السلام عباشیه بحر باکر نیز کوئی اختلافات نیک هفت دفتری رخوانه خود شد در
 سرمه بیان عده فاتحه هست همچوی شاهزاده هیئت عتمد مطبق شد نیز شعبنکر علی پست که خلیفه
 بن لعنی زمان اخضقر و فرعان اخضقر را بعکان پلندی بر و جلوه اشکر خود را با عنصر
 فرمودند بعین اشکر خود را شان میدهند کاه کون چون هنکاه که میان اینها و زین پر از سو ایک
 ایبع بکل مسلیه دیده عباشیه بحر باکر است چون اشکر اسماء اخضقرت بیش ایک دا اور اعنکری میکند
 ایک دل زیر هم خوش بکه کا سمش شرقیه مرحوم دل قبیلی دیده ایک ایک ایک ایک ایک ایک

در بیان اعْتِقَادَاتُ صَفَاتِ مَاهِرَت

آخر الزمان حجۃ الله وبیعته کینه ماش بوعبد الله وابو القاسم واین از خصائص حضرت ماهر
که زاد سوچ خلادن کیه شریکت وابن کینه ایشان اسم ان برای غیر اخیرت جایز نبیت پنهان را به
حسن فدا در شریعت حجۃ خواتون تقدیس شد بمعجه پادر فهم شعبان المعنود رساند و دیست
پنجا پیغ همچوی هنوز قاعده مخلاف المنهج با الله عبا سوح رخا نه پذیره کوارش ز منزه از این احجه
شریعت ایال که نسنه هزار دعویت شفت سه است هزار هشت سال گذشت است ظاهر خواهد
شد انشا الله تعالیٰ عالم ای از عذر خواهد کرد بعد از آنکه بر قلم و جوز شده باشد و قل
با یکدیگر اخیرت هنوز متولد نشده است غلط است قول با یکدیگر متولد شد و در زمان حیویان
نوشید غلط است قول با یکدیگر متولد شد و بحسب اهله مسلم شد و بعد قوت غلط است پیش از
اعتقاد نمودن با یکدیگر اخیرت متولد شده و زنده است خانیست ظاهر خواهد شد در این
با اخذ اذن بعلی ظهور اخیرت علامات پند هست که تک میتواند اثرا و باشد در زمان یفتیش
اسمه نجابت ایشان بزر و افراد بالغی بیرون از اهل علم همچوی و صاحب و لجیست لقمان نوش
با یکدیگر اخیرت باز خلا غایبت شده است بجهت مصلحت که خدا میداند اینجها کاری کنند اخیرت
مصلحت ای از اعْتِقَادَاتُ صفات امام است و با چند نوشت نویزی بیان کرد و بعد از
اعتقاد نمودن با یکدیگر هم افضل و اکمل و فلعم و اشیع و از هد و او برع واقعی از خلا یقند بعد از
رسول خدا بلکه افضل از همه پیغمبر اور ایشان و او چیز ایشان فهم نکرد و حسن و لشیه اشند پیش
از محمل بن عبده الله ص و باشد اعتقاد نمود با یکدیگر امیر هم زنیل نور هستند و خلا و زدن نویش ایشان
پیش از هم موجود ای خلق و دعا بواسطه ایشان خدا شناخت شد و بواسطه وجود شریعت
ایشان ایشان و زینه دلخواه خلوق شد است و ایشان شد و بواسطه ایشان یعنیه ای ایشان
فیوض ای ایشان ای خدا و نه مخلوقات و موجز بحق ایلی شنوند و بواسطه ایشان ایشان ایشان ایشان

دَبَرْ بِيَا اَعْتِقَادَ صَفَا اَمَاصَتَ

میان و علوف میوہ از نینین پرورد میاید و بواسطه اثان علم تیار شده در زمان هر دو
ظاهر شد و بواسطه ایشان اسماء های رکن میکند و نینین قرآن کرمه است و هر کاه امام بنی‌الذئبین
امثله را فرموده و بواسطه ایشان بندگان نینکانی میکند و بعد میخواهد معاشر میکند
و بواسطه ایشان خلاوند مختلف از اخلاق فرموده و لجیش اعتماد نمودن باشد که ایشان این اخلاق
میکند و از جانب خدا است از پیش خود چشم میکوئید و خدا الحکام را با ایشان اقام میفرماید یا
 بواسطه عالم ایشان ایمیزیر یا اصل اخلاق میکند که بکوش ایشان میرسد یا بواسطه مالک برایشان
عرض میکند از رخوابی بیندیده زنیده ایشان میشوند یا مالک ایشان میکند یا الاحظه در رخقو میکند
که مثل همچوی خداوند را نهاده خسته بصورت شاخ و بزر اخلاق فرموده است و از رحیم‌الله یا
میزد و ایمچه شاخ و بزر درانه خسته هست خسته خود را ایشان میکند و امام میشنو و
یا امثله صد از هجرتیک بپشت میخود و صد ایمکند و فاجیست اعتماد نمودن باشکه را امام
عرض اعمال خلائق میشود یا بواسطه ملکتک که طواری اعمال از مردم برای امام عرض میکند فلماً میشه
و مبداند که فلان پیش فلان چکر و ایشان خوبی و بد و کفر و ایمان یا بواسطه اینیک ملکه ای
غیر میکند یا بواسطه اینکه خداموده از نور دینیان نین و اسماء اخلاق فرموده است که عکس
اعمال نیام خلاطیه در لمع افند و آن عمود در نظر امام است یا بواسطه اینکه خداوند پرورد و این پرورد
چشم امام بر میدارد که خلائق و اعمال ایشان را ایمچه بینداز مشرق خالی نامعتر عالم بلکه هم وجود
از بال او پست و عرض عفرش و غیر اینها یا بواسطه ایمکن خداوند چشم باشاد را طرف عطا
فرموده است که همچنان میتوانند یا وعیست اعتماد نمودن باشند که امام سال ایشان
و فاهه همراه و هفته هفته و نوزده بروز و ساعت بیان ایشان را دیشود و این باعث فقر
امام نیست بلکه لاغت کل او است زنان که برآورده میشود هزار شبهه ای طرق قدر تقدیم

در کنیا اعتقادات صفا امام رستم

امور خطابی را خدا بتوسطه درج کرده است که ملکیت است برگزانند ملک حق بجز بابل و ملک آنکه از
برای امام میفرستد و سپاهی اجمعه روح امام با این فواح ابی شاہزاده قدم ائمه عرش نهاده میشوند
و بقیه کردند و معوجه امام پر از علی میشود که پیران غایبین از داشت فیباشد اعتقاد نموده باشند
خداآنده علوم اولین فلسفه ایام اعظم افراط مواد است اما ماجاهل نیست و میداند هرچهار را
حق چه زدن ایلهای خود را متعارف هویان ایله اعتقاد نمودن باشند که امام عالم هرچیز میباشد
و علم امام تعلیم خداوند است فی تعیلم ایله میباشد عین هرچهار چیز اهداد خدا بایتان غطا
میفراید از علوم وغیره از علوم از بعیارات وغیره از بعیارات هرچه بخواهند از خداوند سوال میکند
و خداوند بایشان عطا میفراید و بدل اذن خلاصه میکند و خدا علی بایشان عطا فرموده
است که بروایت او میدانند که خلاصه میتوانند و چه بخواهند و لبیت داشتن بآنکه امام ایله
حضوریستی حصول کن حصور بودن علم بایشان که شغل ایشان بل شغول از شغل ریکارڈر
شیل خدا غلط است ولبیت اعتماد نمودن باشند برگزیده خدا است فی خویستی
خداندانه و خدا میباشد و صفت خدا در بیشان ظهور نکرده است اما میتواند وعیشه
ویخواهد فی جماع میکند و بحسب میشود که باید غسل کند و بول و غایط امام را زد و محتاج
بخلاف وضو میکند و در فروغ عان میکند و میکند از برای خدا و اطاعت و عبارت خدا را
میکند و این کلمات همیز است نظر بغارض لة طوفون اکچه بحسب ظاهر مک نظاهر و بحسب
باطن حکم بیاطر مسغاذا زاده میشود لکن این اعتقادی نیست که ولبیت اشاعر اعتماد نمود
با از برای مؤمنین و لکن مخلصه نمیشود و بحسب میشود باین معنی که بعد از جماع باید غسل
نمایند لباقری کعبارت از خصوصیت ریاست نفاینه باشد که ظلت اول نمیکشد

درهپا اعتمادات صفات اما راست

و بفضل نورن این ظلت بطرف میشدان برای ایشان حاصل نمیشود اکچه بحسب طاهر پیر
بجز خرام است بایشان هم خرام بود و طهارت و نجاست خون و بول و جناب ایشان نادر
مشکوکه الانوار نوشته ام و تکلیف ایام یا المحکام تکلیفه ریعت ایشان یکن کن پا به تکلیفه
اما م طرار د که ریعت ندارد و فوجه متقدار نمودن با یکنکه امام محتاج به عقیدت
در علم وغیر علم وهم در محتاج بایشان میباشد لکن اید بطریق مردم باشد در میان مردم
و سلوک کند اینچه تکلیف خود را میداند و بخت برآم کردن غلط است مثل اندک امام حسن
اکرمیدانست کوته زهر را بپراخورد و اکرمیدانست که باهله است قتل رقان گام حسین
بچراغ که بلا و شهید شدن باعقال و انتقام امام رضا نهانکور یا آنایار طرف او خود را
ملأات آنداخت بیلکه اید مؤمن مطیع و مقدار امام پاشد قول و فعل امام را چیزی بداند
و پنهان ایشان صادر نمیشود باطل ولغو بیازن خدا آنند و اکچه بین بدانندند هب
خارج است و باید دانست که بچراز ایشان طاهر میشد تکلیف ایشان بوده است خاصه چه جو عیل
امیر در وقت سلطان سول میین از جانبه ای اسما و نیز ولده ی چهارزاده ای اینه و ده
که هر یک هر یک هر یکند بطلائی تشنه بیمه بشتری و چه شیل برسول خدا غرض کرده ام امر
ایست که این دوازده ی چه هر یک از یکی از اماکن که بعد از تو اند و هر یک ای امان دنیا
اما مست خود هم هر یک اکه باش ای دی و این در این حیفه نوشته شده است عمل نماید
و دیگر ی چهارچراز ایشان بجهل اور دنیا اول مدت امامت ایشان یعنیکه از دنیا
رحلت نمودند خدا وند بخط فدیت نوشته بود و ایشان عالم بهم ی چهارچراز ایشان واقع
میشدند و کاهی طلاقت نمودند اکچه علم او را داشتند چنانچه علام پیغمبری دانند
وزمانیکه مشغول بشغل دیگر هستند اتفاق مطلعات خودند اند فذاین حباب

در بیان اتفاقات صفا و ماراست

اما لازم نماید زیرا که سبب علم بعدم اتفاقات از ایشان غایب شود تا جمله از فایده قلم
پیغام را که محو افتاد خداوند با ایشان اطاعت ممنون مودت اینکه هر بجز که از خداوند میخوا
خداوند میخواستند خداوند بدست ایشان باری بغير مفدو و جریل و رفع و سنا
مشکب را ایشان افراد میسانند اگر فتح امری را ایشان میتوانند نیز اگر وحی مختصر سلو
خداوند بعده از تخلص از الخضر وحی قطع شد و لاجنت اتفاقات مفدو ندان باشد که این
اما بعمل میآورد بجهت اظهار بعض حقیقت را شف انجانه خداوند و سحر بزود ورق میبا
سحرب و بجز را انشک سحر حقیقت را در و پیش از اینها مید و بعض حقیقت را را پاک کردن
باب ایشان علما خلاصه است و ایضاً بعض از مدعی بوقت نسبت برخواستن بعض و سحر راه رفت
که سلاح محو اهدی میکند و ایضاً بجهنم بایه با ظاهر پیش و سجره است فوایر قدم
و لاجنت اتفاقات مفدو ندان باشد از اول عمر تا بلخ عمر که این نکر ندان صیغه و قیمت
و سه و نیکان و خطای از ایشان سرزد و ترک او نیز بجانی اور دند و بعض از علم اینها را
بر پیغام او و علام امام جماز بر انشکه نظر به وحدت حق از که حروم صدوق در کتاب هر کجا
میخواهی پیغام را که اول مرتبه غلو نقی سه و نیم پیغام او را است و تمثیل شده است
بجدیتی پیغام از خواب بوده تا انکه فراموش از خضر از الخضر قضاشد و بعد اینکه الخضر
دنخانچهار رکعت در دو رکعت اول سلام دادند و خداوند ایشان بر اینکه این باره
عادل سه و نیکان امتناع بشود و سکوت ندان اتفاقات هر است اگرچه میتوان حمل حدیث
بر قیمه مفوی بالحتم اینکه خدا پیغام را محو اهدی در باره پیغام او و خود بجعل می وند و شما
نکنیف این همین بوزده است در اعمال اکرم حدیث بجواهیم تمامیم و اتفاقیست که پیغام او
و امام سه و نیکان احتمام نمیکند و تباشد نمایند بجهت اینکه هر کاه سه و نیکان دنیا احتمام اخوا

زیرا اعتقادها ماضی است

اتفهاد حروف پیشان نمیتوان نمود لپن برخدا آن بث لطفی بجست که سیه و اوایل شان در زیر
 احکام مملوکه و متمامه و در غیر از پیمان احکام آینیست که بعض مظلوم صدوق که قاتل شده
 آن را بینکه چیزی است خدا اول بس همه عقیده ای را بخت مصلحت و این حقیقت است برای پیغامبر
 و شمام نظر بعوم لا یتیقونه بالقول و هم با مردم یعلوون که بیش نمیکند رسول خدا و آنها
 هدیه خدا را بده قول و ایشان با مردم خدا عمل مخالفا نه میکند و بوجست اعتقاد نمودن
 باشند که امام امریکه شهید نمودند شهید شد و در صورت شهید طاهر ایچشم یا مذکور شهید
 شد یعنی این داشتند ملام زهره و شهیش برادر سید و قول مشبهه که میکوئید که حضرت امام
 حسین شهید سد و صورت شهید بظر مردم میمود بلکه باشند افت بیش از شهادت
 مثل حضرت بعد از حطای است از حضرت فاطمه توقيع در لعز ازها پرور نماد و همچین در باره
 شهادت امیر المؤمنین که بواسطه حضرت ابن علی مردمی علوون شهید شد و شهید امام بلکه
 مطلق شهید بخشنیده سخراج غسل نمیشد و بمرکنند انه غسل و لجم بنتی و باید
 اعتقاد نمود باشند که بعد از حطای سرمه زند مردم بر عیا بلکه در روح و جسم وقوشت
 واست نوان افق ایشان با امامیت بلکه همه سیام ایوان و اوصیا ایشان چنین میباشد تا
 بفراحت حیثی که در کاف منقول است و مستحب است قتل مردم در محل قبر ایشان که ایشان
 نیازیست بکنند و ایشان را سما زنیا است کنند کان خود را بینند و سلام ایشان را پیشوا
 و جوان ایشان هر روز میفڑا ایند بلکه استغفار از برای ایشان ممکن است بظر بجایت علاج که
 رسول خدا در شب مطلع بر ایشان چهارم و پنجم ایام میگوره که مثل خواه کعبه است و در
 مقابل وست فاریکد ایهرا قوت سرخ یا در تسبیح است امامت ایشان ایشان نیز نمود و ایشان
 در انجاب و نفع باید اعتقاد نمود باشند که امام مؤید بروح القدس مسلط که خدمت ایشان

رسان اعتماد اصفهان صادر

۵۰

میرسند و در پایان از اموالات بازنگاهی اذن را ایشان بجهت احرازم ایشان مینیکند که در پایان
خلافه از فرموده است که بجهل پایا و ندوف خوار قاره و خبر و قوغات فاقعه در عالم را
ایشان مینهند از مردم داشه اند و فشتون بینکویی که ایشان هجوم بخوبی ایشان مینهند
و مسائل حلال و حرام ایشان اخدم نکند و با ایشان جماعت ندانمینهند شمل و لشک و فرقه
برداری ایشان باشند تبدیل کان از لشک و والش منینهند و همچنین میوهار ریغه موسم از بواری
ایشان بینکه میاوردند علیه را که بحال یاری یافر و بیند بعلی او وند و اطاقت ایشان را از رو
رضاء خوشنوی میباشد و بالهای خود را ملتهب با اهالی ایشان میباشد و بجهت یعنی قدر
و بر قدر شهای ایشان میباشد و کامن پر از لشک بر سر شهای ایشان میزد و بدانه ملتهب
پر ایشان نظر نقول هم اولی بخت متنی تلاش و ریاع و پرهای ایشان موافق اخجام طیف
ایشان استنی ملک ایشان اصلاح جان اجسما الصیف اند و با این اتفاقات غور که علم و شجاعت همچو
یکی میباشد و نیکی همیکردن ایشان احکام قدر و در فضیلت هم مساوی نیافریکو
امیر المؤمنین از همه افضل است بخلاف رسول خدا و هزار یک نفر میباشد و عیت طیبه
هر یکیست و ایچکون از هم جدا شده اند یکیست و در این کتاب مشکوک الانوار نوشته ام و این
الموسین فرمودند که انا من هم کا صور من اصیح و حسن من ز محمد مثل فرنی میباشد که زنوز
مثل اینکچه اینی پژوه فرش شود و فقاوتی زینه ائمه نیست همه افضل و اکمل و اجل و شیع
والوزع واقع و اتفاق اتفاقی از کمال علم و اقامه و اکرم و لفظهم و اقوام و اهل و اجل از جمیع خلق ایشان
میباشد و نور همیکیست تطهیری که نزهه اند مخصوص که نورها همیکیست و اصل ایشان
اول ما مخدوس شد ایشان ماضی خود است ایشان بلاد تنشیه شد یکدیگر خواستا
و شاخه ایشان میباشد که بششم طیبه اصل ایشان باشتر غیره ایشان است و قدر باشند خست

رَبِّهَا أَعْتَادَ صَفَّاً إِمَامَهُ

صلح العصر لحضرتها مام زين العابدين بن الحسين بن علي بن عيسى كرمي أفضى استجابت
زياراته واعزى اراداته بعذاره وفظا هم کریم علیه السلام فکرین ظلم وجور شتم وروایت
حاتم الاصفیا وعذاره اثباته است فیما نسخه نسخه ایشان به وشمها فان جمیع منها او قتلها لا ک
بر افضلیت اول دارد وحدیث سعوم قائمهم صحیح است کل شوهره واقع قتلهم بحقن پوشش
است بکریها حادیث یکی بودن ایشان در عدم وتجھت و اطاعت عذارت و مخاوت وینکار
و امامت و دیانت وفضیلت مکرانه کامیل المعنین بعد از ایشان سول ایشان افضل از هر یمن
بجهة کثرت اخبارها حادیث کله بر طبق هر کسر قصیل ایشان خواهد بیجوع عیشکو الائمه
نماید و فوجیست اعتقد ایشان نیک کام امام حاضر پیشوای در روز جان کنک هر کسر از مومن
و کافر و زن و مرد و شیوه سیف و موافق و مخالف و همچویں در بقیر نظر بیرون ایشان خوار و آن
در دنیا شخصیوس و در تردی سوال نیک و مسکر در بقیر بک در حقن اعتقد این نظر در روح
ماد و روح ایشان بحسب احادیث ظاهر پیشوید و باید ایشان کرسول خدا و امیل المعنین
و هزار ایام حاضر پیشوید در نزد ایشان باجری شبل و بحسب ایمائه که وفا حاشیت کی ایشان نیکه
ایا بیکم عنصر ظاهیری یا میکند فرقی یا بروح مقدس ببور منور یا باقالی ایشان یا
اطله حاضر پیشوید یا بغير ایشان بلکه با ایشان اعتقد ایشان معاصر شدن ایشان ایجا لادر رئیس
وقول ایشان نقش مجتبی صورت ایشان در قوت خیا و مختصر غلط ایشان و فوجیست که
اعتقاد ایشان بایشان کام ولجب ایا طاغیه کی ایشان و بند میباشد و فضل ایشان
بشر همچویض و ایشان خدا باما مامت غصه و بند و علک نیستند بلکه ایشان طاهر لاند و طلاق
فرخ بخاری ایشان اینها یند و خالق فیتند و رازق نیستند و قاسم الارذانی نیستند و نه
کهند نیستند و هر یک کشته نیستند کرجیز بیش ایشان در تقدیم خدا ایاده بر هنرا است بلکه

«الْحَرَبَةُ الْمُهَاجِرَةُ إِلَيْنَا مُهَاجِرٌ مِّنْ أَنْفُسِهِ»

فليست اعتقاد بودن بآية يندخلها الافت و لانقيت ويحيى ويميت ست قاسم الانفاق
 بل هر كا، ايام بمحاربته اصحاب بمحاربته ندوه شود ياخير الکه موحو و نشست
 بعوانه و خود شود ان خلا و ندو سوال ينكش فغلاد دست و اپخیز اجاری فیض
 و اپخیز برخلاف فیض راید پوشانه اجاری نیکند و لازم دست ایام و لام بازن ایه اپخیز هارا
 ظاهر هم یکند بجواز خدا و لازم خدا هو است و هر کاه کمی اعتقاد نداشت به باشد خالق
 و لازم قائم و قاسم الانفاق بودن و حیی و میت بودن ایمیر المؤمنین و ایه ایه ایه ایه ایه
 و لکن هر کاه اعتقاد نداشت به باشد بحالیت و لانقیت و میت بودن خدا و ندو ایه
 و بخاست و در لاتش جنم خلل داشت پل میر ایه
 چه بذن ایه و بیهادن ایه و لکه مخلوق و مرن و قائد و قطعاً اعتقاد بودن زنجیانیت و لازم
 خدا بلطف بیان بیش خلاف اعتقاد بودن طهاره ایه
 ایه
 بازن ایه و دانه ایه یکند و اما صفات ایام بدان که راید نداشت که امام خیث ش بخوبی میزد و لتر
 پیدا راست و ایشست هر کی بیند چنانچه اپخیز بیش رسمی بند و در متوازن نداش طرف
 داشت طایبینیم و دینیاند و لازمه متعارف که هر چشم بزین فرد بخی نید یعنی داد و
 چهل بزند که نظفع است در شکم و اپخیزی غشی شود بقا علا ایه ایه ایه ایه ایه ایه
 هر خیز را پشند و بسیابوند که بآماده خود در شکم حرف بیش و بسیابوند که آماده بودند
 خود ذکر نمیشوند و بسیابوند که بآماده خود در شکم حرف بیش و بسیابوند که آماده بودند
 دشها را بدرا کاه قاضی الحاجات بلند منکره و انشکت شهادت بجانب شهادت بلند منکر
 شهادت بعمل این وحدت ایه و بیهاد و شهادت برها لحضرت رسالت نیاه میداد

﴿اَنْ يَعْمَلُ اَصْفَاقَنِ وَرَبَّنِ﴾

۶

وَلَئِكَمْ بِنَا فَلَذْنَدْ وَخُوزَلْ بِمَوْعِيَةِ الْمَذْبَحِ تِبْرَلْ وَسَلَانْدَمْ بِسَافَنْشَهْ بِيُشَدَّهْ
تِمَّكْلَهْ بِتَبَاصْ دَفَاعَدَلَهْ الْأَمْبَلَ لَكَلَامَانَهْ وَمَوْلَقِيمَعَ الْعَلِيمَ وَمَجَنَّنَهْ لَيَوْبَنَا كَهْ جَالْحَى
قَذَفَهْ بِالْبَاطِلَهْ لَكَانَهْ مُوقَوْبَلَهْ بَوْيَهْ دَرْعَقَتَهْ تُولَدَادَنَارَهْ لَكَهْ أَبَاسَهْ
يَادَرَزَهْ عَرَشَهْ بِيُرَنَهْ لَهْلَهْ بِهَنَهْ خَبَارَهْ دَرَبَارَهْ لَيَامَهْ حَيَّهْ وَحَضَرَهْ ضَاجَعَهْ عَصَرَهْ بِخَصُوصَهْ
فَلَدَرَشَدَهْ أَسْتَهْ نَشَوْهَهْ أَمَاءِهَمْ بَعِيرَلَهْ سَاهِرَهْ خَلَقَهْ لَسَطَامَهْ هَرَفَهْ قَدَهْ هَرَهْ فَهَهْ دِيَرَكَهْ
بِزَلَهْ بِيَشَوَهْ وَهَرَهْ فَهَهْ دَوَيَقَدَهْ هَرَهْ دَيَكَهْ لَسْتَهْ هَرَهْ لَيَارَنَكَهْ لَسْتَهْ لَمَامَهْ
خَنَهْ كَرَهْ فَنَافَهْ بِرَهْ وَبِالَّهْ وَبِاَيْزَهْ اَنَهْ مَادَهْ تُولَدَهْ بِيُشَدَّهْ وَلَجَسْتَهْ اَعْقَادَهْ نَمُودَهْ بِاَيْنَهْ
بِيَحَامَهْ لَفَعَاهْ وَجَيَّهَا اَوازَهْ طَانَهْ نَعَقَتَهْ خَلَفَتَهْ دَمَنَاهْ طَانَهْ تُولَدَاهْ لَيَشَانَهْ فَهَشَدَهْ رَضَلَهَايَ
بِالَّهِ وَبِاَيْزَهْ وَغَوْرَهْ لَعَمَهَايَ طَاهَرَهْ وَمَوْمَنَهْ بِوَدَنَهْ دَرَهْ حَنَلَهْ كَافَهْ بِنَوَهْ اَنَهْ
بِدَرَهَاوَهْ دَارَهَا اَيَشَانَهْ خَنَسَهْ اَدَمَهْ هَمَهْ مَوْمَنَهْ بِوَدَهْ اَنَهْ وَكَافَهْ وَكَافَهْ بِنَوَهْ اَنَهْ
وَبِاَيْدَهْ لَعَنَادَهْ نَغَدَهْ بِاَيْنَهْ اَنَهْهَهْ جَيَّهَايَ خَدَهْ لَيَبَاشَدَهْ خَلَقَهْ قَلَيَهْ فَلَخَنَهْ وَجَنَهْ وَادَهْ
وَلَهَا فَمَوْجُونَهْ وَهَهْهَهْ خَلَمَقَاتَهْ بِطَيْعَهْ اَيَشَانَهْ بِوَدَنَهْ بِجَرَهْ بِعَصَانَهْ اَوَلَادَهْ وَشِيَاطِيَهْ
كَهْ طَاعَتَهْ لَجَنَهْ بِكَرَهْ تِكَهْ وَصَطِيعَهْ اَيَشَانَهْ نَشَنَهْ وَلَجَسْتَهْ اَعْقَادَهْ نَمُودَهْ بِاَيْنَهْ خَدَهْ عَهَهْ
وَفِيَشَانَهْ اَمَاتَهْ اَيَشَانَهْ اَنَهْهَهْ بِعَيَامَهْ اوَلَانَهْ كَرَفَهْ بِلَكَهْ بِاَيْنَهْ اَنَهْهَهْ جَيَّهْ جَيَّهْ جَيَّهْ
وَرَحْوَشَهْ طَيُورَهْ وَجَادَاتَهْ فَيَانَهْ وَجَوَانَهْ وَجَيْعَهْ خَلَوَقَيَهْ اَرْضَيَهْ سَهْوَاتَهْ
وَكَلَيَهْ اَيَشَانَهْ اَعْرَضَهْ نَوَهْهَهْ مَوْجُونَهْ وَهَرَكَهْ قَبُولَهْ نَمُودَهْ خَوْبَشَهْ وَهَرَكَهْ قَبُولَهْ نَمُودَهْ
بَدَهْهَاضَهْ شَدَهْ وَبِاَيْدَهْ دَاسْتَهْ تَقَبَّهْ حَضَرَتَهْ دَمَهْ دَوَادَهْ بُواسْطَهْ تَوَسَّلَهْ جَسْتَهْ بِنَوَهْهَا
اَيَشَانَهْ قَبُولَهْ شَدَهْلَهْ كَهْهَهْ سَيَّامَهْ اوَرَهْهَهْ كَمَتوَسَّلَهْ بِنَوَهْهَا اَيَشَانَهْ بَيَشَرَهْ شَدَهْ تَعَبَّرَهْ بِيَشَرَهْ
اَنَهْ دِيَرَكَهْ اَنَهْهَهْ شَدَهْ وَهَرَكَهْ كَهْهَهْ سَيَّامَهْ تَسْلَهْ شَدَهْ تَوَسَّلَهْ جَسْتَهْ بِنَوَهْهَا اَيَشَانَهْ اَنَهْ بَلَاجَاتَهْ

درین العصافیر ایشان

یا قشد بک در بخش اجبار علود است که ابتدا و بعضاً نیایم تا بر لغزش نمودن بفضل
 ایشان بود اگرچه صفات او معلوم نیست و پاید اعتماد نمود بافضلی شد ایشان از پیغام اور
 منابع اثمار پیغام اور ایشان سابق و اثمار پیغام او را ایشان هم در زندگانی آماد است
 از تعیین اذم و پیراهن برای اینهم و عصام موسی و اندکتری سیمان و یکل شیعیه و غیر از نیمه
 او فولویت ایشانی در هر چهل سک باشد باز است که علوفه ایشان و اخون از بعید نیها و کشنده
 و اینده هم در زندگانی آماد است و جنبه خاصه و خطر پیض مضمون فاطمه و کتابها پیغام اور
 که بر ایشان از سه ایشان از اینها است هم در زندگانی آماد است و خدا علوم را در زندگانی که در شکم
 مادرند با ایشان عطا نموده بقدر ساعت بساعت هفت هفته هفت و ماه و سال
 بی اعلم ایشان نیایه می شود و این کمال به حال است بساعت نقص شنجل برای مام است و باید
 داشت که صلوات فرشتادن ب محمد و ولی عهد باعث شد بر قیومیتات الْحَسَنَةِ ایشان
 و باعث شد را که تواریخ صلووات فرشتادن باعث شد بر قی تواریخ صلووات فرشتادن باعث شد
 رفضه می فرماید که صلووات فرشتادن باعث شد بر قی تواریخ صلووات فرشتادن باعث شد
 نفع در تجاه حمد و الْحَمْدَ است می خواهد از خداوند خالما ایشان بر بقیه ایشان نیایاری دز
 اوله تبریز داده است که در نیکری هنکن نیست ازین بیشتر نیایادی بدهد خلاصه خبار و اثار
 ائمه اطهار و ایاث ملکه ایشان ایشان باشد خلاصه فرض وجود را در باره ایشان
 مندوش نموده مقام ایشان را در جان ایشان را زیاد نماید و ایشان
 فرض وجود الْحَسَنَةِ ایشان کنم می نماید که خلاصه فرض وجود در باره ایشان
 نموده باشد و دیگر بعد این نموده باشد و دیگر هم اندک خداوند می فرماید ایشان ایشان
 و ملائكة صیلوون علی النبی یا ایشان ایشان متوافقاً علیه و سلموا اسلاماً یعنی بدرستی که

خداوند شاهزاده صلواتی هیفیستند بی‌پیغام پیر صلواتی فیض مادیا رسانید و تغییر نداشت
 اوستی دیگران بلند کردن ایست و صلواتی فیض مادیا ملازکه مردان یعنی
 طلب حجت کردن است زبانی ایشان از خلا و لفظ یکمین جمیع منکر از فعل مضارع است
 که بلاست حال و اینکه هر دو میکند و پنهانی خبار بسیار بخلاف قول اخروم ذار هر کس
 خواهد جمع عبیشکوه الائول تماید تا بلذاد فاید آنست که طیش ایام عیش طیش
 سایر خلق نیاشد و نظره امام از خداوندان ایشان هر کس در زیر عرش است منتها فرمود
 چنانچه نظره مؤمن از نقطه ایست بخشنده فیض مادیا عرش است خلق فرموده است و قلوب
 مؤمنین که شیعیان ایشان باشد از نیاز طیش ایشان خلو شده اند همان ایشان
 ایشان میل باشان میکند و مجتبی روست ایشان روزگار و پوست غنون و کوشش و
 استخوان شیخاد ویده است و هم زایپ کرده است با این داشت ایشان خلبر کردنی است
 پیش از همه مخلوقات قابلیتی نمی‌ترد ایشان از داشت و مرتبه پیغام اوریل محمد صلواتی
 و مرتبه امامت و ولایت با ایل ائمه فیض ایشان اعطا کرده است به پیش خود امام
 نشاند بلکه پیش از خلفت ادم محمد پیغام اور علی و اولاد و امام و تحقیق خلابودند
 و با این داشت که پیغام اور ایشان ایشان روزگار علی قفقاز داد و محمد ایشان ناظر ایشان خضر
 نظرت ویاری داد و پنهانی از اعتفادا نکه مذکور شده ایشان ایشان ایشان ایشان
 کرامه ایشان فرموده است علیاء اعلام ثبت خپط در کتب خود نموده اند خصوصاً
 در کافی و هئینها ای اصول زهیک باشد و ماینیز قصیل هر یک راز رمشکوه الائول
 نوشته ام و با این داشت که امام ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

در رہا ایقان صفات امام است

در رعیت میکوئی پر و دفعه هر خبر که تو بار وست میدارم با این اختصار فرمود در رغب
 میکوئی دفعه سیم که عرض کرد حضرت فرمودند در حقیقت ارجاع دو شش امر از عالم
 پیش از خلقت جسد اهابین عرض کردند در حقیقت تو بار دیگر ارجاع دوستان خود زید
 امیر ساکت شد و باید داشت که حضرت رسول و حضرات آنها اهل جسم و هشت را
 میشناسد و اسم هر کجا امید است چنانچه ویست که در حقیقت رسول ایشان نیز
 قشیخی داشت است خود را بهم کذا بردند و بلند کردند و فرمودند چند درست
 منتظر صلح اعرض کردند که خلا در رسول هر چه میدانند این اختصار فرمودند که اینها اهل
 و پدران ایشان بیانجا میباشد و بعد دست چشم بلند کردند و فرمودند در میان
 این دست اینها ای اهل جسم و پدران ایشان میباشد و باید داشت که هفدار و دوست
 انتظار احمد بن زید امام حنفی شد چنانچه در تردد رسول خلا بود و باید داشت که امام جمعت
 خلا داشت هر چه موجوادات در هر عالما و باید اذن که پیغام او را افضل است زامین
 المؤمنین ریعا و افضل است غلط است و قول اینکه خلا در علی اول کرده است کفر
 است قول اینکه خلا هم مورات ای امیر المؤمنین تقویض کرد که تدریج هم عالم این اختصار
 میکند و خلا کاری نمیکند و بکوش نشسته است که لاست و قول اینکه علی هر کاری میکند
 که خلا باشد و خلا و کیان طلق کرد ای اذن ای اقوال غلات ملعونه و منقض
 کرچه ای اذن خلا باشد و خلا و کیان طلق کرد ای اذن ای اقوال غلات ملعونه و منقض
 مرد و ده میباشد و قول اینکه تمام صفات فعل احمد ای اذن و ای امیر ظاهرین ظاهر میتو
 کد صفات ای اینکه در علی ای امیر ظاهر میشود و اینها میکند خلا میکند که بر فرض صدق
 خلا در اینها شده است بل ای اشتبه مثل این که در کوئه اتش بکارند و سخن شود
 و سوزانیدن ای اهن پیش شده ای انتقام است که در ای پیش شده است ای از اهالی است

بل ای اذن ای اینکه
 دیگر اینکه ای اینکه

این دو زمان را که میان نایاب و پنهان بودند
از این بین و ماهیت هم امانت نداشت
او نیز باشد که در زمانی که مختلف جنگها
در این سیاست می خواستند

مشغول شدند و در این زمان
سنه حمله و مردمه بودند
در زمان خوبی که در منظر
مشغول شده بودند

هزار بیچاره در ویر
بر عجیب خواستند و فرازه اند
به مردمی از هر صنف

مشاهد از نظر داخلی
شوند و هفتاد هزار

نفر بیرون می شدند
که همچنان بدان تک

دیگر از نیم هشتاد
اما حشمت و مومنند

که زبان هم از همه ایلخان
مند بر بعد می خواستند

خدا اینجا شیوه ایضاً
دانست که این حجت بینند

بعضی که شنیدند
کریمین خلاصه نخواهد

پوچنی اسکار قطعاً این
یا پنهان و پوشید و

اکنون و قوردنی نشاند
الله بکار آنها احت له

خدامی سلطنت اینه
جهت خداوند خلو

پیش از خلشتم و برهان
اولاً دادم و برشق بعد از

درین اعتماد صفا امام است

این بواسطه اهل سلطنت قول بینکه علی میتواند مثل این سه ایام فیروزی
اذن خدا خلق کند خلق است قول بینکه امیر المؤمنین و ائمه طاهیر قدرین که هست
وقول بینکه علی ائمہ غیر مکنند بلکه فلنجین کفر است قول بینکه کاخ خدا مشوند و که
از خدا جعل مشوند کفر است اینه اهل اقوال غلای طعنتند وهم چنین قول بینکه عالم یهش
چنین بوده است و عصا نمی نهار کفر است قول بینکه علی خدا است بجهالت
در این است کفر و قول بینکه علی این یکی باشد که همچو زلی پیشود که این برج
کفر است خداوند عالم را قسم میدهم بحق افوار طاهرا نهادهار کمال را انتکاف وجوه این کن
بی ایمان پاک کردند و اما صفات احصا مضموم ایام بیان ایمان بجز ایمان ایشان که ایام را کن بین ایمان است
و نوزده وزن نیز است فخر ایمان ایمان است و در این خدا است ولی ایمان و ختنی
دار عالم تائشانه و هدایت کند خلقت و شاهد بخلقت و ماعنی و لجایت
بر تمام خلایق و زرده حیرم را اختلف نکنند و باید بخوبی ایام مایند و این و علاقت
قدرت خداست و اهل سرگ است و صاحب بشرت و بیگنیه خدا است بجهنم خک است
و خوانند هر زم است برادر است حقیقت و نیخست و نیخست و نیخست و نیخست که خدا فردا داده
و معلم عالم است و پنهان خلم است و معلم توسل خلق و معلم کاش و ایاث و ایاث بینی ایاث
و قرآن و مسما اور در را ایام است و ایشان ایمان هم در زمان ایام ایش در ششمی ایمان
تذکرات ایش ایمان خلق را فریدی بند و در ششمی ایمان را که در همان هم از زمانه پیشود
و علمی که بین ایمان است و عویشیم ایمان کشش و هم طلاق که هر زمانی ایمان ایمان
میند اند چه وقت همیزد و ایش برسول خدا تقویض سلام دین شد بود با ایام شده ایش
و مؤید و مسد در ایش پیش دارد و همچنانه ایش ایمان خلق هم زدن بالهای فران هر او خل

«دَرِيْنُ الْعِقَادِ رَصْفَا الْمَاصِرِ»

كون فايهان دليار و ملائم عهده خلعت في بخطه است مين حكم است فخواند
 بمكتبه معوض طحله است جمه باللغه است اقبال العرش بدريه است و سبلح ظاهره است
 امين تجده و خلعمه و بناء عظيمه هيست فتشه عالم است ليل مفالا است هادمسالك
 است فخوانده بمنور خدا است امام علمي است که ماهلينيست بتجاهي است که خافه است حسب
 نسب ابلند است شيرينه ملوك جيد سما و امریت الهی و عجیت قدسی و مقاہیست
 بلند و بیریست پتمان معلم شیرین و معنای اویله و خاصه دریت جلیل و بسط جزیره و
 بشرح بوقت و فتحهای فوق و دلا اللهم ذکر رسالت و نور جلال و نیا و عذاب است
 بجز الله امانت خدا و فوضع کلمه ایشی مکلید خلعت و حمد و شواع نهر و سینی و ملیلیز
 و منهاج قیوم و قسط ارضیم و ذکر کیم و وجہ کیم و جمع عالم است و امانت کیست که حسن
 حسین اهیست و عرقها و نقوی است جنل الله المیت لتفا امام ابرخوشکوار بر شکامنی رجی
 و ضالیل است امام قطب شیخی است خلیمان جوزان است و نور انوار اقتاب است و ماه و ایام سلم
 و هفاج فداء بجاج و بحر عیاج و بند و شرق و غرب و بدق و دلیل و افسح و لایح و سخاها طول و عتد
 فاضل و فتوک کامل و کنم فاضل و شما اظليله و فتح جلیله و ذهرا بیع و ما به بیع هیر بکاخ و طیب
 فائمه و عمل صالح و طبیب قیق و ایشی قیق
 و ایشی هر چیز و فیضیست نیزه بدل اصل من جلال و دست فکر علاء و حکماء و بلغا و فخر
 و عرفاء و شعراء و هم عجل ندان شناختن امام زیر لکه امام باطن بتوانست و بتوانست هر اهل
 اهیست که چیزی شود اهدی از بشر و جن و عمل ایضا فخر و مورد رسوا خدا که اعلی نیشنند
 خدار امکرم و تو و نیشناشد امک خدا و تو و نیشناشد تو امک خدا و من ایشی هر کسر و لجه
 که قدر و حوصله امام خود را نشناشد یا بطرق نورانیت یا بطرق ظاهره است که صفا بدل

بدارا کما بیو خدا شریه افروخت
علمه ای رعیت نشاند از برای

موجودگاه خود ب عت

ماک و دار و صور و عین

بشندری را که هر چیز این

عمر عده را نداشت شد

ج و دشنه اش

حکایت اسرا دارد

خانه او بخواسته علت

روز جمعه عص صور او

آن شد او است آ

و علی غایی ایشتن علما

بو سردار این بخاطر پریز

درست زینت علت غایی از

اینها بی عی و حیجه نظری عمو

له که مخالف افلاک

که اصرار در سوالت است

انحرفت بر کاه بنود خداوند

علم را خلق نمی فرمود و این

سلکت کر می کلام ملک

که تفصیلی را در مکمله

الا از ارشته ام ص

در عقد از متعلقه محال احتمال است

از او سبل ناید و هر کس بین داماد زمان خود را نشاند ب طرقه اهل خاصیت مرده است
و یعنی قدره شناختن از برای عوام کافیست که اما مر این شخص مخصوص ب این جانب خدا بند و
او را منحصر الطلاقه بداند که هر چه بکوید اعقاد نموده عمل ناید و نه بر اینکه عانکار باقی
و اما طبق نوادرانش اما مر این شخصه ای اتفاق نشاند ام مصلحتی هم از نداعقاده
متعلمه بحاله احتمال است قدران چند نهادست مقرر است بدلند و اجتنب اعقاد
نمودن بجنوهر رسول خدا و امام و ملائکه در تو زمین هر کس از مؤمن و کافر و فاجحت
اعقاد نمودن باینک بعد از آنکه رفع از بذله هر کسی مفارق است نیکند تعلق میکند ب تعالی
مشائیک مثل از قلابت در علم برخ لکن این قلابت که اینجاست که چشم ظاهر و دلایل
بینند و قول باینک در عالم برخ بجهتیه زان هر چند شریمه و داد و دعا شریعت قول
بنخواهد عالم است عغاظ است هکاه جزو بینچهون یا انت شود محظوظ رفیعه است بقول
باینکه رفع در قدری لها بمنشد و در عرش او مخواست صحیح نیست و حدیث محظوظ این تقصیه
است فاید اعقاد نمود باینکه رفع بعد از مفارق است از بذله بی پند نعش خود را و هر آن
او هست عقلاء هنده و بردارند و هنکنند خود را چنین اکراف خبر است میکوید
تعیین ناید و مرازد بگان خود بساید ولکن بدیکار است التماض بینکه که نعش از امبر باید
دیر بردارید و کسی سخن از این شیوه نمود و باید اعقاد نمود باینکه هر کس در حال انتشار از
خوبی کار و بندکار از خود را در بجهنم و بفت محیید و با وقتی اور اشان میدهند پس مون
خوبی کار بجهنم شوق ملائک ائمه و مکان خوب خود اش است از چشم راسش بون خلیل و بیان
دنکی اش بکار بجهنم سخن بدل اوست که خونا بدیل و حکم اوست که از سوزان خوش بجهنم او
پرون می بند و باید انس است که ام اول هست در وقت جاگدن در زنجیم و بصور در جم اول از

در در عصمان متعلقه بحال الحصا است

و انش پرسند لذا پنجه است که از ارت و فاینک نمی شود و باشد از نک دفع می شود فردا فیکن
 که ایکن اهل و عیال و قوام من دین اسلام فرمیدند شمار افیر نک هد و کس صد او را می شنوند
 و باشد از نک رسایا می شنند که مؤمن بیخی جان می کند و کافر بیخی و اسان بیغکش می شود که مؤمن
 بیخی و کافر بیخی پس تخلیخ از نکندن کلا شرکیست ندارد و اسان جان با دادن دلالت خوب
 که غنیمکند بجهت اینکه بایست که مؤمن در دین اسلام از اینکه بکرد هاست خدا می خواهد از اینکه کردند
 و بیشتر بر سمعت این نک که کرد هاست مثل اینکندن و زد که هم در دن ولا دافت اتفاق ایکن بگذرد
 شود و اکر برع اوزیاد نباشد بتلامیکند اور با بیقر و بچیزی تا مقابله بگذرد او سوی او کرید و
 نیاز نیست بتلامیکند اور این خوش تا مقابله بگذرد او شود و اکر برع اوزیاد نیاز نیست بتلامیکند
 او زادهم و خدم در دلم تا مقابله بگذرد او شود و اکر برع اوزیاد نیاز نیست بتلامیکند اور این خوب
 کند تا مقابله بگذرد او شود پیغمبیر فشار شیر و کافر اکر می خواهد بیکم ببرد و خواه از اوضاع هر ده است
 نعم باعیند هست تا مقابله بخوبی او شود یا این شر خوش می کند و بدتر خوب می کند یا اولاد شر ایام
 می کند هر کاه اینها مقابله خوبی او شرف های او لا در بوقت جان کنند با اسان جان اور این می کرد
 و هم چیز فاش شر قربا لازم و باید بفات که پیغام اور عالم طاهرین حاضر بفرد مخصوص بیکن
 پس هر کاه محض مؤمن و شیعه است می فرمایند علیک الموت کردن بنده مؤمن نست و از دوست
 ما است بلطفدار اکن ملل الموت طاعت ایشان اینها میدانند ایشان جان اور این قرض می کند و بیکن نه
 از شاخ بیخان باوصیه هدوانه و همان ابومیکن و تیم می کند و اکر کافل تیغ از شهنان
 مال است با پنجه و امور علی یا ملل الموت قصر و حم او را بخی می کند که کویا قلوبی اند از زن
 بگنا و او و مجمع عز کفا و ریشه ای بک او را می کند اشل کو و سفت زن که بوسن او را می کند
 با پنجه خیلی می کند اللهم از همان و لا بحثنا اینهم محمد واله و لذاته است که ملل الموت قصر و حم

در عیقان متعلص برگال احیضان

کپر افینکند که باز خلا در سول قلند و باید داشت که پیغمبر از مردم را شداق بقص داشته باشد
 پل پیغام آور و آن دو شهدا و بعضی از ملل الموت که حضرت عزرا ایشان است و ملل قرب
 پرورد کار جیلیل است قصر روح مینکند مثل مومنین و مقدیین و بعضی املاک نک
 دستی است عزرا ایشل قبور روح مینکند از خوبی که ملاک نک رحمت پیاشند و بعضی از
 ملاک که دست چپ عزرا ایشل که ملاک نک غص میباشد قبور روح مینکند و اگر ان
 شخص نباید است و در حدیث وارد شدن است که رسول خدا فرمودند شرک که هر ۱
 عیار از مردند را سهان چهارم ملکی که از دیده کدیلی ای او در طرف غرب بود و دیگر
 او در طرف شرق بود و لوح تبیاس بزرگی را پیش رو کذاشنه و بر کسی بیار بزرگ کشته
 است و همیشه نظر بار اوح مینکند و بطرف دیگر کاه مینکند من هر سیم دن از جیریل که این ملک
 گیست عرض کرد که این ملل الموت از من بیش قم فیروز سلام کردند و او بمن سلام کرد و
 تعظیم من بخود بعد از آنکه جیریل او گفت که این محل است و در آن افع سمهای امام محلوقات از
 اولاد ادام و غیره فوشه شده بود و اسم خوبیان از مرد و زن بطرف داشت از ودر
 افع و ایم بدان رطی و چیزی و در لوح نوشته بود و ملاک رحمت پیشی در طرف لش
 او ایستاده بودند و همچنین ملاک غص پیاری در طرف دست چیزی و ایستاده بودند چون
 اسم هریکی خواست بطرف شود و محو کرد اکندا کار از داشت است بود ملل الموت یکار
 ای ملکهای داشت و محنت امر میمود که اینها اقتض روح مینکد و اکندا ای اسهمهای داشت
 چه میخواست بطرف دخوش شود کی از ملاک دست چیزی غصب را امینیو و که اورا بقص روح غنایم
 و مثل حضرت عزرا ایشل مثل قنایه است که در طهر در برهان ایمه است و اجابت اخلاق ایشان

گن ای عقار از متعلق بحال

بایک خداوند عالم یافت بیلند است نیغرا از طلاق الموت سایر عوام از نظر عصب
 و رخت چه خدا مضر و فح را نموده باشد چه طلاق الموت چه ملک نجات چه طلاق عصب فایم
 المؤمنین نیز با نفس لا رفاح نیست پیغمبر شان نخست را زین منصب بالارزش شخص مولانا
 و غرایل سعیه دلیل نیست بل اعقاد باید نمود و هر کسی اتفاقاً نماید ناصل بر
 غلط است بقسر و فح که کروز نوح شخص مولانا و غرایل است فیما نیز مک میشانند
 شخص اینها و مدارز و دخلی بقسر و فح نمودن ندارد نظر باشد الله یتو فی الانفس خوبین
 موافق ایل مامیم که جمل نمودن فح دل ازینجا بشد کعبات زیرین نیز است شخص مبارز
 است فیله و تو فیکم طلاق الموت الذی وكل کم مؤل بقسر و فح است نظر باغوار دلک و این
 جمع نمودن میانه انجار و احادیث بیکراست و در بعض انجار وارد شده است که در تردد
 الموت بخی خداوند خلفه موره است که به کهای زیاد آرد و در هر کسی اسما شحر نوشته است
 چون این بر زندگیشو و میتو اهدی بیند طلاق الموت میداند که اجل این شخص را مده است
 همان از دارا قصر و فح میکند که هما موری اشد با امر میکند میکنی اهل ائمه دست است فی مادر است
 چیز کار و بقسر و فح میکند بالتبه خوابی بدل و سخوبی بدعا شخصی بردن این
 نوشه است فی عقاید نمودن بایند بعدها زدن فن نمودن میش و وکش قشت
 کند کان فح در بدنه اصلی انسان متعلق میکنی بجهت سوال و جواب فهم در یاری
 اتفاقاً از متعلق بقول قبر است بداند و اجل است اعقاد نمودن بایند که از میش
 قبر سوال میکند و فعل که اس نیکی از اهانیکی است و میکنی از اینها امکن است که میش
 مؤمن است بصور خوبی انفع طلاق با خال و عیشوند ولئن فی المقاوم است بصور بد
 بر و لخل میش و نیچمهای ایشان باشد شغل محسوبد و سیان زار میکنند این که برعی

دین ایضاً اعفان متعلقة بحالات الخضا

مختصر مذکور شد پس از این مختصر کافر و منور بدل شوال از
میکند و هر چیزی که کافر و منور باشد از خواسته ایشان برخواهد
و بخصوص خواسته ایشان دارد و در این مختصر کافر و منور
باید این مختصر کافر و منور باشد و مختصر کافر و منور
بلطفه خود از خواسته ایشان برخواهد و این مختصر کافر و منور
با این همه کارها کافر و منور باشد

میکند و میتواند اینها ایشان نمیند را پایه میکند و یکی از آنها بالای سر ایشان استند و کرده
ایشان در دسته از نزد که اگر یکی از آنها ایشان کوہ های زندگان است فیشوند و سوال میکند
از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از دیگری ندار و لغده امام و از قبله و از کتاب که قبل از شد
پس هر کاه مومن جواد از سوالهای ایشان با میکند خوش میگویی شلخوابید غوس
در بخله خود و قبر او را نیز میکند قبره را که چشم کند و در روز زیارت شدسته نیاد و قبر او را نیز
که نیز هشت را عصیوند و در هشت صتم میشود با نوع غصه ایشان هر کاه کافر باشد است
و جواب این هدایا یکی دیگر میشیلم ایشان را با میکنند خوش شنید و ندانست در که ایشان
با ویژه تر که قبر او پس از انت شیود و در بعض اجزاء اتفاق طبقه زین فرموده و دوبار پیش
خواسته و قبر خود و قبر ایشان شیود و فریادی میکند که هر چنان روح صد او را این
هر از خود می داشت هلا ایشان یعنی هشت که کوستند برخواهند و در وقت زاید
یکدیگر خود میشانند و معاً میشند و کوش خود را نیز میکنند چون صد او را میشند و در
آنچه میشوند ایشان میکند که نایقامت تعذیبات که قدر است و باید ایشان که اینها میخواستند
در زندگانی ایشان را در قبر میشوند و کافر خاص میشود و در بعض اجزاء ایشان را میخواستند
در زین که بلای معلاد فیشوند سوال از ایشان داشت و پیشتر این احتمال بود که میخواستند
و هر کاه شیعه باشد و هر کس در که بلای فیشوند بکافر و غیر شیعه ایشان عتبه ایشان را میخواستند
میشوند که جوانات باشد مثل ایشان و یعنی و چون رعنی قاتم میشود زین که بلای ایشان
فرشید و زیسته ایشان را فیش ایشان را فیش طبقه زین با مردمانند میکند و داخل هشت میکند
و بخاست که ایشان را در دفعه ایشان دیگر شود مثل غیاب و همچین هر کاه کافر نیاز داشته
او اهل است دلار و دفعه ایشان دیگر شود پس بخاسته و بدلن بخاورد میماسد و خوبی باز نمیکند

مختصر مذکور شد پس از این مختصر کافر و منور بدل شوال از
میکند و هر چیزی که کافر و منور باشد از خواسته ایشان برخواهد
و بخصوص خواسته ایشان دارد و در این مختصر کافر و منور
باید این مختصر کافر و منور باشد و مختصر کافر و منور
بلطفه خود از خواسته ایشان برخواهد و این مختصر کافر و منور
با این همه کارها کافر و منور باشد

لِرَبِّيْ اَمْ وَمَارِ مُحَمَّدْ بَنْجَالِيْ اَمْ

داخل بیشوند و از بعض اخبار پیر ناصر شیوه که حکایات را هم غیر پیدا
ایجاد نموده عارف نایاب نیست اما دارد که اینها میباشد لذا که تبعاً عده ما موضع آن الا و قویت
شاید این جمله مختص است او باشد اینجا احوال اینبار بر اینکه حدیث مختص شود و باشد این
که لا یا تپه المؤمنین دست قدر پیر اخبار پیرور دند بل این دنیا مصیحت که از رشیعه نیشوند
و عدد بعض اخبار فارس است که قدر نیشانه المؤمنین بجهود یادگوی دینیان اید بجهود
کنان عدو و زور و هنرها باشد میکویند اگر راجماتیم دشمن امتدان و ذات ام میکنم حرف کشند
در زبان اخبار فارس است که خوشحال که کسی نهاد زمزمه خوشحال نمیکند بصورت خوب و نیست
آن صورت که نیزه است نامست حل در چشم نیزه است او مومن رفیع شود و نمیکند از مومن باد و نکند
و بعد اینکه غریب و شاهزاده همین ضمیم باشند میکویند تو دیگر که در چیزی جانشی موضع من شد
آنکه مثل تو در چشم صورتی بیشتر کنیت یعنی انت ای و نه کوی که خوشحال میباشم که تو بر این
موقع خوب نهاد اخلاق نویسند و نیزه ای و نیزه کند و هست ای افتخار ای که بیشتر بیش
او عیا فتد ولی از داخل بیش کند و بعد بعض اخبار غلط است که از همین ایزه سوال فیض خان
و در بعض اخبار است که از سچنر سوال میکند اول سوال میکند که عرق را پهار ضر کرد وی
سوال میکند که مال از کجا اورد که سیم سوال میکند که مال از کجا براه ضر کرد ولی یاده خدا
ضر که بیمار است باطل فیض خان دل اعتماد ایش معلمه بفاتحه ایشانه بدل ایشانه
ضجه بقیعه فشار قریب کیست از قدر نیزه فشار مسدود شده ایشانه که روح فی الجمله تعاقی
دارد ولطف قدر ایشانی که نیزه بکار و بجذب است که اعتماد ایشانه کیا باز هم بطول ایش
یا ایش ای
میکند هیله ای ایش ای

مَنْ لِعْنَهُ لِعْنَةٌ مُّتَعَلِّمٌ بِعَالَمٍ لِمُبْرَحٍ

فَمَنْ كَذَّبَهُ كَذَّبَهُ دُونَهُ فَمَنْ كَذَّبَهُ أَمَنَ

كَذَّبَهُ دُونَهُ فَمَنْ كَذَّبَهُ كَذَّبَهُ دُونَهُ فَمَنْ كَذَّبَهُ أَمَنَ

وَإِنْ هُوَ إِلَّا ذِي حُكْمٍ وَّلِيْلٌ بِهِ مُؤْمِنٌ

از برای مومن کامل نیست بلکه تفصیل فصله را با انجاد او دنگ کتاب ملکه می‌نماید
 بینیف اشیعه فرشته‌ایم هر کام کشته بجا هدایت طلاع پیاپیده تفصیل او جو عمان دنگ ایمان
 و با این انسکاف شارقیه مخصوص قیرینیش هر کام پس هر کام کیل در دار کشیده باشدند
 خدا افضل ام پیغمبر ایل که هوا و اتفاقات می‌هدیم تا بد که مواسخ تا افتخار زین فشار می‌باشد
 فحدای هوا و زین هم کیا است پیغمبر هر کام کیل مردی بیان پندازند و دنیا الکار و ایمان
 بجوره و غیر از آنها و اجلسته اتفاقات می‌نوون آنکه روح بعد از سوال و جواب بعد از اتفاق
 از زدن اصلیه عصریست که در دنیا با وود مفارق همیان یعندها داخل غایب شان میتوان که اهل
 جهت است روح با غایب معلق مشود و اکرا اهل بیت است روح با غایب تحقیکند و این
 را اخلاق اعداک نیست زیرا که روح و محنت از مردی میکند و بدبیر روح خواه رفع نده
 این ایشان ای دنیا غیر این بلکه مردمه هر ای پیغمبر با وی یکنیز پیغمبر ای ای پیغمبر ای پیغمبر
 یا انواع نعمت‌های ای و بین زدن و ای اغایا اغایا اغایا اغایا اغایا اغایا اغایا اغایا ای
 غالبه محترمیست زنیان همین غایب که مثل هزارست و این غالبه یکی ای شل پیست و سوت
 اولی زنجبار معلوم مشود و بدین گنجی تغییر قایل شد اند و فناوات نماید قول دینی با
 ارض خوش شکم باشد و ای
 میشود و بعضی که نداند همیز البهای مثالی خلق شدند و دنیا عالم مثان می‌جودند و بعضی که نه
 اند که غایب شان بازی ای
 پیغام که در لئه قدر ای
 بلکه روح بخته قدر که رین پیغمبر ای
 نه بنه کافیست زنایه با ای ای

کتاب عیقان متعلق به عالم بزرخ است

ا ذ ۲۱

شال است و بعض کهند عالم حقیقت است و بعض کهند عالم این معنی عالم دنیا و آخرت
و خارج اسنانی این دو عالم عالم دنیا است که اوضاع او غیر از اوضاع عالم دنیاست نظر با جما
ولیات فردیه در این باب نیز که خداوند یعنی پایله که در صحیح و شیوه ارشاد فرعون افراد خود
می شود پر علوم است که عالم بزرخ همین سروعن میں است که ماه و افتاب را و میتابد کجنه
و شد از دو همچین دلخواه و لذت داشته که بهشت آیناد و آنی السلام و طرف بزرگ است
ذیرا که آیناد و بهشت مردم و خوار ایضاً وارد است که هم دنیا در طرف مشرق است
و در وادی بر هوشتن روح بعد از آنکه سوار غایب مشارک شد چون اطیفا است و آنی
میر فدا کرا هل بهشت است در بعض از اوقات با در شبیه در بعد سوار و در زمان
هوای وزمینست و صور بدینه است که طرف غرب است و اینجا نیز سوار و در زمان هوا
پر عالم میکند و میاید بوادی اسلام که در شبیه که در است که عبارت شیوه از بیفت از طرف و هم
چیزی روح کفار و منافقین بعض از اوقات در طردی رهوفت میباشد و بعض اوقات
در طرف مشرق و دیگر انش افراد خواه میشان با بافل و زنجیر میرزد و افعاع عذر ابهار میباشد
میکند چنانچه روح مؤمنین ا نوع نعمها و ادخرها باشان میرسد و از اوح مومنین با
یکدیگر اند و شد میکند و بایهم میباشد و صحبت میباشد و یکدیگر چنانچه در دین
مشتغل خشند و عالم بزرخ مشتغل است و حلقه حلقه و حسن و سه برادر فریادی ای نور
نشستند و بایهم حرف میزند و صحبت میدارند و میخورد و می اشامند و جماع میکند
و هر یکی که بخواهد و نفس های ایشان خواهش کند از ا نوع نعمها میباشد و این برای اشاد
مهما میباشد نظر بعوم قول تعالی و فهمها ماتشهیم الا نفس و قلذا لا ایشان و زندگ میباشد
و من که از برای ایشان خواهد بود نظر بقول تعالی و تسبیح ایشان قللو ا فیضیلا لله امکن ای

در بیان اعیان از متعال فریضیات

بلای خیانت عذر برایم نیست قوون و هر کاه کسی از اهل دین ایمانی و اهل بیشتر باشد فوج افراد
میگردند روزانه ای اسلام اکچیده مغز عالم یاد روش رعایت امر زده باشد و چون روح لوز او را در
برهه میزین و لذت اسلام شدید و در ارجح میتواند و میگویند از این بکار ایام بکار نداشت که از
تلخی اینکه فشار و شوال اسلام بکار چون اسلام نیک است احوال دوستان و قومان و خویشان
خود را از آن پرسید که افت متوجه است نه دین و عالم میگشند که خدا انسان را بایشان برمیگیرد
هر کاه که هست صوره است میگویند هوی یعنی رفت بد این یاری خود و قدم بدانند که از فوج
میانند بخانه خود و سیر میگشند فرط ها و دوستان و عیال و اطفال هر کس بقدر علاوه خود را کی
هست که روند یک چشم ایام و میگشند که هر روز یک چشم و میگشند که هر هفته یک چشم و میگشند
که هر هفته یک چشم و میگشند که هر هفته یک چشم و میگشند که هر هفته یک چشم و میگشند
و بعد از هفته یک یاری ایشان را بخت میگیرند هنوز اکن از اهل بیشتر میباشد عمل این اهل
خود را ای یاری بخندند و خوشحال میشود و عمل ایشان را بخندند که بدحال شود زیرا که خدا و ند
اعمال ایشان را میگشند که ایشان را بخندند بدحال شوند و بد بعض اخبار اعلاد را است که
پرده بر روی بیان این میگشند که ایشان را بخندند بدحال شوند و بد بعض اخبار اعلاد را است که
ظاهر و فرد و شنبه میانند بدیدن اهل و خوان خود یاد رجوعی ای پنجشنبه و در جمعیتی وارد
که بصور مرتع سبز میانند و بسر برآمها و بیوارها میگشند و حرف میگشند کن مردم این
مشغول بیان ایام استند و غشنهوند و خفهای ایشان را و کلام ایشان را نمی فرمند و هر که
کوچخ و همیزی از قیل خبر ایشان نماید
ایشان خواهد بگردید و خوشحال میشود و دعای میگشند از برآمیگشند ایشان را کیمیگشند که این همه و محقق
از برآمیگشند ایشان را فرستاده است خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز ای دن برآه خدا بگشته
باشد اکچیده که ایشان را باشد و هر کس هرچه میگردید همان چیز را بصور طبق خود از برآمیگشند
از برآمیگشند ایشان را فرستاده است خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز ای دن برآه خدا بگشته

میگردند

کلاغی از متعلق به عالم بزرگ سه

بیرون و میکویند این هدایه قلان است که از برای تو فرستاده است پس که مرغ زد بست
تیغه غذاب و غش شود و اگر در نعمت است نوع نعمتی از هم میشود با و میشود و خوش
میشود و دعای میکند ولذا پنچا است که با کسی درین اعماق والآن شده است و چون این
او مرغ زد علی پنچا از برای ایشان میکند ایشان از لوراضه میشوند و با هاست که کی ایشان
اور دنیا از اوضاع میباشد لکن چون فوق شدنها کارایاد او را میکند و ایشان همیشی
مشترک پیاس است چون هایوس میشوند که هست که تیرین باعیشند و اور اعماق محظی شد
خصوصاً از وقتی از برای دیگران همیزی میباشد و از برای ایشان نیاید و ایشان ملوانی
پر چون ململ و مایوس شدن باعث شد اولاد میشود خصوصاً هر کاه تیرین نمایند پر
من باشد در دنیا از دفتکان فرموش نمیکند و بقیه مقدور سخناید که همیز برای ایشان
بر قول ایشان و حال آنکه از اخبار مستفاد بیشتر کنها
در ارواح موسیین میشاید
در ارواح موسیین میشاید
و اموال ایشان خوبی کی از توارث میرد و حسره فرد امت کتاب و حسنا و عقاب ایشان
تو باقی خواهد باند پس زانچه مذکور شد معلوم شد که اول اوح مومض مطلع بشوند
ان کار اهل ایشان در بهشت دیام است چشم خود شود و بخدمت پیغمبر ولهمه میرند و دیگر تکلیف
از قیل مانور و زده ندارند و بجا خواهند است راحت است و خوانه تکلیف نیست و مجرد طیشوند
و انکن ایشان پال و لطیف میشوند و غصه وال و در دن و ناخوشی ندارند و هر چیز معلوم نه
از برا ایشان مفجود است و عالم بزرگ که نویزه ارسال است چیزی که باید امامانه است
بنابراین ایشان بیوپنیان نماید و دعای میکند که خدا فدا قیامت تزلیک نماید
و عده هنوز مرد دیر بابت نهشت اختر کرده بیان ایشان و بین حالت ایشان میباشد
واهل بهشت نیایکم و فنا اله نمیکند و این بعض میکویند که رسول خدا و حضرت قاطد
و عالم از خود و از این باشند

جهنم نه بیفرا ایشان علام علوی لوزان افغانستان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
جهنم نه بیفرا ایشان ایشان

کار عیقای متعلق به عالم روح است

جشن کیه کردند بجهش شهارت حضرت سید احمد با صحبت نظر آنکه ایشان رجای قبیل
که ملاع و غم و غصه کرده و دلسوی را بجاناندست خواه دنیا همان باستند خواه دنیا هشت
دین باشدند خواه در عرض شاهنشاهی اشند ولیم از بعض اجمال معلوم شود که حضرت رسول
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین سپاه انبیاء که بدین و برا بر این شخص می‌دانند و کیران خبر
می‌کردند زاده ایشان رفاقت ایشان است با این عالم خالق و فانی سر و چون هوای این عالم مقصود غصه
و این غم پیاسند ناخواز که رایشان درین عالم یست و اراده ایشان تحریر و طافات است
غیوا و کیران یست ایشان اهل جوئم و افراد امداد بدله از زندگانی مسلط
و در بعض اجر اورد شده است که مومن یا بخواه انجویش بیاد است یاری فیض خواهد داشت
جماع کند نست می‌داند از عکزین بند و برا بر این می‌کند بیل خوبی که در بند ایشان
جمع کن و بعد مشغول عمل شوچون مشغول جمع کردن زانهای کردن بند مشغول که ناکام
می‌آمد برای مشغول و بیان و مون عیتماید عالم بزیج هیچ خیابانی چاچ کسی و بشوف مثل با
محبوب خودان سبل و غنی نماید فخر شیم در بیان رفاح بدانسته ایشان که از رفاح کفار
و عصافیرین در جهنم دنیا معذبت بعذابهای مختلفی می‌باشد تا فراموش کاهی ایشان را خضر
می‌دهند با غلای اتنی مولده که موکل بعذاب ایشان می‌باشد جانهای خود را هلو
عیال خود را می‌بیند و هر کاه ایشان مشغول عمل بند باشد می‌پند طام و غصه ایشان بیاد
می‌شود و فریاد می‌کند که دنیا شارافی پر نزهد چنان خوار بازی داد و کسی سخن ایشان را
نمی‌شود و تخلی و نیشود لهذا ما یوسف طول و فیار در قلم رهیک کردند بعد از بیرون با الله
و لقا از رفاح دیوانه ای و بلها و مستضعفین در بر تھا خود می‌باشد و قبر ایشان محل رفاح
و حسد ایشان است مثل زندان قرار و ذی مقامت در قبرهای خود باقی می‌ستد اکنون

کل عقد از تعلق بعلم کریم

عذر برایشان میتوسد در عرض ایشان رفاقتهاست ایشان هر چهاری یا چهارماه و
متضیعین کسانی پس از آنکه مرتکب اسلام نمودند و فرازی هی بکفر از آنکه
کافر شوند مثل اهل ادیمه و چادر نشیان و اما احوال اطفال مؤمنین را بنا بر عذر
اجبار میبرند درین حضرت ابراهیم هر کاه پس از شدن حضرت متوجه ایشان می شود و بعد از
درخی خلفه موده است بیوگان از دست قتل پستانهای پیر شیر است و آن اطفال زمان پیش
میخوردند و اکر بخبر باشد ایشان بر حضرت زیر میبرند و لمحت متوجه ایشان میخودند و اما اعقاب
اطفال که از عذاب برق میآسند بجوردن شیاز پستان بخط از دخان ایقامت بپاسود
و ایشان تکلیف شود بلانک لعثمال از اردکه دنیا الی منح اطفال بقوه موده بزرگ شوند یعنی
سالانکی ولعثمال بارند که اطفال در عالم بزیج همین قدر میباشد تا قیامت اکن از هر کوی ملکه
باشد بزید و الله العالم و مؤمنین به عالم بزیج قوم و عیش های خود را که از اهل بیت میباشد
ای بینند و یاهم میشیند و صحبت میدارند و اکنار و منافقین و کنکاران شاید بجهت اینجا
یکدیگر املأوا کهند بعیشند و شاید خداوند ایشان پرده بگشته که یکدیگر را بنهینند بجهت
ینکه خدا سtar المیواست و الله العالم چنان بخوبی میست و تفییر اصل اطمینان الجبل و سر التیج
که خداوند در عرض هر چیز را لخلو فرموده است یا حقیقت یا بطریق عکس که عکس هر چیز نکر و عالم از
دو هزار شی باشد مثل خوانه که سقف ایشان کاری باشد که هر چه در میان جوان است عکس در سقف
میان از زیب هر مؤمنی مشغول عبادت و طلاقت است عکس صوفی او را ملک و کر و بیشین دارد
و عزت و قدر و امداد و از این و عزت و قدر و از این و عزت و قدر و از این
روز است ایقابت از این و عکس صور او را پرده می نمایند که سقط عکس هر کاه کسی که نادیا میگردند
مشال و عکس صور او را پرده می نمایند که سقط عکس هر معیوب که نادیا میگردند میگذرند
شبکه ایست که صد و او میگذرد و چون شبکه است که در دنیا میگذرد ۱۱

۵۰

برع

صحیح است در وقت

صحیح اخراج اخراج از برابر

در قرآن از اینها فاشدند زیان

روح بزیج خاصیت شوی و بزیج خوب

کنیکه بزید خاموش و غیر

از بزرگ بزیج شد و بزیج

بزیج علیع بزید در وقت درون

ای بزیج حقیقت شوی و از این بزیج

ای بزیج و از بزیج علیع و معرفت

ندار و بکار از حکم خاصه اتفاق

حاصل علیع و معرفت است و او

فانی بینیو و با فیضان داده ایم

یاد بزیج از بزیج غم و حسره

فرح و شاد را در کسکنه

و عزت و قدر و از این

روز است ایقابت از این

شبکه ایست که صد و او میگذرد

و چون شبکه است که صد

دراج خود

شده

در بیان اعتقاد متعلقة بظهو ر حعلست

میشانند پیغام و کفر و هم‌چنین کی ساق و فاده دیگر به نیز است و صبح که میشود این روز طلاق فرد میانند و اعمال خوب بد هر کس را میتویند و شیوه قدر و دو طلاق یکی کفر و دیگر ایند و اعمال نشوند یا باعی او را میتویند تا چنچ و چون چشم میشود ایند طلاق پیرند و دو طلاق دیگر می‌شوند و لاعال او را میتویند که ملائک غیر انتکاهی که از اوضاع است یکی مطلع بر در روح و این اصلاح بنیکه خراب است و میتویند ویرکه را هم مطلع بغير از خدا نمیشود و بر کاه مؤمن هم که پیغمبر امام که بر کاه دیگر او نمیشود و همچنان مطلع بغير از خدا نمیشود و بر کاه مؤمن هم که پیغمبر امام که از این امور بر این شرکت بر جراحت عرص عالم را با ایشان مینمایند و چون بیشان شیعی که اه کاراند هم‌کجا داشتند این رعایت هر علم و معرفت و کمال رنگ اینکه بغير از پیره راه بران امت و شیعه میباشد با وجود اینکه هر کاه مؤمن معنیست که بی وح جوانیست که هر مملکت شیعه عمل بدارد اما هفت شفعت نمیتویند اشاید که بوبسته و هر کاه قدره نموده اند وقت علی بدارد این میتویند و اکثر قدر دارند هم میتویند و محله اپنچه مذکور شده از اصول هذا حروف مشاعر است از خود و هدایت اجبار آنها ظاهر میشود فاید بدانند که نقل غورون موافع با امام کن شفیر قبل کلا ملعت و بخوبی شفعت و در نزق قبرتی یا وصیتی یا اعلامیت اش میگیرد پیش از دفن بعید است این ایضاً و روح اوی که از این نظر ناطه انسانی میگیرد و خضر این کلام فهمیان و را میوهد ایم و امام حکایت ملائک غلطیا کی موضعی که استثنای شد است در کتاب الائی کلام فهمیان و را میوهد ایم و امام حکایت ملائک غلطیا کی میشود که لا الہ تبرہات زاده و میرزا علی‌خان و حعلست هم حیوانات زاده و این روح چندان هر شب زندگانی به و شرف انسانی باش روح او را بخواهی و شیرخانی را اول عربت با خرمد و سکونی شد

در دریا امتحان خلافت

۷۷

ماه و پنج الاول شمه اهی بیم ندشان خلافت امتحان علی الله که با ترد هم خلفای بقی عباس بود
و در رایمیت شصت شصت لیا چند و یکی امتحانت داشته که مردم بخدمت رکلا و امتحانت میرسید
ومطالبه تحویل رایشان عرض میکردند و آیشان به همین هست حضرت خامم میرسیدند و جواب
آنها را میشیدند و آیشان بیهایند و دیگرها امتحانت پنهان بودند اهل بوعقبان
آن سید علی بیوی بورکه حضرت امام حسن شکری او را انتخاب بوكالن بوده دقیم پسر ابا ابوجعفر
محمد بن عثمان بود که با هضرت امام عثمان او را انتخاب بوكالن بود سید حسین بن زوج فو
بنج بود که محمد بن عثمان رحال چو خود را با مردم نسبت بوكالن بود و چون وقت وفا فار
او رسید شیعیما با وغیره که کسی اولیل کن فرمودند که فقیر هم و بالعمر یعنی زبردشت
امرتیک اور سانده آن امر است یعنی نیک و کاف و نیایقی بمنی اشد و رجات هم اصل شد
این اول عیش که امتحانت دیگر که بیهی امتحانت نمیشید و این در سنه ۳۲ واقع
و عرش بیهی امتحانت از اول تولد افغانستان وفات حضرت امام حسن شکری پنج سال بود
زپرا که تولد امتحانت در نیمه شب شنبه در سنه واقع شد و دیگر امتحانت صغری شد و در
عیش که بیهی واقع شد و عیش که امتحانت در سر زبان که الحال مردم زیارت امتحانت را زد
ابن امیکشند در سر زبانی قاع شد و کوئی نیک چهشت و نیم رسید و نیز سد که مواليان خوا
امتحانت که ندان چهار را باید بانها نماید و توقيع از امتحانت بیرون مدبوغی بحسن علی عیش
سید که اخو دیگرها امتحانت بود با پضمون که تحقیق واقع شد عیش نه بیغیر که بیهی طی و
نیباشد و که بعد از این زادن خداوند و این بعد از طول کشیده قدر قساوت قلبها و پیش
زین است انجوی و نعد باشند که باید نشیعه من کسی که ارعای مشاهده و دین من غایله
اکاه باشند که هر کس اشخاص شده و دیدن من نماید پیش از خروج سید امیرشان صیحته ای

من و در خواسته ایز تعلق بین کر قدر شعف
میشود پس خوب باشد خواسته ایز
محلوم بشود که او در روح دارد
زیرا کچون همان خواسته میشود
روح انسانی در حکم بیرون
و روح حیوانی در حکم بیرون
مشغول است انداد رخواست
انسان نمیکند و احتمال از
برای و دست بدهد به این خبر
عنده میزیرا که روح او مشویج
پس از چون پسر میخواهد
او از سیر و میگرد و جال خود را
живانات که بخواب میزند
قوه همراه آنها در سیر و
روح انسانی که خلاف بهم
میزند انداد رخواسته ایز
ناخوش شوی و تراور
مش را بجهله

در بیان عقاید از فعالیت بسطه و مرعن

پیش از کتاب مفصل است یعنی نوع گوشت افراد این شب است پیش از این توقيع طاهر شیوه
که اختر طردیکر کسو مخواهد نیا کچرا و با بعض محبتند ولکن مخواهند از اشناخت
و همکاری نیز کرو مخواهد بود و نظر بکلام علی بن محمد شیرازی در زمان غیبت کریم فهرس ادعاء
درینه تمام کار را زید ارجح نماید با اینکه وکالت خواصه مختص بر اینها نیز کار و در نوع گوشت
و قلعون است و هر کسی نزدیک عاده ماید که حضرت قائم اهل اتعیین مخصوص فرموده است که نه صبا
مردم با شم و لعکار اینها بکوهم یا اندک باشی با شم که حضرت مرا با کریم زینه است یعنی اینها باید اینها
نایحه نوشته بمن ادعا شده غلط است زیرا حضرت کاری ندارد که باید اینها باید اتعیین باشد
و روح حیوانی او در حکم بیرون
یعنی حماید و غبوب تبعین هر اختر یا هر خدا از باقی عده اتفاق تخصیص نیافرین مانند اینها
بنکه با اینه زهر زمان نیکاب تبعین هر ملین و لعقا نمودن یا نیکه قرقی دیکن اختر قلیل
شده است یعنی از این میشود غلط است فقری اختر تمام احکام شیر و غار حمیمه را باید اینها
نمود چون ترمان روان نوز است و قضای ترقان یا ان تمام احکام است اکه حکم باید اینها باشد
یا نیکه بعض احکام از طاهیر اتعیین نیز هدایت اختر که این فرموده است بزمان
رسول خدا فرقان جعل شایع زاد زمان فرادرزاده است مثل شیخ قبله و مثل شیخ بعد
فضل شیخ عده زنان که همه بعثت یکسان بود و غیر از اینها و تقاضی هر یک زاده مشکو
الآن قول محبوب دیگر یعنی اتفاقاً نمودن یا نیکه اختر نایبی نهاده تا وقیکه خود طبق انجاب
ظهور نماید و حسین این منصور حلیج ادعای وکالت فیلیات و مشاهده امام را نموده و ذیر
خلیفه از همان اواز اکنون بلکه کشید و جمعی در زمان غیبت صدر نیز خدمت افسوسیده
و با اختر کافله افشا شدند و جواب شنیدند مثل محمد بن عمار و اخقوین یعقوبی اول قاسم
حیثیں فابوعبد الله بن روح و هر چون اقرار و مسؤول طیخ و ایسکو کات و ابن کشویه و حسن بن

در دریا اعتماد آن قابل است نظیر و مرتفع

۷۹

هر چند دیوی و ابن باری دستالله اصفهانی و حسن بن فضلی و حسن بن یعقوب و قاسم بن عیو
 و علی بن محمد و محمد بن کلینه و مهراب اسق قویی و ابن خال شهربور و ابن شاهزده و عفضل بن
 مزیدی و ابن الاعجمی و ضاحج مولود مصیر و ابو یحیی و ابوبکر و مختار شهطا طی و حاجی
 و بلای و عظیار و عبد الله عاصی و کوفی و محمد بن ابراهیم همزیار اهلوان و محمد بن سعید فخر
 و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله ربع و قاسم بن علاء اذی پایانی و محمد بن
 شاذان نیشابوری غیر ایشان از شیخیلخا الصین و امامیش اصلیختر از طبری و
 استاد اصیح شنبه خاوش زاده ظهیر و میکند و سید و فرج عجم کردن خلیفه تکرا میرزا و غایب
 شود و اصیح شنبه پی خانی خواهی داشت بلانکه کسان طول عمر اخترت بیت تایید نمودن که
 خداوند و موم و موم و لک خضر و لیاس باشد و دعا کافرها که سامری و دیجان باشد و عمر پادشاه
 داده است که پیش از اخترت بوده و لآن هم بی اشتبه دین محل بیت بلانک غیر اخترت
 از جمله اسرار الهمی است یا مجاهد اتحان است که ایمان و زدن و ایمان نیاوردن مردم معلوم شود
 یا مجاهد ایمان باطنی یا بیان
 مکانی خود است از مردم و فرقی میگین از برای ظهیر اخترت قرارداد نشده است و مفضل
 عمر از وقت ظهیر اخترت قرارداد نشده است و مفضل از عمر از وقت ظهیر اخترت اخترت
 صادر از سوال غور ندخت فرمودند که خاشاک خدا و قی از برای ظهیر اخترت باعث قرارداد نباشد
 که شیخیا از این سند هر کمی وقت قرارداد ندارد از برای ظهیر اخترت این سند از معاشر اکت باشد
 نموده است و علی که مختصر اوست و حدیث که بیان ایناقن فشار و راست بخوبی رفع اخترت از
 اهالا که وقی از برای ظهیر اخترت قرارداد ندارد و میگذارند قول است اخترت امام محمد
 باقر که فریز ندید که باینی بود و وقت ظهیر قائم نمودند شاید مردانه نداند و غافل
 در سول خدا باشند پس چون مردم شهید کردند اما همچنان از خدا شدند یعنی ندوغ عقب خدیدند
 میگویند

بِدَانَكَ ظُهُورُ الْمُحْسَنِ دُوْلَمَانِي

بِرَاهِيلْ زَيْن وَظَهُورُ اخْتِرْتْ رَأْبَانِيْخِرْ مَدَاخْتْ صَدَوْجَمْ يَقَانِدْ فَاتْ رَسُولْ خَلَا
عَلَىْهِمَا الْبَرَّ شَهَادَةِ جَنَابَنْ رَأْيِمْ وَشَهَادَةِ قَيْنَنْ نَوْهَيْرَهْ بِرَأْشِتِيدْ بِعَدَمْ كَيْتِيدْرِيْخْ نَهَا وَنَدِيْكْ
وَقَعْنَهْ مَاقْرِنْ دَارَبَرَىْ طَهُورَأَوكَهْ بَلَامْ أَوْرَأَخَدَهْ مُونَكَنْهْ هَهْ دَكَهْ مَنْوَاهْ دَنْزَرْ
أَوْسَتْ مَانْدَكَنْ كَابَهَا وَجَرَحَدَيْتْ لَالَّفْ رَهْ كَعَلَمْ طَهُورَأَخْتِرْتْ اَنْجَلَهْ بَلَهْ أَسْتَكْ مَحْصَصْ
خَلَافَنْدَلْ كَهْ يَكْرَنْهَا وَدَانْيَادَهْ تَحْتَ اَمَامَهْ غَيْدَانْدَلْ مَلَكْ اَنْزَهَرَىْ طَهُورَأَخْتِرْتْ عَلَىْهَا
جَنْدَمَيْسَدَكْ دَلْجَتَارْمَنْدَكَرْ لَوْسَتْ بَعْضَهَا اَنْهَارَهَا اِيمَانْيَاهِمْ بَلَانْكَهْ طَهُورَأَخْتِرْتْ
رَوْعَلَامَتْ لَهْ زَيْنَهْ كَهْ خَاصَهْ كَهْ مَخْصَلْتَيْتْ كَهْ خَوْدَأَخْتِرْتْ بَلَانْكَهْ دَرْيَهْ فَقْتْ بَالِيَهْ ظَاهِرْ
شَوْرَوْبَكْ يَكْرَعَلَمْ تَعَاهَدَهْ اَسْتَكْ اَمَاعَلَمْ تَخَاصَهْ بَلَانْجَابْ يَكْيَشَرَوْسَتْ كَهْ اَنْغَلَفْ بَهْ
خَواهَدَانْدَهْ عَرَضْ خَواهَدَكْ يَلَوْنَهْ لَهَيْرَهْ بَرَهْ فَبَادَ شَهَنَانْ خَلَاجَنْ كَهْ دَنْكَرَهْ جَاهِزْ
تَيْتْ تَشْتَنْ اَنْزَهَرَىْ تَوْبَارَهَيْهْ يَكْرَعَلَمْ اَخْتِرْتْ كَهْ اَقْنَادَهْ اَسْتَ وَهَرْقَتْ كَهْ خَدَا
وَنَدَعَلَمْ مَصْلَهْ طَهُورَأَوْ مَيْدَانْدَعَلَمْ اَفَرْمَيْكَنْهْ كَهْ خَوْدَمَجَوْهْ بَرَمَجَزْ وَعَرَضْ مَيْكَنْهْ كَهْ اَيْلَهْ عَدَا
رَجَزْرَهْ ظَاهِرَشَوْ وَامَاعَلَمْ مَتَلَهْ مَأَوْجَنْدَسَتْ اَوْلَهْ خَرَجْ سَيْيَادَهْ دَامَهْ وَعَمَانَهْ اَسْتَ
وَلِسَرْهَبَرَلَاهْ اَدَيْنَدَبَنْهْ عَادَهَيْرَنْ بَيْهْ سَيْيَانَهْ اَسْتَ مَرَنْيَتْ چَهَارَشَاهْ بَلَهْ صَوْرَتْ بَلَهْ
رَوْهَسَرَكَنْهْ وَانْتَهْ جَشْ بَنْذَكْ خَدَاهَهْ كَنْزَهْ اَسْتَكْهْ فَلَنْيَرَهْ اَنْدَيْهْ اَسْتَ بَجَهْ اَهْ
اَهَورَمَيْنَهْ اَيْدَهْ بَنْطَرْقَهْ تَرَبَّابَانْ بَيْهْ بَعَلَفْ ظَاهِرَمَيْشَوْدَهْ رَهَهْ بَلَشَكْ بَطَرْفَ مَغَرِيْهْ بَعْدَهْ
مَيْفَرْسَتْ كَهْ خَرَاهْ بَيْنَهْ بَيْهْ تَيْرَهْ مَيْلَاهِيْهْ بَطَرْفَ بَنْجَاهْ شَرَهْ اَخَلَهْ بَنْهَيْكَنْهْ وَعَلَيْهِمَا نَاسَهْ بَعْدَهْ
تَارَاجْ مَيْكَنْهْ وَنَنْكَوْهْ مَنْزَلْ مَيْكَنْهْ وَفَرَادَهْ مَيْكَنْهْ كَهْ هَرَكَنْهْ رَنْكَيْشَهْ عَلَيْهِ بَيْنَهْ دَهَرَهْ اَتَهْ
بَارَمَيْدَهْ دَيْنَهْ بَيْمَهْ يَكْرَنْهْ كَرَابَهْ اَمَلَعَونْ مَيْدَهَنْدَهْ وَارَاعَتْهَانْ هَهَرَهْ اَهَرَهْ دَهَانَهْ دَهَكَهْ
بَادَشَاهِهِ وَهَشَتَهْ اَسْتَ بَيْنَهْ شَهَرَهْ دَهَزْهَهْ اَسْتَ وَسَتَهْ مَشَقْ وَحَصْرَفْ فَلَسَطِينْ وَارَدَهْ فَلَوْنْ

بلانک طهور مختصر عالمیت ام

۸۱

و بنوال ملک او مقصل بظہور دولت خدا است و چون کیشان شکر و دل بدل که قریبیت
مدینی است نام زمینی است فرمیر و نند قیم خروج شیخیل بزم طالع است از شهر هم قریب
یشم خروج عوف نام سلی است زمین خیر و جاوا و در مکافی است که این او کربلا است
و در بسیار دشیق کشیده شوی پچارم خروج حسین است و امیر دیست حسن نام دارد و در مکه
در پای جزیره الاسود کشیده شد و بعد از کشیدن شدن او پیغمرو و نحضرت و آئم طهور میکند
پیغم اخلاقی شیعیان است ده ملک سلطنت ششم کرمان قاب ایست دیلمه ها ماباله عصا
و کفرن ها است راز خراهمه و بخلاف غاذه هفتم فردش شکر سفیان ایشان و فردش
جمعی است ده فغرب زمین بزرگین هشتم استادان قاب ایست راز طرف غرب و شاید از این
خواه احضرت باشد چنانچه دعوی شدی که اشد دهم کشیدن نفس کی است دزپش کوفه
با هفدهان نظر اصلی اما هر اوقیع یا افتاده اشدن عطاها یا لاید عکایس بخدمت ایار دهم سر بری
شدن فرزینت که سید هاشمیست دینیان زک و مقام دوازدهم خلیل شد دلوار مسجد کشف
است ظاهرو قوع یافته است سید هم خروج شخص است دین کار و ایمان کویند و خروج شخص
دوفص کار و رامغزی کویند و مالک میشود شام و اطراف شام را ظاهراً خندعلی با رشاه بهله
ظاهر و هم ایار دین کشیده است همیزه روم پاتر دهم پیرون امک استار و روشیو هندیه
شلیه ده مشرق و کشیده میشود و مجدد که تربیل است از بیج و سرو بهم رسید شانزده هفده
شدن اثیست رزطف قشر مشرف که ناسه و ندر دینیان سهان و زمین بمناده هقدم ظاهر
سرخیست راه سهان که پن برعی سهان میشود پیخدن ظاهر شدن اتقل استه راه سهان که هم
مردم برسند و زنگناهان هرجو شوند بوزدهم مطلع اعنان شدن عزیل است که ده هر طا
که بخواهند و نهاده ایار مالک شوند بیسته خارج شدن از سلاطین هم یاست بیسته هم
میگذرد و ایار مالک شوند بیسته خارج شدن از سلاطین هم یاست بیسته هم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَالْعَلِيِّ الْمُكَفِّلِ

۱۴۰

کشان اهل مضر است ای خود را بیست دیگر خوب شدن شام است بگوین اذن سهر است
از او یکی از آنها بطری مضر بود و یکی دیگر بطری خراب است بیست هم وارزشدن سواره هاست
آن بطری و متری بخودن ایشان است مجرم و مدقق بیست چهارم جمله اشدن نه هشتاد و سط
غلط و خارجی نهادن و سوت بکجا های کفر و فاعل است بیست هم پرتو امن شصت رفع کو
که هزار غای بروت کند بیست هم پرتو امن شفاف اندت و از ده هتل زال ب طالب است که هزار غای امانت
کند بیست هم سوزانیدن خرچیل اقدام است لذت شیعه بعثت عباس در پیش حمله افق عیشه
بیست هشتم بین جنراست در بخلاف اذن هست محله کن و ظاهر و قوع یافته باشد و الحال
موجود است بیست هم و دیگر نیم ای دیگر اهیست در بخلاف ادعا مقاله معدن فاعله شدن فخر را
در بغداد که ای اهل بغداد بپرند و اعظم ای پیار در اهل بغداد هم سد کارام نهاده
باشند و هم چین راه هم عرب طاها و قع یافته است هنام فرد غرض جیعت است برع
برخیش خون بیخین ای بیماریست طوفان خود ایشان خواهای ای و سوت بی طرف شدن اهل ای و سوت
شاید قوع یافته باشد و قوع یا بد سوی کم فاقع شدن غرق بیماری است بطاعون و بیماری
عنقد مردم است از بغداد وغیره سوی ویم امن ملح بیماری است برقان و نیز فرش
آن شیم خون برزش بیماری است زیمان دعطا فلنیم سوچهارم منع شدن طایفه ایست
 بصورت یهود و خود سوچم پرتو نفت غلطان است غلطان ایشان طایفه ایان و کشتن ایان
خود را است بی ششم ظاهر شدن سینه و صور تیک در بیشتر نیز ناب شیوه نم پرتو
امان منم ها از قیمه است زند شدن ایشان است بی شیوه اهانتی هم ایمان و هم ایمان
از ایمان که زینه را پاک و شسته نماید سوی نام بخواه شدن ایمان و نیز ایمان در همان
و بیش اشدن قتل و کشتن ایشان ایشان بی خود و پرتو ایشان که مردی و بیش ایشان ایشان

بدانکه ظهور خضری فی عالم

در

ویخات و بیارشدن شعر اعجمیم مسجح شدن بقره ها و زینت کردن قراها و مسجد های
بطلا و غیر طلاقچهلم که تیار شده ظلم و ستم و جنون و قیاد و کفر و دفعه ایشان
بخره و اعوان ایشان خلیه و صلحبهای تبییر ایشان شفیحه مقیم خلیه بصره است بدست
از سادان که تبعه اوزیخیو سیبا باشدند ظاهر و قوع ناپنه باشدند که در سنه کمال بعد
از ولادت خضر فایم است علی بن محمد بن احمد بن عیوب زید بن علی بن الحسین خروج در پیش خود
واکثر تبعه ای خلا مان سیبا بودند و بصره خلیه که فطمه امانت خلیه از پیش خود ندچهل پیغم
این خد رحیم رسول خدا طرد شده است که فرمودند که سه سال شش دجریج قتل بیناری
میشود و پیغمبر در تین رطم و جوړ و درست بعد ازان و امع منیشود موت علیک خدا
آنیک و باقی یعنیان دیگر دنیوی خیابان اذان که میشود را بیل و غریب همیکه که رهان در وسط
شطر زاغت کهند و بیچهلم بعد ازان سنده پیامد ای اسلامان بیزیک چمنی پر قام حیوانات
هلاک میکنند و در پیچا بعد ازان دندن کان سلطنت بر مردمان میشود و در شصت بعد
از ای اقبال میکری در پی صفحیت و آن معنی ند و در هفتاد بعد ازان دیگر نمیزد و مون از
موضع ذره شتاد میکری که نهادنها میکنند مثل پایام و در نوی بعد ازان پیزی خاند بله الا
الارض و در هفتصد طلوع و نهایا قابلیه و قایمک و دیگر بعد ازان شوال میکنند و ظاهر
از تملک العالم کیان سالهای بعد از ششصد ز هزار دنیم بهزار هجرتی باشند که الان هزار دنی
شصت سال است و در فتحیش دیگر هارد شده است که در سال شصده و هشتاد ظاهر پیغمبر که در
آن که ای و سیعده است از صاحبین حق سینیل است مثل بدها و بیان از خطای سویغی و با او
هزار سوی و در سال شصده و هشتاد هشت ظاهر میشود از سه شصتم مردی که ای و سیعده
یا هفتصد عالم که بزر علی یا چیزی بیعت خواجه که نصارات ای اند و در شکل دارکشیده خضر علیه

بزم "الحمد لله رب العالمين" بآية القدر "الحمد لله رب العالمين" فلما دعوه خواصه و مشاربه بجهة فتنه في مأموره

بدانکه ظهیر اختر و عالم نماید

۷۰

و بینه است و در زیر هر علم و ضبله هزار سوار فرنگ و نظر افغانی شد و در انوقت خوشبینند
مرد علی خطوف مکار داشم او سپاهان بن جریں سفت شاید همان سیفا یافت که مذکور شد پیش از
از کسرالا خشمها ماست متصلاست بظهوه و دلنش خشمها مخدوشاید عرب پنهان میباشد
وعتبه پدر را باشد چهل نشتم از علامات ظهور خروج دجال است اسماً املعون صایدهن صبد
واخبار در باب افضلات سبیض دلالت برداشته اند بوده است انجام چنانچه
در حدیث شیخ رسول خدا شریف در تدبیر اخوانهای مدنیه و در اتفاق آن مردی یونه
هر زمان کوئی بود باما در او حضرا اوز اباحی این خود نشان اردند و فرمودند که این عقاب خدا
و ند نفرستاده اسیچ پیغام اولیه ای مکار نکه میباشد اینکه اشتاقت و دار دجال باعزم امهله
داره است و اکدام راه است و لانا نمان شما خروج خواهد نمود دایم ری بالوهی همان
و نهی از اب و در زمان قحط ظاهر میشود و اکثر عیاد و یهود و زنا و اعلیه و حکایت هنها
میباشد و داخل میشود تمام افاض و اطراف میین مکار و دوکوه آن و مدنیه و دوکوه آن
و هر وقت خروج نمود ادعا خدای میکند و حال اندک اعور است و خدا اعور نیست در بعض جهان
فلد و شد اش که در زمان اختر مژده مولده است اوریش باشد و در وقت تولد خود
خرق پنهان و پیغام اولیه ای این وقت فلادعای بیوت که روکفت من فرستاده خدای میباشم بعد
حضرت امیر غور مملکتی که بصوره غیر بزرگ بود که اوزار بود و در چاهی که در قبر پیهود به
بود از راهها بستای اصلیه ای اشت اذلخت و در زیارت و قیقدا زدن بحق او بشود
پیغام دارد که کام و یکیل راه است که سیل یکی پیخ است میخواهی اسیده درینکار مشتمل
و مینه خشند بخوبی کوی استاره بجه است و رعایا پرخونیست چنانچه کویا خلوط بخونی که
بایمان بزیر نماید

دور

بِلَانَكَهُ ظَهُورُ الْخَسْرَدُ وَعَلَامَتُ الْأَمَد

اسع دنیمان و چشم نوشت هاست که کافی است هر کس انتقام رکس اندلاع غیر ملأ او را مستول نخواهد
و سلاحها هر چیز که بسیار قدر و در راه افراحتنگی ای او افراحت بین پیش راه او کوئی هش
از دود و در پیش سروکوه سفید نیست بلکه بسیم مردم میلیون که در کوه ای فنان است حال نک
حقیقت نهانه بلکه سریست همه بین اهار اسریه میکند بهر زیاد وابیک میکند زان بزر و میر
و دیکنار عرقی قیامت پرینتو اهل اند و سیط ادار پیش نوعل و مقاصد میکند و شیاطین اینها
غرا و اراد نظر مردم زینت می‌دهند لین فته ایست جمهور متحاب خلف و فریاد میکند که اوان
اور اخلق شرق و مغرب از جن و انس مشیوند و میکویند یاد عسان من هم اخدا یک خلق
کردم و شویه اعضاء اجاز عالم را مود من اخدا یک تقدیر هم و بند کان بودم و هدایت تو
رهنمای کرم خلور امام پیغمبر کان بینند شما و اکثر پیمان و زنان و بیهودان و اولاد زنلوساید
میباشد و چون بعثتہ ایقون کو هیئت شامیم رسید درسته ساعتی از زیون حجه حضرت فام
اوز امینکشد و عالم را کافت و بخاست املعون پیا ای میفراید چهل هفتم و اشیوخ درجال و ظهور
قائم ال محمد پیغمبر ایت که حضرت ایم المؤمنین از برای صعصب صوماق فرمود که از عالم ای
خروج درجال ایست که مردم بپیر اند تمازرا و ضایع نمایند ای
و بخورند ببارا و پکرند شوهر او بینیان خانه ای
صلاح امور سفهای اقرار بنهند و مشوتت باز همان ای
و استخفاف بکشن بخون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن بخیر ای ای ای ای ای ای
ظلمه باشد و اهل معرفت خیات کار باشد و قرآن فقهه باشد یعنی علی قرآن نشند و شهادت
ناخون نیاد شود و فسق و فحوز علایم موشکار شود و بهنان نیاد شود و در مسجد کناء
کنند و اشراف مکرر و محترم باشند و تردیک شود غذا باییک و عده داده است خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وذرنه اشاره شدیه هر چهار شوند در تجارت و صنایع فناوری دارموده اند بلند شود و پیشین
بزرگ قوم شوند و عزم تفہیم از فاجعهای ناگایند و تصدیق دروغ گویان گایند عیجانات کار ایشان
دانند و ذهنها خانه و غذا کشته پیدا شوند و ساز و صنعت را پیدا شوند و اخیرین بزرگ ایشان
کنند و ذهنها سوار نمین شوند و ذهنها شیوه های بزرگ شوند و عزم تفہیم
علم را یاد کریزند بجهة ذینما و عمل زینار مقدم طارمه بر لغت مردم خود را مومن فاعل گایند مثل
کلکه که در لیاس میشوند را یند و ملهم ایشان رهنه ای زیرا در حقیقت از صبر و پیاس دنیان
خرج و جهان زنده است بهیرن مکانها را ناقص بنت املاک ایشان رکه هم از ناقص میکنند
که کاش ها ساکن انجام میشوند یعنی چهل و هشتم از علمائی طه و رأی و اینکه نزد خدیغه است که پیغمبر فرمود
در تفسیر آیه فهد جامع اشرطها پس فرمودند که المخبر بهم شمار ایشان و علامات ساعت
یعنی قائم صفر پیش از اعراض تزویج با رسول الله حضرت فرمودند از جمله علمائیان حنایم و
مانه هاست و ثابع شدن شهوانها است و میمیل فوذن بهو است و تعظیم فوذن بمال است و فرض
دین بدینها است پس بر لغت است بمشود دل هم مر چنانچه ای مشود نمک در اب دیگر چیزی نمایند
از منکر و غیتواند که او را تیغیز هد و نه کنند پس ملائک عرض کرد که بار رسول الله ایشانها انشدند
حضرت فرمودند بلی بحق اخدا یک جان بمن رب قبضه مهرت است و سی ایشان از را ناقص والی حکم
مشود و میفان را این را عبور و وزراء فسف و عارفان ظلم و امناع عیجانات کار بیان ایعراض کرد
که این امر شد نیست فرمودند بلی بر لغت هنر یک دفعه معرفه منکر و منکر معروف مشود و این
خان میشود و خان این میشود و تصدیق کرده میشود و دروغ کو و تکنیک کرده مشود و
کو ایشان بدرا ناقص اما رفته و بوزن که از فان است مشورت کردند با اکنین ایشان را سقطعله ای
برهیزه اداره رفع صحیح شوحنی است زکوه دادن غرامت غرض ایشان و مال خدا را غیرمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میشه از نوی فرم جنایتمانند با پدر و خال اینکه نیاند را درست خود رفطای
 منکر است ائمه دین الله ذاری ای سلطان در آنوقت شیرک میشوند با شهر خود در تجارت
 و باران نهادن ای سپاه حربیان بیمال میشود و عبارت کند کان ذلیل و خوان میباشد و
 بازارها متصل هم میشوند و مردم از خدا شکایت نیکند کی منیکو پلچری نفوذ خود و یکی کو
 نفع نکردم ای سلطان در آنوقت پسر خاک میشود بر اینا قو میکد اکر خوف برند اینها را نیکشند
 طاک خوف نیکند مالهای ای شان حلال میدانند و چیزی ای شان مال خود میدانند و خون ای شان
 میزند و نیکند لهای ای شان از خوف ترس و نیزین ای شان را نکر هم سید ولزند
 و کی زلک و پیانیه بعض از شرق و غرب و متوجه امر ای شان میشوند پر این خصیفه امث
 از جو را ای شان و قیل و چشم باد ای شان رم نیکند و چله را و اکلم و احرام نیکند برگرا و
 نیکند از این کاه کاه کار صود ای شان و هر اینیست طایشان دل شید این اسلی
 سلطان را نفقا کفایتمانند رهان یاران در شهریوت و زنان زنان و فنان هماییزند
 بر پیش از این چنین غیرت و فشک میبرند بل خواهان رخانه اهل شان و بشیه میشوند رهان
 زنان و فنان بمن رهان یعنی در لباس مختلف نیت ادن خود و امر و فهر کردن دارم و سوار
 میشوند زنان زنی با پین هر رهان بداران ای شان از ای شان لعنه خدا ای شان از اینوقت شقا و ظلم ای
 میشود میهد هماهم چنانکه شاشی و طلاما میشود میهد همیود و نضار و زینت راهه میشود
 مصفحه ابطلا و غیر بیعت قرانها طلا کاری میشود و بلند کرده میشود مهارها و پیامشود
 صفحه اجاعیه بلکه ابعض از زنان اینها و مختلفه ای سلطان در آنوقت نیت میمانند رهان
 امث این طلا و میتوشند هر رهی سلاح و استعمال میمانند پوشت هم و خوار و ظاهر میشود
 ای بر راه معامله میمانند براحتی کرهن و دشوه میکنند و پیش ایست میشانند و دینار ۱

ج ر ب ا ف ض ه و م ا ن د ا ئ ا ل خ ا س ت

۴۰

لند میتمانند اسلام در نوقت ظاهر میشود زنای خاسه و لانه مولع مثل ناز
حضرات و ای ائمہ میشود بلطف اشرافه من اینجا ناقص هج میکند بزکان امشین
در پنهان میگویند واغتنیاً برخیار بخت خوبی و غفاری خوبی یا در بمعده بخود و قوحی ایار میکند
قرآن ایلای عز جل و قدر آن شخوانند میکند عقلاً کرن قرآن خواسته اسم میکند زندگ
المیشویله باعی خدا و فریاد میشوند لا ذرا و خود بیرون دیگر میگذرد ندازندای سکا
ر زنوقت پاره میشوند پلرها احتمام مردم و کتب کرد میشوند که آنها و مسلط میشوند شمار
لایخار عفاش میشود در نوع و ظاهر میشود ضرفاغه و قرباً ها مینمایند بزکی کیکلیا
پوشانه فبار آنها ساره در عز و قوت و ایکار آنها میبرد فتنه ای ز منکر ای خینکه میگویند
لذیل زیارت من میشوند علامت کند عزم متابعان قرآن و عبارت و عبارت آینه هم
بزکر بزرگ میگذرد و اینها با اسم انجاس و بجاسک رجس و مخسها باشد بخواهد اسلام در نوقت غیر رعنی
و علمند بیهوده میگذرد عقالدار بفیض خسته آنکه سوال میکند سائل بحق بدینیان و مجده و نیمه شد بکه کچیزی در هر
گیرم و میکند از خود خفی خشند میگویند امام ام است من میکنم که غافل خفر زن نیست و این شروط بسیاری
دوزندر کار کن ایشان خود را بزدایی میدان است که باین عذری خرج شود اثمه که هفت حفاظت هم در بیا و قب
و صریح از این انتهای اختر است بدانکار از مضماین انجار متفق ظاهر میشود که اختر دشی
هم تو شیوه و نفتاد اختر است بدانکار از مضماین انجار متفق ظاهر میشود که اختر دشی
آنکه از از این اختر حافظه و هفت نه و دید و نشانشیه غاشور اکد هم محروم الحرام است ملهو ز
آنکه که روز شهدید شدن اختر است در بعض انجار دیگر است که در راه خود میگذرد
لذیل که زکر این اختر خواهد بود و بدائل رونجعه ظاهر خواهد شد روفقاً بخطه خوانده طبق
آنکه بدرست عصا اختر میشود بر پای غلیان اختر را خواهد داشت و چندین بزدیش رونجعه
او را فریض فرموده از این اختر خواهد بود و غایب خواهد شد وضع شنبه ظاهر خواهد شد و دست عصا میشود

من میرزا قرضه و مردانه اختر است

خواهد نداشت باین هیئت اداخل عده که میشود و این نکون و مقام باشد و جیز شایعه خواهد
لکانی افراد توپخانه ریس و سخرقه نیز میباشد و پر حضرت دستبروف بکشند گویند الجد لئه اشاه
فیزاده کند که ایدکش بندگان منظومان هن پیاپی میکشند گومن عصدا اختره ز اخذ اند و شفه و غیر
برسانند که هم زرم بشوند در پیش مصلحت پیزه و کمک نهاده اهل بدراست که در اطراف عالم منتظر
و خلاف نداشته اند دارند همچو اجمع قاتل بدمط الفان که همیا شاهه ها باشند علمهم هر یک و پیش
هر یک شمشیر ایشان نوشته باشند و همان اند داعیه نهاد بعضی از آنها را ایشان پیغام اوزان که تمله
و بعضی از امت حضرت رسول اند چه میگذرانند جوانان نمایان باشند و حال اند که میگیران باشند
بعد از گذشت که کنم اختر نیز که گذشت که همیا شاهه ایشان اولیاء الله مینکونند و مخصوصان
اختر نیز میباشد که بعد عقد ظهور او باین طهور نمایند شایان و تار و ابدال نیز نداشته باشد
شایان بعض از نهاده این زمانه مأمور شدند بخلاف نیز نمودند از نور میان زیمن و راهیان
بپردازند که فنا و داخل و خوانه اشو وابن پیش مصلحت پیزه و ترقی کرد پدر طلاقان نزد مرخ غایب
خود باشند چون پیش شود هر یک درین خود صیغه هایانند که نوشته باشد طاهر معروفة
پس برداشند که اختر ظهور کرده است طرح جمله ای اهار طالع الاغیث است که یا اسی یا چهل قلن و ده هفده
تمام پیغای طلحه میدرند و هر یک در طرح پیش میزند و هر چه بعده مردانه اختر حاضر پیش
پیان پیغایست هفت نظره هر کان متش پیش و این امت نزد شفوند هجه تشتیا مور اختر
پیازنه هرق ای قوم موسی باشند و هفت نظره ای احباب کتف باشند و یافرع این نون و ضی موسی
و سکانداری و ای ای و جانه ای نصاری و مقدام استوار و غالبا اشر و حضرت شیخ و حضرت طالع
باشند پس چون پیش شود بعلی الارض نیای چشم های زدن درین اختر همان شفوند و دستک ای ای
سوانه شفوند و خاطره شوند و دعوه داشت ای ای

دَرِبِيَّاقِ طَهْرٍ وَرَاحِلَّةَ

که از نورا و غال و عرش شود پیر فرماید که هر کجا می‌ست بیعت کند چنان است که با خدا
 بیعت کرد و اس است پس اول حیرش دست اخضر شد را بوسد و بیع کند پس بلا تک پیش بیان جن
 پیش سیصد و سیزده هر کچون بین را می‌فرشد زین محظی که کیکی از اصحاب قائم بروز من
 لاء رفعت و حیرش دار و ز بصویت مرغ سیمید بیعت میکند و یکپاچه خود را در کو و یکپاچه
 در بریده ای مقدس میکند که این کیست بعض کویند که این صلح بین هاست کویند که اصحاب و امیشتلید
 میکفر و امیکند که این کیست بعض کویند که این صلح بین هاست کویند که اصحاب و امیشتلید
 کویند که این صلح بین اهل مک و چهار فرقه اهل مک اهل مدینه که اهل احمد شناسیم و باقی نیک رانی
 شناسیم و این بیعت نزول طلوع افتاب است چون فتاب بعد شود از پیش قرض فتاب نادی
 را سیدان ندانید که تمام اهل اسلامها و زینهای ایشوند که ایکن خلوق این میگذر محمد است که
 با او بیعت کنید اما هدایتی باشد میباشد مخالفت نکنید که همه میشوید و عدم از شهاده او خواه
 و بعد یا همان شب که او روز پیش از پیش از غروب بل غتاب زاسنما میشنوند شیطان فرماید میکند
 لایخلا پیش روید کار شما در روانی با بینظاهر شدک و اعتمان بین پیش از و کار نیزه معاویه
 است با او بیعت کنید که هدایتی باشد مخالفت فرمایند که همه میشوید پس بلا تک و بیعت
 حق و انس اور اعنت نکند و داشت که اشیاطان است پیر اخضر پشت بقبله راه فرماید که
 هر کس میخواهد هر یک چشم اور فک اکاه کند پیاید و بنن تکاه کند و هر کس که بایهای ایمانیز میخواهد
 بشود پیاید و از ضریب شود پس بخواهد صحیح و ذبور و توریه و اینجیل و قران را چنانچه نازل شد
 آن پس چند روز دو بناهای از خلیقه بر اهل مکه فار رهده و اهل مک سخیفه اخضرها یکشند
 با اخضر دیگر میخیلند میخاید و در دفعه سیمی ای
 عدو شهای نوشیبه که کلینه داران مکانه دیگر دار و بر قدر که او زیران میکند فشار علی اخضر شد

در بیان سلوک سر اخیر است

نماینگند که اینها دندان خانه خدای میباشد و خانمک را عرب میکند و از اساقه صراحتاً هست
بنامیکند و اذای خامبینه تشریف خواهد آورد و در قبر از قبر پر خواهد آورد و در روز
خشکی اویزان میکند و اندیخته این خیمه امتحان خلو سبز میشود و آن در قبر خوش فارغ از زدن میقرا
که این مردم پنهانی بجودشان اینها پرسید و سنا ایشان میتوانند که از تو پنجه ایشان میجویم کیا نهال ایشان
خواری پنهانی اور ده و حال اینکه از هر کتاب ایشان رخت خشک سبز شده است ایشان نشکان
برنده ایلخانی این خضر امر میکند و سنا ایشان ایشان که بکاری میفرند و از فیکر نهادن نه مینمایند
پرست میاید ایشان ای میسوزاند و آن و قبر را میسوزاند و باز اندیخته این قبر نهادن میشوند و میتوانند
که در این پنهانی دفعه سوخته میشوند و فتنه میشوند و بعد از آن میایند که فروایت نهادن
کوفه میشوند و مسجد کوفه را خراب مینمایند و انبنای اصل و بنای میکند و اول و محل دیوان چمکش
مسجد کوفه خواهد شد و بینیش میگذرد و نهادن مسجد کوفه میگذرد و مسجد کوفه خواهد شد و محل خلوش خواهد
شد و احصال از هم بده هزار خواهد شد و در هر چهل لشکر خواهد شد و فریاد مینمکند که لشکران
نان داد بیان نهادن مسجد میوسی و لاشترنیار کرده میبین و عصادر ایل و میزند ذطرزه چشم
از از طایه میشوند که ایل بینی خرم اجتیاج دارند ایشان سنگ پرین میاید ایل رای خرم
هشتاد و سیمین در سلوک وسیر اخیر است بدانکه اخیر حکم سیاطر خواهد نمود و شاهد
خواهد طلبید و از کفار جزء بقول مینکند اندک اسلام و ایمان از این قبول کند و لایه ایشان اکون
میزند و کوئن ای ایلکو را میزند و مسجد هارا خراب مینمایند اما سارها و مسجد ها مسقف قتل
عشر و سیمین کند و مسجد ها تعیین میند هد و مسجد الحرام و مسجد دیگام و دو مسجد کوفه و مسجد
پصریا شد و شارعها شستن ریع کند و لشکر با اطلاع عالم میفرستند چشم میلایم که اکون کهار
و یامانی اخیل کردن خرم و مسجد درینچه اشرف میسازند که هزار در داشته باشد مقام

علم الامانه بحقوق انسان
کشور اسلامی ایران
درین بای سلیمانی
درین بای سلیمانی

ابراهیم را خواستند و بطریق تکمیل درین فلان رسول خدا بود شاید ممکن نباشد خوانهای همچنان
نهایت پلامت میشوند که مردم بالای سر دیدند با اجلافت نیز استادان کثیر عزم و بقدیر
خواهید نکو شفند در کوفه از زمین هزار اسرار و قیمت پیدا میکنند و سوار اسب هیا
میشود و شیشه حوزه را خرکت میکنند که شهرها و همان انصاری خان میبینند
که انصاری در شهر ایشان داشت و چشم از زمین میشود در کوفه و قم هم چشم میکند و قلندر از همین
بر حضرت رسول از اشنا ایشان بیش احکمیات اما همراه ایشان بیندهای بیش اعضا داشت که
از زمین بینندند ظاهر ممکن شد هر تبه که کفر قرنیزی ایمید و دندر هر تبه با ضد قرآن
خود را به مردم میکنند از دین عقل مردم کامل میشود و اسلام فیلان ابراهیم بیرون و خصائص
و بخش خواهی و سایر کفایت علایفیں عرض میکند هر که قول کرد بقیه ایشان ایکردن میزند و
باید که ایمان ایشان ایشان ایشان طبع و غبیب باشد و آن بعلم خود میدانند و هر کس از ایشان بیش
ایمان نیایند و کفر ایمید و زمین کنجای خود را برای انصاری ظاهر ممکن و عیود ایمید
درین ملکی برای ایشان ایشان بیندهای که نور مسقی و صغر عالم ایشان عرض میکند و فروغ ایشان
بر احمد ممکن است ایشان اهل ایشان میکند و غصه برباع ممکن بضریت و لست و بلند و کوههای
زین از برای انصاری هوار میشود و قداه رفتن و سیر کردن عالم ایشان قزوین و مهریز و خرا
قدیما و اطلان و کوههای قاف همراه ایشان بیندهای عذر بعض اخبار وارد شده است که انصاری
سوار بر ایشان میشود و اسما ایشان ایشان ممکن و عالم روی زمین ایشان بیندهای کفر سُت ایشان است
که هر رایمیند و چنان قوی ایشان که هر کاه دست نکند درخت عظیم ایشان میکند و کوههای
انجام ممکن و اگر زمین ایشان کوههایی را دکن کو هم از هم میکند و ایشان میکند و سوار خدا
سایه ایشان را و ایشان میکند و ایشان میکند ایشان و صفات قدر ایشان در دست اوست

دربهای سالانه مختصر شست

۹۲

ان عصای موسم و کیل شیعیت اندکتر سیلمان و پیر هنر باز هم وغایلی دم و شیوه زین
خلو است بسیار خدا و حضرت عیسی از آسمان چارم تعلیم میکرد و در عقده روحخواهان
میکند و اخضارت از برای عبادی و بیو میکند و حکماء عجیب و غیر عجیبند که کوش نشینند
ذرا اکنون لامحق بیست هشت هزار خوارث از زمان دام فارغان خاتم دو حرف افظاهر شد
که حکم هر پیغام او فلان ازین دو حرف است بنت شرح دیگر را عیت که اخضارت
ظاهر میکند و مردم هم بخواهند شنیخت و خواهند فهمید و لوضاع عالم غیر از این و نیز
میشود ظلم بطرف مشود عذرالت ری امر رم کسره میشود محتکه کرد و میشوند اما این ری
میخوازند طلاقه ایان را کند میعنی بیان میشود رحالت اسما فی ایان میشود و بینها اینکه میشوند
و عقولها ایام و چشمها در دفعه بدنها تو خصل از پیش میکند و مردم بنویسند حال اخضارت
دوش میشوند که ذیکر محتاج بتوافت اثاب نمیباشد و مردم اینقدر عدم میکند و هر افراد
از برای ایشان زایده امیشود و غلبه عقا میشود وجه بطرف میشود و صفات حسن
اخلاق پسندیده دند میان مردم ظاهر میشود بمحض اینکه دریا و ابر و فخر و خود پیوند
ریاست طلب نیاکردن از مردم بطرف میشود ولذک ساده ایان از دشیطانست قدر
علم ای ایوری و شن میکند و عالم عالم بخواهد شد و ظلم بمحفل بطرف خواهد کرد بلکه
عیاش فرجه و سهل مخوجه خلجه لای ایون و اوضاع مجید والد و چون ظاهرو شد بسیج
یا بسیانی ایک سه بیان این و حال اندکان نیز شنا بمال که میباشد ایست هر داشت لای اند شن ای
مجید میکند و زینه سعاد در ساده دیست بینجا اینچه سال از بھر کشته بود که اخضارت
شد اکنچه بعض اخلاق از ذیکر هم کوفه اند و در همان خلاف ای امتداد به الله خلیفه چنان دهی
عرض خودی ای خضرت
فرمود بپدر فرمود
عمر شما عرض کرد
که کجا خواهی

عرض خودی ای خضرت
فرمود بپدر فرمود
عمر شما عرض کرد
که کجا خواهی

ذریه اسلویه بی خبر نهشت

بنی جیواس متولد شدند و از زمان ظهور نازمان شهادت و هفتاد سال خواهد کشیدند
و بعد از هفتاد سال زنگ میخ نام چیزی بفرق مبارکه اخیرت خواهد بود و اخیرت را شهید
خواهد نمود و درین شاخصت سید الشهداء اطاهر خواهد شد و این ولی رجعت قیامه
صفر است و اخیرت را غسل منبه هند و گفر میکند و ناز بر او مینگز آرد و در ترد حضرت رئیس
دقیق مینگز و در بعضی اخبار وارد است که علامت خیرت بعد میشود که هزار سوار از اکلا د
خود سوار کند یعنی جهاد و بعض از عکا که نانه اخیرت هفتم هر کس که دعا شاید خالانخه
هم اکلا دعوه خواست باشند باشد و در رایام غیبت صغری فیاض اولادی بجهان شنک نام او و نشان
او معلوم نیست و معمول احوال شاید در طرف بخری مینم بخری که در پیاده بالحضرت بنت
چنانچه مشهود است در تعالیم از بعض سیاهیون که میگویند که در ایجاد هر چیزی است
که مشهور است به اصحاب تفاوت اخیرت فاسوس طاهر خاکمی باشند و اعلم عنده است
بلی حصل پیش از این پیش زنگت بدینک است مصلح از مردم بیان بحق الحمد است بلی نک
اعتقاد نمودن بحق تعالی اصول مذهبی از خواصت یاد شد پیش بجهت اعتقاد
نمودن بجهت تعالی محمد و اول کسینک در بحق سید حضرت سید الشهداء است و با اوزان
میشوند از کسانیک در طبق کربلا اخیرت به روح رفیع شهادت رسیده اند وله
پیعام او را لکشته که هفتاد نفر نزد میشوند خضرت سید الشهداء با اصحاب
و هفتاد نفر از قوم موسی نزد اخیرت نزد میشوند خضرت سید الشهداء با اصحاب
خود در کربلا فرمودند کلام اینکه مضمون اوایست که شارب باشد شمار که بخدا افتخار
ایشان باشد اکشند پس با بر دیگر نزد میشوند و میزونند در ترد پیغمبر اخراج همان مکان
محقی ایم که اتفاق رخداد خواسته است بعد از آن من ولد کی هستم که پرون می ایم از زمین

لقد
دو ماہ را بر که
مرغ شدرو پر وین
که چشم و حضرت
فرمودند که عالم
افضلت از عالم
یعنی شاهزاد عرض
که پدر و میشود علم
علیم میزنه شما خست
فرمودند که عالم پر
در یک صبح میگذرد
سی سفر و نیم
شیخ فرمودن اشاره
شیخ فرمودن اشاره
مامور بیست سرمه زد
و هر کاره مامور شود
در یک صبح سیر عیاد
دو اوزان افرا و دواز
ها و دوازده هزار
ایم اوزانه مشترک دواز
دریا و دواروه
علیم را
چک

من این رجعت ال محمد است

که مقارت است پیرز امانت خناباپیم و فاعم ما با جمود رسول خدا و بعد از فردیماید
 خریل و میکایل و شکریل بیان نهاد که بزر مرغ و قرقیز ما دین پیغمبر و علوی همکو واپشتو
 و بیلسمه اذ فریک همکریان تهاپیشان رین سوار نشده است لوا خود را رسول خدا بخصر
 امیر لامیش خود میدهد و بعد ازان طمکت هم نمایم نقدر که خدا خواسته ناشد بعد از
 خدا و نذر بر زنگ اور دار بسیح کوفه می چشم که شیخان خلا و یل چشم از شیر و بعد ازان
 امیر لامیمین نینه دلیم شمشیر رسول خدا و میغماید راه پیشر قیصرت بر دشنه از
 دشمنان خدا که منکر رخون او را امیر زرم و هر چند امی شکم و میسوز آنم و همه دشمنان خدا را
 میکشند من بزر میکشم صریحوان حرام کوشیدرا فاما کرام کوشیده برق دین ندانه هر کهن
 اسلام اور بد فهم او الا خون او را امیر زرم و باقی غمیان بر عی دنیمین بد و بدر و کور
 دن لخوش مبلانی و اسماان بکت خود را امیبارد و زمین بخت خود را طاهمیکند فیکر
 انواع میوه ایسید هدف خدا و ندک امشقرا یه بشیعیان ها که امیر لام کوشیده برس محو
 نهاند و بعد از هار حضرت سید الشهداء هفتاد هزار سال پادشاهی خواهد ندک و طلاق
 از اسماان خواهد نادید غمین کجهاي خود را طاهم خواهد کرد و امیر لامیمین طاهر خواهد
 و رسول خدا طاهر میشود و همانند طاهر خواهد شد و تقد امیر لامیمین پادشاهی خواهد
 کرده اند همان لار این شخصت در شهر هله خواهند بود و امیر لامیمین چند قدر بجوع خواهد
 فرمود و در فغان قائم یا بعد از اور در زمان پیدا شد و در زمان حیثت رسول خدا
 و باید ناس که خدا و نهاده از عالم بین ای خواهد کرد و باید در رجعت حضرت رسول
 و هشکایت از جهانی اهل زمان خواهد فرمود و حضرت فاطمه شکایت از غاصبین حق
 تو خواهد فرد و همان صیغه عظیمیں ای خیز خواهد شد و حضرت سید الشهداء
 لا فرمود و هر ای اتفاقی از اینها باید میگذران بدم و این دعا ای خان ای خان ای خان ای خان ای خان

من بیان حجت محدث

پیش از آنکه خلق اندیشه کر و قوای ای اتفاق
 عالم و افغان افتاد و ممتنع شد اختر نگاه شد
 و اولین اراده بیان میگزیند این است که
 بحیثیت که خدا اخون فرموده است هر کار را بر عالم
 و خود
 باشیان بید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همراه اخواه داشت و ایام ایوب میگذشت با معاویه
 لشکر و جنگ خواهد کرد و همراه اخواه داشت و هر کس ایشان جنگ کرده است که
 اینکه ایشان را شنید کرده است از بقاییه و بقای ایاس خوارج و ظالیین و غاصبین هم
 نزد میشوند و ایشان به جنگ میکنند و همراه امیکشند و باید را است که رجعت مینکند
 مک میگزند خالص کار خالص کسانی که بین پیش باشد در جمیع ملکه زیست تکلیف رجوع
 باشان میکنند و ایشان قول نمیگذارند بعضاً قول کند در جمیع ملکه زیست و بعض قول نگزند
 در جمیع ملکه زیست که همچشم بر این ازادم ناخاتم رجوع میگزند
 و در بعض خبار ایشان کسانی که قصاص ایشان کنم است باید در جمیع ملکه زیست قصاص و فد
 خدای پا شد و داروه خوار عالم که عالم ایشان
 بعض اجر افائل و مقول نزد میشوند و مقول ایشان را میگشند و بعد از آن هیچ ملک مینکند
 آنها را که ایشان
 خفت سهان و بفت
 زمین که ام بر عالم
 پیش میگزند که غیر ایشان
 خدا و تهم عالمی و خطر
 لکه قدره است من محبت
 خدا ایشان
 پیش ایشان
 این بزم مریض از
 تنه این عماش معنی
 سلطان
 قند و بعقب فرزندان ایشان و لشکر او با میکوئند کار اتمام کردم بچا ایشان میگوید که من
 میگزینم این خدمت شما نمیگزیند و من از خدمت ایشان و میگزینم بطرف دین و حضرت رسول امیر میرز

ذن بیمار جیش الصلاد است

و خوبی به پشت شان او میر نداود ایم کشید و نمان و وقت معلوم که خدا شیطان ام هم شنیده است
 نا از زمانست چو ز شیطان کش شد تمام شو فشار و ظلمت را عالم نام دیشود و هم عالم خوب
 محشود و هم کس طاغی حبادث خدار اینکه که دنیکریش که و کفری میعصی در رعنیین
 باقی خواهد باند و حضرت آمده المؤمنین بعد از آنها باز عومنیکند و در آنوقت اوزا باسم داده
 الأرض مخواستند با اوت عصا موسی و انکشفلیما از بیست عضالیه پیش ام کس که میمکنند
 نفس میکرد که این کافر است خدا و انکشفل ای پیشانی هر کس که میمکنند از نقش منیکر که این عمن
 خدا و این رهیل بیقا است بعد ازان انکه آنمه هم رجوع بدنیا کرند و سلطنت کردند و
 از دنیا باز رفشد و بعد ازان امیر المؤمنین نیاز دنیا میر و دکنی از روح خدا و آئنه هد
 دیکریز دنیا نیمایاند پیر در تویه بسته میشود و شاید در آنوقت اتفاق نباشد و هر طرف طافع که دنیا
 برایت فنا چهل بزندگی از هم و منح میشود و هر کس بپشود و در آنوقت ستد بیچ
 و شایعی کشاده میشود و ایشان ه طایفه هستند و از اولاد یافت شوند هستند نیاز و ایق
 و پیر و نیمی این ذریعه رزین که میمیستند اهل او را میکشند و میخوازند این چیز کار و خلف فخر اک
 خود را فیض ایست بهر دنیا ای که میمیستند و احشک میمکند و صد اهله ایشان اصله شیخ
 میزوف و آنوقت و عالم از و میمیکر که دنیا نامیک میشود و در بعض اخبار بعد از است که
 ایشان پور نیمی ایدان قصر عنده در مردم ایجه خساجم میمکند و عذر و کان عینیات و نعمیات
 دنیکریز نیز پیش از این میشود که میمیزین و میمیزند بصور و این اول قیامت که هر لش
 چنانچه سایقاد ایست طلبه که در هر یان این حدیث و حدیث ایشان که زین هر کن خانی از بخت و لامعاو
 نیماند تعارض است پس میشود که حمل از بر این نمود که رزین در غیر این این چهل فرزخانی از
 بخت و لامعاو خواهد باند ای اکام و مجت هست ای کن ما مورخی باشد که بینهان باشد ای اشخا این
 بزم ای این میمیزند ای این میمیزند

در بیان رجعت اول محدث

۱۰

بنایم است بجمع دیگر هم وارن شد ایشان حضرت صادق که رسول خدا در فران بخت
نمایم بود و همین باعده خدا امیر المؤمنین را به اهدا صلی الله علیه و آله و سلم
پسخاد همان سال ایشان ای خواهد بخواهد نه و درین حیثیت وندسته است که رسول خدا و امیر
المؤمنین دیده بخت در بخفاشی پیکی کی که املاقات میکند و مخدوچ را بخفاشی پیکی بنامیکند
که دوازده هزار دروانه داشته باشد و این طلوس هم رعایت کرده است که عمر دینا صد
سلطنت هزار هیل است بسته همان سال از دریم است هشتاد هزار سال او محظوظ خواهد بود تا حضرت
صادق افروزند که کویا میم که تحقیق این نور کذا شنیده باشد عقبه ای با قوت منجذب زدن
باشد که زیرین با نوع جواهر ایشان داشد و حضرت نام حسین بن زین بخت نشسته باشد و در اطراف
او از فرد هزار هیل سیزده شاهزاده و میم فوج فوج بزیدن این حضرت علم شد پس بد ارجاعت
خلافت ایشان برسد که ای بن کان من یا اینکه این حضرت بایشان فرماید که ای دولستان من
پیغمبر خواهد بود و ایشان که بسیار ای را کشید و مظلوم شدید پس هر حاجت که داشته باشد
خواهش زیند و نیعا شود و بعد حدیث دیگر که ای داشت که حضرت سید الشهداء با هفتاد هزار
صیدق رجعت خواهد بود و در این فران به موقعه خداوندیک ملک یاد و ملک موکل میفرازید
که اخبار ای و ایشان در دمشق و مغرب ای با وجود منیده و هر یکی اینقدر عمر منکند که هزار و
دو هزار ای میشند و هر کس خواهد بود که ایشان ای ای ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک
الله عزیز پیش نیست که ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای
الله عزیز پیش نیست که ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای
الله عزیز پیش نیست که ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای
حضرت دو ای ایشان ای
خواهند و در بعض ای ایشان ای
خواهند و در بعض ای ایشان ای

کفر

که مردم دانبوالات و دوستی های بخوبی تند و در بعضی جنار است که بعین غرفه و ندا که اهنا داد وار و ده
محمدی میباشد و چون و بخت وفات فاما میشود و تسليم میفرماید و با پسر شکر که از دوازده
محل لپیش علو سلیم دارد بکی اسم من که احمد است و بکی اسم پدرش که عبدالاست و پیکی محمد است
حدیث دیگر میباشد که قاتم نیای مهدی بانم پیش از نیام است بچهل برو و موان چهل زدن
مردم بی امام میباشد و بینا همچو و پسر جو میشود و در پی غیر جبار عاد و داشتن که امیر المؤمنین چند است
دارد بکی با خبرت سید الشهداء بکی بار سول خدا و بکی خوش و چهل هزار سال سلطنت خواهد
نمود و از برای هر شیعه او هزار پیغمبر خواهد شد و مکر حضرت امیر میشود و لعیا کل القیمین
جامدی در جب شخصی سوال کرد که این چه عجیب است فرمودند چو کونه تعیت تمام از اموات و عورت
که خدا و ندانیشا نازننه میفرماید با مشیرهای داخل و چهلی کو فرمیشود و در کو دن نکار و حیان
قتابع ایشان را اذاقن و آخرین میزند **مصعب ادهم** در اعتمادات منغافله هفتی
کبیری و دن آن چند محب است **مصعب اول** مدانکه لجیش اعتماد نمودن باشند
خدا و ندانه دستیامت بند کا نزا میمیویست میفرماید اصلی عصری که در پیام اشتاد پیغمبر
دو این اذانهول دینیست و منکر معاد جسمانی کاف و بخیر و باشتمه مخلد و رحیم است پس قول به
اینکه روح بنهایی و مینکه دندهاین جسم دنای علط است و قول با پسکه با ایام مثاله رقت
عد و مینکه غلط است و قول که اینکه بیان انسانی دل اصناف نه لام بکشند و چهار زندگانی دن
عوی و مینکه غلط است بیچون این بدل دن دنیا شاهد دنیا ایمان دنیا است دنیا که شانه رداشد
دنیا فانیه او است دشانه عالیه آن روت با این است و چنین که فابلیت فنا دارد و قابلیت بقاند از
هذا خدا و ندانهاین جسم دنیان را برمیگرداند و در فیما مشوفا بیلت عقا با این مبدل
مثل امر که اکسیر با اوزده میشود و طلاق میشود و معرفت و قابلیت و قلواتی علیست

درینما مال و حملت

دارد پس همین بدن که خاک میشود پیر طان هر چنده کلام میشود خدا وند باشد همچنان
 همین جسمها از مذہب کماله خود بصور مدل صورت اول نیائی او احاطه میکند همچنان
 اذا فرنجه نمیشود مشخص که افاده اخیر بکند و باوا او را خشنده که خاک است
 دفعه عین خاک است و چهارمی زاویه نیفتد که و زیاد براو بشک است و مثل
 موج که از او صورت تجیوا باز نمیگذرد از آن انصورت اخرب میکند و بعد فرمد
 و کلک صورت که از اعشار نیست و فنا میباشد و هر کاه کسی بکند که حکومه خدا وند خاک
 پکیش اکبره است بادا و با این اغاثه ایست جمع میکند جوابی و اینست که همین کفر
 یافش میشود خداوندانه میفرماید بجز مسجدورا که دیرا بیست ده هیات میان خان و سپاه خان
 اولان اتفاق عروز کا است و با و اردک در را بگاو مثل منست از دیرا چهل و پنج و ده
 اب خود را وین باری زندگیان و فتح صور است لیز هم معرفه پنون را بسیکر و قعام و دیگر
 زین قتلار یا میشود و بعنهای وند باد را امر میفرماید که این ایام بین زدنیخ الاجراء هست
 انسانیز که در هر جایی ام باشد بخل خود شد و پیکا جمع میشود از قدر تهییت مثل
 کره که درینیان بوضع است و را در مشک میزند که او پیکا جمع میشود و ایان ایشان را بگای
 اخفاک را بر و دش فریانیدن مینهد و خداوندانه میکند افتخار بار را که ایان بر لخش
 میکند و هر یک از خاکهای ایلهای درم بجای قبر خود جمع میشوند تا وقت رسیده اسرافیل
 در ذهن دویم بصور در طرفین مین که رو چهار روم داخل بهنها خود میشود و قیامت
 پاچی شود و بینین قسم هموز حلیق تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است و هر کاه کسی بکند
 که انسانیز که یا حیوان میخورد چکوئه میشود که در قیامت بدرا خله هر دو عواد میکند

تبیین احتجاجات

ذرا کو شد بنا نک مخورد شده است جن بدل نکنید که از خود نه است مشود
 پر کار خر خود نه شد را در هر دو هر کوکنده طال است و کریم جم شود و قیم
 بدل اصلی زندگانی اهد شده هر کاه در بدل و قیم جم شود و قیم
 اصلی و هر کاه دیر بک از این دو بلکه جم شود و قیم بلا منصب است و هر قیم او باطل است شاید
 قیم بدل انسان بیعوت شود و عورت کند و یعنی اش جواب نداشت که او لاحد
 قادر است که هر دو را بدل خلق نماید و هر یک را بیعوت نماید چنانچه این دفعه بین امام و صورت
 او را صوراً و اخلف فرمود و دو تما انکه خلاصه این دفعه میفرماید در قیام احتجاج
 این اول مرتبه خلق فرموده است و خر خصل خود شد است نجف اصلی و همان جن اصلی
 در قبر بطریق استدایم باقی یعنی این چنان پدر را کاف منقول است اسلام قران بن موسو کسوان خود
 از حضرت خارق از عیش بدن او از هم مثل شوی متفرق در قبر مشود حضرت فرمود و نعم
 حتی پیغمبر و لاعظم الاطینه ایلخانها ایل و بقیه اقرب مستدیه حقیقی ها
 کا خلق ایلخان یعنی بن بوسیله و متفرق مشود بدن میست تا آنکه باقی یعنی اندک شد و نه
 استخوانی کی طیشان چنانکه خلق شده است اذن ازاویین بد رستمک از طینه
 میماند زیره مستدیه یعنی در کنایه خلق میکند خدا ایان طیشان ایلچنان که خلو
 شد بود اول بار و مطابق از این طینت هاز طیناً اصلی انسان است که میتواند شوفه او است
 و او محسوس بمحض ظاهری مشود و سوال بخواهای بیکاره بغض از علما و حکماء عرض
 شد اند در فرع شبهه ایل و مکاری نکات بیغ الشیعه بیان نموده ام با مبغه استدایم
 طیناً اصلیه را در قبر باشد بل آنکه یا مات میزد ایل قیل است و صور و ایان میزد
 چهار مرتبه است و مرتبه بطرفین ایشان میزد ایا داد و مرتبه بین

اواز بقدر "المر ایشان ایل" ایل طیناً "اعلام فضل ایل" ایل

بکی چهست بیرون امدند از عالم اهل نمایش تا آن بدهنای شایان کی همه میدردم چنانی ها
 است در عینه ای ایشان وهم چیزی است دعویتی و مبتک بطریق آسان و صواب این دل و شاخ
 و دوسردارد بکی بطریق ذمایت و پکی بکی بطریق آسان آما آبطری عنیکه بزیر است بعد از این طبق
 رفع اذله خلقت خلوقات ناقیمات از آسان و حیوان دجن و دهون و دود و حشر و طبود
 هرچه صلحی دوح است در آن ظرف شاخ صور سودا خ است و در هر سودا خی اوشش راست که
 این عل دوح قلان و قلانست مثل خانه نبیو و عهد و نهاد سارفیل الامر میکند که مند مکنه
 صور و کیفیت این دمید مثل کشیات خلپا ناشت که در بینه میدارد که بارتا ذهنی نفس
 و عدا و ندیج به دایین نفس کشیدن اسرا فیل کن اشت که مثل آهن و بنا ای عالم تمام صفات رفع
 سودا خان بکی بطریق شاخ صور جلد این میکند و میکشد و یک دفعه تمام رفعی ای اقباله ای اصل
 و مثلی بیرون می آیند و مثل نبوده بیار و از نمایش و هر یک ظا خل سودا خی خود میشوند که
 آسان شاخ صور میباشد و بکی دوح راری دفعه نمین باقی میگذرد و هر چند نفع میشود
 بغير انسارفیل وارفع چهارده معصوم دان ای ظرف شاخ صور بکی بطریق آسانست نشاخ برخ
 در میان او میباشد و هفت شفه ای عصرا ای عاص اهل هفت آنها ناشت و بکی محض اهل ای فاع کو
 است و بکی میکنندل و ای اهل هشت ناشت پر بغلانه میدن اول اسرا فیل بین گذرا عالم
 صاحبان روح ببرند و در میان سودا خی ای خود بین ایل باقی هاند بقد دنام ایام خلقت اهل
 نمین بیلدار آن بطریق آنها سبد مید وارفع اهل آسان اول دا خل د سودا خی خود باقی میگذرد
 شوند و همین حال باقی میباشد بقد خلقت اهل نمین و اهل آسان اول و بقد دمیر ایند
 اهل نمین و بعد از آن ظا خل میشوند دار وارفع اهل آسان دو بقد د سودا خی خود باقی میگذرد
 خلقت اهل ای و بقد دمیر ایند اهل ای ای هم چینن تائیان هفتم بترتب ظا خل میشوند دار وارفع

کلینیک الحمد است

امر میکند بفتح اسرافیل را که داخل بدنه است اسرافیل میشود خداوند از مردم یکند که بطریق شاخ صور
 که در طرف دستها نشست یک قدر اسرافیل صور میمیدد مثل پنجه کرده تا پنجه برگ را مینگزد که اینها
 دمیده در صور بینکه قدر وحشی آهل سماها از سوراخهای خود پیروز شایند مثل پرندگان
 زبده های ایسا و هر یک بازن وقتی از این داخل بدنه خود میشوند چنانچه پیشتر بودند و خدا
 اقام میکند هر یک از فرعون که داخل بدنه خود میشود و بعلت داخل بدنه دیگری فتح دیگری
 میشود پس ازان خداوند از مردم میکند که بطریق شاخ زین بدند پس میلعد و لفاح تمام اهل زین
 هم پنکه غسل زبده ازان سوراخها پیشون میابند و هر یک بدون غلط یکدغه داخل بدنه خود
 خود میشوند که بواسطه این بدان دنیا میسخور بمحبل قبه های خود جمع شده اند و همه خلائق
 سپکه غسل میشوند و ساز بقره های خود بر میباشد و هر یکی بسخزی از بقر خود و خال از
 سرمه و ایشان بزیر و همه سرپای اینه بطریق همان نکاه میکند و از خوف و وحشت میگذرد
 صور موها جوانان میگند میشود و فنهای باردار حل خود را بین میگذاشند و مردم مثل شر
 و دیوانه میشوند از ترس و خال آنکه مست و دیوانه نمیباشدند و این اول قیامت کری است
 بدنا نکچون مردم محتوی شدند و از بقره های خود باید از اینه و عنصری بخواستند و زو وحش
 ایشان بین نهایی ایشان دمیده شد و سرپایی برهنه خواستند ظلمت ایشان بفرج خواهد
 کرفت فیلان که نه ماهست و نه اعتاب پس مردم در حیرت فطلت باق خواهند باز و فسنهای ایشان
 بر ایشان بیاش میشود بجهت اظلمت و در دینکار ایشان رفته میکند و از شدت خوف
 عرق بیش امیکند بجنده از عرق هر یک از مردم چندین شر همیز را میشود و مردم استغاثه
 میکند بخدا و خدا ایشان زبده همیز وال محمد رفته میلدهند و لجلج است اغقاده همیز
 ماینکه در قیامت ایشان اتفاق کانه بجهد میشود بهم مثل پیشین لوله کاغذ و بکاری افتاده

دربار اعتماد آن پرداخت

میشوند کقوله تعمیم نطوعی است اگر کسی بدل لکتی دیگر فاجیه نیست که می‌داند که با هماجره
میشود خدا می‌داند که با هماجره میشود یا معلوم میشوند یا انکه می‌دانند کو شه مختار اقتداء میشوند
یا از دنیا می‌دانند و فایده اعتماد نمودن با اینکه اینها مبدل برخی صافی نیز میشود و
دانش اینکه ای اچاکو نوبت میشود فاجیه نیست لئن احتمال می‌ورده که این تغیر مبدل معرفه نماید
وزین نیز که با خلفیت ای اکه بدلی رجیعه باشد که مصیت اهلی را نزین کرد لشکه باشد چنانچه
این طرز است از اینه بدلی اینها نبین و نیز که با ختم امریکه بدلی صفتی باشد که صفت اینها
مبدل بصفتی میان نیزک بشوند که پسر و بنتی اینها بر طرف شود وزین شے صاپیدا شود که کو ما
این زین نیست چنانچه در بعض رعایات دارد که اگر تخم مرغی در غرب بگذارد و در شرق
اگر کسی پایستدان تخم مرغی بینند چه صاف همیووند اینها واجبست اعتماد نمودن با اینکه
ستاره هامنظم و سیاوهی نور میشوند ای اگر طرف صد و هشت شوند بغير از این ستاره
یک مردم او اپرستیده از که باید انهار باعیادت کند کان انهار اینهم بمنزد و واجبست
اعتماد نمودن با اینکه خلا عن جن و ازو و حوش طیور و امیووت میکند باشنایین همچنان
کشیده ای اشان و مجده ای انکه هر کسی بکو ظلم کرده باشد دادخواهی نماید حقیقی نکه در بعض خجار
فلد است که اگر تخم مرغی شفارز نه باشد نیا اینکه کو سفند بکو سفند شاخ نه به ملاد
باید قضاصر شود و واجبست اعتماد نمودن با اینکه خلا عن دست مدت معنی قیامت بقدر
پنجاه هزار سال قرار می‌هد و حتا مردم بیل چشم بهزین میشود چنانچه غیباشد این قیامت
هر چیز بهزدن و قرویست که قیامت پنجاه موقعی امر و مردم در هر موقعی باید هزار
سال باشند چه سوال نمودن از اعتمادات و اعمال ای اشان که مجموع پنجاه هزار سال بیش
مصلح ای اینداد اعتمادات میزد است پس طی جلسه ای اعتماد نمودن با اینکه میزد میزد

میزد میزد

دراسته از اتفاقات اعمال است

که ترازوی بین میان اعمال نیک و بد خلق است و ناولین نمودن از اخیر دنیک یا اکارهای نویسنده است
میزان حجم اعطا است و در بعضی اخبار وارد شده است که باطن میزان مجتبی محمد وال محمد است
و این حق است که کسی که مجتبی است از اعمال پنهان دارد و این دلایل را که اعمال نیک و نیاد برگزیده
و هر کسی که مجتبی است از انداده که اعمال بد و نیاد را در حقیقت بگزید و میگذرد یا اهر کنیت را نویسد
نظر بیوم وضع موازین القسط بیوم الیقمه یا اینکه همه منم میکنم تا زمانه از انداده کمال هر روز
با اعمال اینکه از برای هر کس چیزیں قل نتوی باشد نظر شغایر افعال و اتفاقات هر کسی نیز بالتبته
بهر فعل و اتفاقاتی میزان قل نتوی هر کسی است به باشد نظر بیوم وضع شغل موازینه فاولهای هم
المغلوب من خفت موازینه فاولهای این خس و افسوس هم یا کافی ایضطراب میشاند در چندین نیاز
است درین اعمال اول انداده کمال و بخدمت است که به بعض افایل شر و آند با اینکه از این میزان علیه و تعذیل
است برینهمون جیشی از حضرت صادق مرویست باینست شیخ مفید قعلی اعلی اعلی عنبر پیش
جی است اتفاقات نمودن اینکه ترازوی و جسم است شغل از روی نیاده کمال و انداده کمال و اینها
اعمال خیر شخصی اینکه از انداده کمال و در کمال دنیک یعنی اعمال بد و اینکه از انداده کمال و منکشند
او نیاده کمال معاشر است اگر عمل شر و نیاده کمال معاشر شقاویتی قیم ایال حکومه
است کشیدن اعمال و اتفاقات از حسن و سیمه یعنی افعال خوب بد و دنیان دو قول است قول
اول انداده اعمال خوب و اتفاقات نیک و تقدیر اینجا مجسم میشود بصورتیهاینک و نورانی و چیزها
لطفی و نیشن من خوبی اعمال و اتفاقات بد و مجسم میشود بصورتیهاید و چیزهای اینها را فرامان
پس اعمال بد و انداده که مجسم شده است بیزیک ترازوی اعمال نیک از انداده کمال و اعمال بد و انداده
دنیک که هر کسی از انداده کمال و منکشند اینها میگذرد که اعمال سدحان درین نایاب
و فعل غای اشند و درین امرت محتمم نیشوند که نفع یا ضرر صاحب خود و هر کام مجسم شود و قع

د ب
اهر

جلد فارجا باب
چیز خبر پیش از این
زیر آله قاب آنها
یخدا پرس که عرض
یا امیر المؤمنین طلاق

ایشان زندگی میکنند
و حائل نکر نور از این
پا این نیز اینحضرت

فرمودند که ایشان بجز
حدار و شناوری باشند

که روشنی از تو رفته
هست بین انداده کمال
اشاره به موت
خود فرموده هستند

پس بضردم عرض کردند
یا امیر المؤمنین شیخ
مجاست حضرت فرمودند

ایشان ریطان را نیافتند
و اسرار او را چیزی اشترنش
و خیر از خدا کسی نیافر

مشتی پیغام برآوردند
نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه

کتاب اتفاقات از لاست

وضریج خواهد داشت قول دقیم انکه خداوند همیغ ما میان فعلان را که در دنیا یافکی موقک
 بدست خاست شخصی خود است و خال جوا و دنیا نوشته است بیکری موکل به تپ او بوده است
 و احوال بد و دنیا نوشته است و اینکی مانع و سند نیک شنیده است که طوای اعمال نیک بدل و را
 در قدر عین کسانه هر زیر در راه پله و میکشند و براین همیون بعضی از اخبار قدر است
 هر کار غلتب از دنیا داشت از پله سینکن بیشود و هر کار عمل نداند و دنیا داشت از پله کار عمل بلای او بوده است
 سینکن میشود سیم آنکه میزان بیعت مقابل امثال اختر غل تپ و بند است باهم و خداوند در قیامت عینها
 عین حقوق مقابله ای اند از وحشای میکشد هر کام زیادتر بر زیرکه میزد باشد قرار همان عمل همیغ با
 اکن خوبیت خوب و اگر بد است بجهلا اتفاق میوردن هر از حسنه اند و خصوصیات ایقیان اور و زان
 ایکیفت بیگد او فوج است همیزی همیزی در اتفاقات امثال اعمال شک بدلند و میزد هند
 طاورا بکرن او میان اند از بدل آنکه و اینست اتفاقات میوردن با نیک خداوند در قیامت همیغ با
 که طوای اعلیک و بده کرس زنکردن و سینقتا کار عمل او خوب است لائق خواهند و سبک روشن
 و نورانی خوشحال خواهند شد و اگر بد است شکر و غیر و ظرافت بجهلا خواهند شد نظر جمهور
 و کل ایل ال رعناء طاری غنیمه و ولایت اتفاقات میوردن اینکه نار عمل هر کمند بدلند و میزد هند
 میتوانند که بخوان اعمال خود را و خود را خنا خود را بکاظمی و منزه لهیو والقیمه که ایل ایقیان
 مشهود افراد کتاب مکفی سبقیان ایوف خیل احیب اپیل علی بدلند بسته تپ و یا از پشت سر با
 مینهند و علی خوب و را بدبیت است مینهند و اینکه که ایچیرو شر خدا بخواطر و میاورد
 پس اقول میسیاد و دش روسیده بشود و ولایت اتفاقات میوردن بینکه اچه هر کس عمل کرد آن
 هم میدان طوار نوشته است امثله قوبیده و انسان ای این خواهند که هم طلب نباشد و میکویید بیست
 کوچک و بزر مکر آنکه در بین اتفاقات میوردن این خواندن ای این خواندن او مجده ایست

دلخواه ای این اتفاقات
 ای این اتفاقات ای این اتفاقات ای این اتفاقات ای این اتفاقات ای این اتفاقات ای این اتفاقات ای این اتفاقات

درین ایضاً ذات نامه اعمال است

که کسی مطلع بر علامتی بدانشود از خلایق معلمون که کذا و راجحت است اتفاق آمده است
خداوندان غفت خود بر زید کار کرد اه است سوال میکند و مختص مولان محمد عالی
نمد اش طریقو تم لشتن نوشته ایتم چنانچه در قیمت صادر است و چون صحبت علی است
ایشان را زنگنه او را بدل شواب خداوند نیفرا میدارد و نظر خلافی جایع مینه دهد شواب هر دا
نظر بجو توییل ولنک یبدل الله یشانهم حشاد و ربعص ایرویان اراد شد است که حشاد
خلایق اخلاق ایمه هد و اینکه از پسر خواست ایشان شفاعت شیعیان خود را مینکند و این
حق ایشان است ایشان میخشد و لاما حوال ایشان ایرویات از ذکر داخل بشیش شود مکانه
ذرجی از او بکری زنگنه از شواب یعنی شخص قدر خلو فضای حق مینه دهد با از نکاه صاحب
یوزش مال و مخوب مینکند از دل شاعرها ای هم که در زینیا بادی اه است اذن اخود و پوشید
ست پر ظاهر عرض اخبار ایشان که از نهایه سوال مینکند و در بعض اخبارها ایشان است که خدا بر این شهادت
ذینک از زینه از زینه ایشان ایله و اجیت اتفاق آمده است اینکه هر کس نکار کند علامه ایه خود را
جواح و قول سپه او خیمه و کوشش و شهادت برای مینه دهد و در بعض اخبارها ایشان
شهادت اعضا و جواح مختص کافر نیست موصیین کاه کار و راجحت است اتفاق آمده است باشکه
فریم در قیامت زنگنه میکند که زنگنه بار از دل رفاه طرف زنگنه و فرزند از دل زنگنه
خته ایشان که کاش فرزند از انجای من عذاب میکند و از من نسته مینکند شد
و باید ایشان روزی قیامت مینشل که اه نکران کرم و سرخ میشود و افتاب بعد از ریان
بسلاک سرمه دم می یستد ایشان که روا و که از پرده ایشان است بیش بیو خلایق می یاسند زنگنه
اگذای هفت طبقه است که از ایشان کی ایشان و طبقه ایشان ایشان و ایشان است که روز باید این هم
است خان در قیامت روز بزرگ اهل محشر مینکند و از اینجا است که افتاب هنوز ندارد که

دین اعتماد اهل جهنم است

۹۶

آنست بخلاف طاها که بر راه ایزون را واذابت میان سفیلله شر و سیفند است هصباح
 چهارمین دین اعتماد از تعلق ها اهل جهنم است پیر و بیست اتفاق خارج نمودن با یانکه خداوند
 جهتی خلق را فروخته است و میزان تشاست و افواع غذایها و الماء و درهار او یافته شود
 و بجهنم دفعه ای است جهنم دنیا و جهنم اختر دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
 در موادی حضره موت که عادی بر هوت است و ندیمیست و طحرا بیست و رو و رو میشاند که
 کسی نمیتواند در اینجا عبور و مرغونکرد و اجابت اعتماد نمودن با یانکه جهنم دنیا و اختر
 هر روز اخدا و ندخلق فرموده اشت ا لأن موجود میباشد تنظر اجناس معراج کرد رسول خدا
 او را مشاهده فرمودند بنابر تجسم احوال افعال بین افواع غذایها و شدهای میشوند بر اهله هم
 و قول یانکه خداوند اهل اخلق فرموده است غلط است و قول یانکه بعد از این حیر قیامت
 او اهل اخلق میفرماید غلط است و قول یانکه جهنم جسمی نمیباشد غلط است قول یانکه جهنم
 عبار داشت زقی غضبیده اشاد و یانکه جهنم بیت غلط است قول یانکه جهنم هر کس ام روح
 او است زدیسا و بعد از هر دین صاحب اعمال بدیجلد نیک زخول و غیره از جوانانه ای کایند
 با و بدیگزیر میروند و بنابر یانکه خداوند غلط است و با یاد را نست که جهنم مقطبیه بالا ای
 یکدیگر اشاد و یانکه جهنم دقیم سعیر سیم ستر چهارم جهنم بین لظی ششم حظر هفت هاییه و جهنم
 اول خایی موحد نداشت یعنی خدا پر شاه که معصیت ای کر زده اند و بی تویه ره اند که
 تقدیر علیهای بلا ایشان مغلوب میشوند و بعد ایشان میلیند بل بعد انتقام شدن عذاب
 ایشان با پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاقت کنند از سعیر شی ولما می فعالی معمون شد
 و سعیر چاییه و داشت و سقر چاییه و دریست و چیز جای صبا بودند و ایشان طایفه
 میباشد که ستار همار مدر امور عالم میدانند و هر چیزی فنا طبق میدانند و قائل خالوں

و تناسنی میباشد و لطفی جای بھوسن شد که اش را پیرتند و مخلج بای میشوند عربی باشدند
که بر امیرتند و هاویه جاکل منافقی نشانه متفاوت کی میباشد که در وقتیان اور دنیا مان و پس
دزیان میتویدند اما اعتقادند از برخلاف این اعتقاد از مردم عبایزد است که ماقن اهل
جهنم افراد منکرند و اثرا رسیدن از باهه میگشند و میسوزد و خاکستر میشود و پیاپی میباشد و هر
آنرا فرجی خود و ایشان را میباشد که شناسایی میسوزد و خاکستر میشود و اندکا اش پایان نهاد و اعضا میباشد
فیضه ام الی بعض از بالای مرد و کوش خداوند میرزا ندوایت از پای او دیلم شعله میزند و همچنین است
غیر غرف القوار غیر غرف و همچنین که و ایندر می باز
برادر سیام آوری
و شمشی از مشیطه ای
من جن که بر قرار
بعضی بعضی می باشد
یحیی اذیتیه از اران
بنی پیل بروز نمک همچو
یحیی سبلاء طبلاء شریعه
اگر در سواحه کوشی
یا بقیله کوهه بر و دغه
کسی بقیه است که
اذیت کند او سیبر
واجریا بروز بعض
اچار و دید که حضرت
اشان را سوریه زد
عرض کرد و در کارا
چنان که شود و بود
دوست و از دنی و بود
و کمال خاصه بود
بیهوده بود
پنجه بود
پنجه بود

و تناسنی میباشد و لطفی جای بھوسن شد که اش را پیرتند و مخلج بای میشوند عربی باشدند
که بر امیرتند و هاویه جاکل منافقی نشانه متفاوت کی میباشد که در وقتیان اور دنیا مان و پس
دزیان میتویدند اما اعتقادند از برخلاف این اعتقاد از مردم عبایزد است که ماقن اهل
جهنم افراد منکرند و اثرا رسیدن از باهه میگشند و میسوزد و خاکستر میشود و پیاپی میباشد و هر
آنرا فرجی خود و ایشان را میباشد که شناسایی میسوزد و خاکستر میشود و اندکا اش پایان نهاد و اعضا میباشد
فیضه ام الی بعض از بالای مرد و کوش خداوند میرزا ندوایت از پای او دیلم شعله میزند و همچنین است
غیر غرف القوار غیر غرف و همچنین که و ایندر می باز
برادر سیام آوری
و شمشی از مشیطه ای
من جن که بر قرار
بعضی بعضی می باشد
یحیی اذیتیه از اران
بنی پیل بروز نمک همچو
یحیی سبلاء طبلاء شریعه
اگر در سواحه کوشی
یا بقیله کوهه بر و دغه
کسی بقیه است که
اذیت کند او سیبر
واجریا بروز بعض
اچار و دید که حضرت
اشان را سوریه زد
عرض کرد و در کارا
چنان که شود و بود
دوست و از دنی و بود
و کمال خاصه بود
پنجه بود
پنجه بود

خود و لکن ایشان از عذاب نفرمایید چنانچه و بعضی خبار و اعماق است که طام کافی به بجهه جو
و خواست و هدا وند و راه داشتم محدث منسازانه را فشرید که کافی بجهه عدالت اوسعا
معنی نیز پسر ما بدل کرد که چنان این خبار بخت پوست شد و همواره پردازد لات دارد بر عذاب بدل فشار شد
خلد ویدن ایشان در چشم و قل و اینکه خداوند دادن آتش چشم دا بر کفار سرمه مهک و آند طیفیت
ایشان را مقلی میکردند که انش المحن ایشان نرسد مثل ملا که در چشم میباشد عنصر مخلص
بهم آن عذاب حد پیکه دعلیت هنگشند که حشره هادق و غرور ند که تریکان را مینهیم
میشود موقع براست و معنده علیه بست بلع دجیم کیا و علت خشک دعیش میشود که از هر
کشند اشتهان ملعت را این مع میکوئند که طعام اهل جسم است و همچنین خداوند همچند
مغلق هر یاره است که همچو اولیعه و بدبود نیوانت و مصوأ او طعام اهل جسم و شکو و خوار کوپاسه
و شیطان است و اند درخت نتو میکوئند ولینا معا اهل جسم اغسلان است و اعنال اژدها
و عذر است که طاری میشود این بدنه اهل جسم و آب جسم را که اهال ای اوم اشامند صلب جسم
و غشان میکوئند ابی جیم است که اذکری جو شنیده باشد و عتاق آب سرد بخت که از سرمه میشود
و بعضی کفته اند که جیم چشم دیست که زهر صاحب هرید را و جادیت و بعضی کفته اند که جیل و
خون اهل جسم است و عجیب است اشتقاد نمودن با یانکه رفتایت خداوند جسم داد و حوا ای محش
میفڑا پید و بفتاد هزار علک های اسپر لایکیر هزار او را که ند و احاطه مینباشد جسم بگافیت و مثاقین
و طایرانه که خلق مخدود خداوند بازیست طلاق اتفاق از وقایت عیش است پیر کاره و دل عکس که
کسی را بیهش است یه واجب است لفاب و علک خود فرمایید و هر کاه کسی بر عذر فرمایید که او را این جسم بیرز
کار و اعدای نیکند و خلف و عهد کرد او نهاده است یه واجب است لاعتقاد نمودن با یانکه جسم بشه
بر برع جسم خداوند نمیکشد که اనهی نایریکن و ایشان بزرگ مرا لذاتی که مترس فائج هر

جکش
از بر ای زیست

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب
ایشان از عذاب

فالله العاصم

حَدَّثَنَا

عَلِيُّ بْنُ أَبِي مُكْرِمٍ

بِإِنَّهُ مَوْلَى مُحَمَّدٍ

كَفَادَاراً وَلَنْ يَخْفَى

أَوْلَادُهُ سُبْطُهُ

أَمْرُ قَرْمُودَ كَلْخَرَان

خُوزَرَابَرَانَ خُوزَرَ

بِمَهْفَلَهُ تَبَّاهٌ

بِعِصْنَجَزَ وَارَادَةٌ

أَذْرَكَهُ طَهَارَكَهُ دَخْرَهُ

وَوَهْرَيَارَهَشَهُ شَاهَ

وَرَسَدَادَمَكَهُ شَاهَ

وَهَرَكَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ

بَيْكَهُ سَرَغَدَادَهُ

أَزْكَنَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ

شَكَهُ دَخْرَهُ عَوْلَهُ

بَيْشَنَهُ دَهْنَهُ رَاهَهُ

حَدَّثَنَا إِعْتَاقَانُ مَقْلَعَهُ بِهِشْتَامَتْ

بِلْ حَرَاطِمِيْكُونِبَدَهُ كَهْ دَرَاعَقَادَهُ لِلْحَرَاطَاسِكِهُ وَجِبَسَ اَعْتَقَادَهُ نُوْدَنَ بِلْ كَهْ
 يَلْ حَرَاطِجَهُمَا اَسْتَنَاعَبَارَهُ نَهْ كِيَنَهُ وَقَلَرَتَهُ فَهُ قَوْغَضِيدَهُ اَسْتَهْ هَرَلَسَارَاهَهُتْ
 هَرَلَسَالَ بِلَالَ بَالَهُدَيْرَهُ وَهَرَلَسَالَهُنَافَتْ هَرَلَسَالَ بِلَيَنَهُ اَسْتَهْ وَلَاجِهَتْ اَعْقَادَهُ نُوْدَنَ
 بِلَيَنَهُ كَهْ كَهْ بِلَيَنَهُ كَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 وَكَافِرَهُنَّ نَلِيقَنَ فَلَاجِيَنَ مَنَافِقَنَ وَنَنَ وَرَهُسَيَا وَسَفِيلَهُ وَقَوْلَهُ بِلَيَنَهُ حَرَاطِجَهُمَا
 بَنَسَ غَلَطَهُ اَسْتَهْ قَوْلَهُ بِلَيَنَهُ حَرَاطِجَهُمَا مِنْ الْمُؤْمِنِهُنَ تَنْبَحَشَهُ غَلَطَهُ اَسْتَهْ بِلَكَهُ بَالَهُدَيْرَهُ
 نُوْدَنَ بِلَيَنَهُ حَرَاطِجَهُمَا بَيْسَتْ بِلَاطَلَهُ بِلَيَنَهُ كَهْ اَسْتَهْ اَلْمُؤْمِنِهُنَ وَلَمَهُ طَاهِرَهُنَسَتْ كَهْ كَهْ كَهْ
 يَشَانَهُ اَسْبَدَ بِلَهُدَيْرَهُ حَرَاطَهُ بِلَيَنَهُ كَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 مَشَلَ اَسْبَتْ دَنَهُهُ وَبَعْضَهُ مَشَلَ اَسْبَتْ دَنَهُهُ كَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 بَنَسَتْ بَعْضَهُيَا وَبَعْضَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ
 وَرَسَدَادَمَكَهُ شَاهَ دَخْرَهُ دَخْرَهُ بَعْضَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ بِلَهُدَيْرَهُ
 وَاسَمَ كَيرَهُزَهُ بِلَهُدَيْرَهُ كَهْ كَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 وَهَرَكَهُ دَخْرَهُ وَبَعْضَهُ بَعْضَهُ كَهْ كَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 بَيْكَهُ سَرَغَدَادَهُ دَهْنَهُ رَاهَهُ بَيْكَهُ سَرَغَدَادَهُ دَهْنَهُ رَاهَهُ بَيْكَهُ سَرَغَدَادَهُ دَهْنَهُ رَاهَهُ
 اَزْكَنَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ شَكَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ شَكَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ شَكَهُ دَخْرَهُ وَغَرَبَهُ
 سَنَدَهُ كَهْ فَطَرَهُ وَغَدَالَهُ پَرَدَكَارَعَالِيَانَهُ لِلْهَرَلِيَنَهُ بَيْلَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 وَلَكَرَجَابَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 دَوَلَادَارَيَزَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 شَدَهُ حَرَضَهُ صَادَقَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 مِنْفَرَهُ يَكَهُ خَدَهُ اَهَمَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 وَرَأَوا يَسِتَهُ اَمْرَهُ عَقَابَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 اَزْكَنَهُ سَعِيَهُ اَمْرَهُ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ زَانَهُكَهْ
 مَحْصُوْهُانَ وَلَامَارَهُ اَزْرَامَهُ خَلَقَهُ بَغْرَاءَهُ

دریان العقاید متعلقه که شنیده است

لیستی طاهرین خود بیباشد و باید داشت که یک حیرانی مخفی برای خبر در دریا بشنید
 هر کس افکشت میکویا الحمد لله و داخل بهشت میشود خدا ندیخاه محمد والطیین و طاهرین
 و که عفت نهادند و اعقاب ابطر طجشما و غیران جسمها و جمیع جسمها و میراثهم و جله اصول
 دین است و منکر او کافر و باقیصه خلده رحیم است بل از که در اعقای ذات متعلقه
 بهشت است پر اجابت اعقاد موذن بوجوده بخشیده اولین برا اصول دین است
 بهشت فناست که بهشت نیاویکی بهشت اخوت نهاده است بسا در فناست کی وارد اسلام
 شکه هنپشت بجهل است یکی دنظر فغیر است فازاب و در وراث چیزیکه میشود بخشید
 همچنان دم او بیباشد بنابر اولیت حضرت رضا و بهشت اخوت دو اسمان چهارم است هشت
 پیشاد و بهشت پنهانی قناده است و اجابت اعقاد موذن با یکدیگر اهل بهشت اخوت هر
 بهشت مخدومیباشد و هر یکی قدر خود درجه در زند و باید داشته که در بهشت رئیسیست
 مصنفوون در کتب شعر
 محول بر تقدیر از قدر
 و بول و غایطی نیست پهلو میخواهد بول و غایطی فدارد مثل طفل که در شکم خود راست و باید از
 سینه اخبار را در
 که عجیز و کور و زین که و ضاحیان مرضی اخبار بهشت نمیشوند و بخاست که افتاده
 نمیزد و داخل بهشت میشود بلکه درینمیشوند یعنی است و در بهشت چند نهضان
 دویید و بتوینه و چو شید و پوشید و پوشید و دو شید و خورد و آتا بینه اذی ای او
 مهیا بینا شد و این حیثیت لذت ببرد در بهشت یافت میشود و بنابر اولیت طفل هر کاه بحق اهله
 بهشت و دلت نیکساعیتیا سلطنت نهایی یسان نمیشود و هر زیر اکنابر را نیست همچو
 صدق در من لا يحضر الفقيه هزارین نیایا او مینهند بغير لزوم العین بعد بعض اخبار
 باشد که هر مؤمن اهشت صفات که و چهار هزار زن شیبه و دو حور العین کرامت صنکند
 متراسخون حور العین اینیز هفتاد حله غایان است و کمتر اهل بهشت اینقدر همینهند
 تخلص از پسر و از زر
 که حور غر ارضیکه بیده
 و بطن یکدیگر را همچو
 پا خوبصورت و دلکزیز

پر کوک
بالای این مرخه ای دست چند
دست عالم از پرد بوده است

آیت داروی و رحیمی

در مطلع مذاق شفافیت

و در جرم اش

لریت ای کاران بکسر

ای هی سی ای زرابیت

امام پرون اور کد

اوم رکھاڑا

و دیر

ت اصلی فاتح ملت

ارٹ او مکن ات

که هم کی پند

و مکن

رسن و نعف اکار رکار

دو ماند کہ مکونیہ

در ارض خال

و این

چارست دفعہ مکونیہ

نہ سرکس راطن مکونیہ

ن عالم دنیا کی

ر عالم طبعنا

سے

او سنی اسیار راجا جان

بی رفائل تو جو دعا

در اس شراء اند

سیکونیہ

جن

درین پار اعتماد منعطف هدایت

ملکت فراوان عینها که هر کلمه ام جن و ایش و اید همان لذت بیشند جا هم بیست هست بالقطع عینها
و هنین بدن هنری دینیانی مداخله است به همین با اینکه قابلیت بیشت را پیدا میکند و با بول و غایب
داخله است هنیشو و کسی میگذرد اینا دارو همچو بزم و داخله است میشود مثل اس که اکسینی او بینند و طلد
چنانچه سابق بر این نهاده اشدار شدرو واجب است اعتقاد نمودن با اینکه پیغام آوران راوصیاً ایشان غالباً
مومنین و صلح آشنا باشد میکند و نکاه کاران حضور صاحب احمد عین علامه اسلامی المؤمنین و طیبین و
ایشان که اینه مخصوصین باشند و حضرت قاضی وابن قدیم پیغمبر آشنا باشد میکند و خدا با واعظ
و میپیشند از نکاه کاران که لا اینست را گزینی شود و در حد دیانت که آنحضرت داضی عیشی و دکه
اد عینین و سیستانیان باقی داد چشم مانند و حسیار حسابت اینجا رسید و خار جناد
بیشت پیغمبرها ام میکند که حساب طلق داشته ایند و واجب است اعتقاد نمودن با اینکه ام المؤمنین
در قیامت قدرت پیغمبر ایله است و چشم را خدا ان برای پیغام او و مفترسند و حضرت اینه ایله است
المؤمنین مدلده و همان چیز ام المؤمنین بیشت میگیرد و چشم داشته میکشد و حرارتی واقع
ده میروند پیغمبر این فرض میکند با اعلی دو دشواری دن که فرقہ الشمر افریق میشاند حضرت پیغمبر
که ساخت شوکه ام رون با بد وقا طاقت من میانی و در حد دیانت که دل را داد و در چشم
اطاعت آن حضرت بچنان میکند که حلام سپاهی اطاعت آقای زرک سوزه داشت اید و در
تفسیر علی قتل و همی مقول است از مخصوص در پیشتر آئی میاد که لا اختمه ایلی و فدق
ایکم با او عیند که در دین فقیمات بنی کن کار دل ایلی و هرچه از نکاهان اوسوال
میکند پیکو بیشیطان مار از پیشیطان ایلی میگردید و این ایلی میگردید و ظاهر میکند در شیطان
با او میگوید که مردی دین و فیضت اسی ای نکند کار میگوید بیشیطان میگوید چرا هر کنها هی که رکه هست
بنده هی میگوید مکر تو شیطان میباشد و شیطان میگوید بیلی میگوید ایلی میگوید تو مگیراه کوده میگوید

دربه اتفاقی از اعماق فتوح

ملحوظ که مصیت خطاکرده پس از اینکه محبوب که مشبا و آینه است که همانند خنثی مفهومی
 در زمینه از عجایب مکنده هر دو داخل بجهنم شوید پس غاصب شیطان اخلاق خود را
 با اینکه کار نمیگذرد شیطان را این دو بیشتر میاید ولی این با شیطان بجهنم میرند و
 تابع خصلت اولیه دلیل اتفاق از این امر است خواسته تقدام نمودن اینکه اولویت است
 که زبده بجهنم و نه بخوبی بعثت است پس اگر کاه خویست اوضاع بمناسبت روز بر میگذرد
 و اعزام حمل مستضعفین از مردمها فنای ایشان شد و کسانی که قابل بعثت نیستند و مستحق بجهنم
 هم میباشد مثل عذاب احرار والثنا که کاه نکرده باشد و بعض از اهل اعزام داخل بعثت اتفاق نمایند
 که نه میشوند و بعد از این کسانی که دل اعزام خوبی باشند خلاف اینها اینکه همان جای میرند
 و اعزام از اعماق را که اسخاق ثواب غفاری خلوت در بجهنم طالع نمایند و این امر از اینکه از اینها که
 ایشان را پس ببرند از این عالم ممکن است اذن نداشته باشند که داخل بعثت شوند و بعض کسانی که کاه
 اعزام کنند اشند که از اعماق عوالم ایشان بر هم باشند فیما اکنون به منادی از اعماق از اینها اشند
 و دیگر که از اعماق باشند ای اموالش که میقیس کار باشد ببعض کسانی که اعزام نهاده کنایت کرد
 دیگر امکله بزوده از که محتی بعثت بجهنم شوند بجهنم کاه و ثواب مثل طفلها و غیره اینها که اینها
 انجام احادیث هند که بعونده از اینها نیاییا نماید از اینها بعثت باشد ای ارسد و در بعض از اینجا وارد شده است
 که در اعزام چند خلیفه و مقام است که جامعه میشوند این میباشد شیخ ای اکاذیب ای ایشان که محتی
 بجهنم نشاند اذن بجهنم کاه بلکه از اینها محتی باشد ای اکاذیب ای ایشان و دنیا اند که در پیشنهاد همچنان
 و محتی بعثت شود و بنابرین جذب است ای اکاذیب ای ایشان میشود و در پیشنهاد کی ای اکاذیب
 ای ایشان میشود و در پیشنهاد ای اکاذیب ای ایشان میشود و در پیشنهاد دیگر پیشنهاد کوشت او با ای ایشان
 میشود و در پیشنهاد ای ایشان میشود و ای ایشان میشود و در پیشنهاد همچنان مقتول ای ایشان و در پیشنهاد

ای ایشان میشود و ای ایشان میشود و ای ایشان میشود و ای ایشان میشود و ای ایشان میشود
 ای ایشان میشود و ای ایشان میشود

کهربایان اعتماد از اعوام است

پنجم طبق اینکه میشود و در لشی ششم روح او باشد میشود و در دست هفتم عقل اینکه میشود
 فایما امداد از این شد جیبست چون پر اینکه میشود و در مشکوکه الانوار نوشته ام لكن امداد
 بخاست پنجمینست بلکه این کاف است فاین بیرون از برای داخل شدن بدینه بیشترست بلذاته بیشتر
 میتوان با عقل و بحث و فرق طبیعت و جسم و شکل و بند داخل آنها میشود و عقل تعلق با آنها
 دارد که بخواهد از عبارت داد که بخواهد از عبارت خلقت شده است که من محظیم به حوالی نیست که عمل اتفاق اینست
 پرورد و کار و بشرک از این و تفصیل این و ذکایت مشکوکه الانوار بخوبی مواجب است اعتماد نمودن به شجاعه
 پنجمین که میشود بالفعل مخلوق مخصوص است قدر با اینکه بعد از این وجود میشود علط است و قول
 اینکه جسم از خلقت باشد این دو معنی است نه بحسب جمیعاً لفاظ است بظیر اخبار و ایام طلاقه و زیارت
 بجز از شکل و حالت از خلقت از این و خطر بحدیث از این و بیان جزء از خلقت از این و کوشش بحسبت هر شر بگوشیه قیامت
 معراج و در ذیقات است که میشود سقف هشتم عذر شر میشود و کوشش بحسبت هر شر بگوشیه قیامت
 خاص میشود و مواجب است اعتماد نمودن با اینکه پیغمبر ما احمد بن عبدالله و امیر المؤمنین اب میدهد
 همان اینکه این خواص کوشا و میکنند از خود را در دو صیغه کنند از اخو خضر شهنا و قائلان خود را و ماجست
 این خود را بخواهد کوشش و خوبی خوبی دارند از کار و از شیر سیفیه ایه و از عسل شیرینی
 اول و اخیره و پنجم و میکوئید که از روی
 از دو عنی و هر تر و از بر قدر و تراست که اسماها و اقامها از بلوور بیشتر دو اطراف از هماده شدند
 میکوئید که از روی
 ماروت و مکونه و غیره
 و شر عذر و مقدار
 نظر که دنکه از این
 باضیغه زیره نام
 هم اهل علم و اش این به
 زیره دادند فرجه
 باشان زیر خلقت
 پنجم از مادر و کهربایه
 یعنی مصلحت
 یعنی مصلحت

ذین ببا اعتقاد از اعراقت

۹۷

وتفه که کسی بخواهد از این امر خبر طاهر میشود که کوشی شیخ باشد عذر حدیث است که کنکر که واقع شده
و ساز و صنایع هم خلاف نداشت اما بکوش و میراث اندیشه باید داشت که در حقیقتها بهشت این مصطفی
از او پیروی نمیکند و مرضی او میچیز نمیتوان از این فوران ایجادی او بپرسید میباشد قتل چشم که هر روز از وقایت
ایجادی او بمحبوب شد و بکینیش باشد لذا قطع این احتمال خلاف نظر را میمدد و هر چند یک قاعظ طاطام از
اللت قطع این احتمال خلاف نظر را مینهند بدلا از چون حسن اسلام و ایمان هم همین
فاحفل بهشت ایمهش فرستادند و مکالمه همین وقتها بهشت طمع بینند و هر کوں بمنزه و سفند
سیار رفیع از روح شفیع چشم سرمه زد و مفادی این میکند از جایست خداوند که مردم از برای اهل
نهشت منوفان از رای اهل چشم که خواهد بود و چون اهل بهشت بیرون نهادند یکدیگر که میباشد
و میتوانند یکدیگر که اینها میکنند و غیره با خصوصیات و احوال بغض و حسد و کینه از سینه ایشان که اینها
و هر کسی هر رقاوی که داشته بظر و چنانی آنکه مقام او بلند است پسته از مقام دیگری همچو
مقام خوشحال شفیع طالب هنین مقام است فارزوی مقام دیگری را میکند که آنکه مقام ایشان
خواهیان ایشان را ترست خصوصاً مقام محمد بن جعفر اللہ و دو ائمه امام و عضو شفیع طاطام که این
مقامها و مرتبها مبنی است که اینها میکنند و غای اهل بهشت میباشد و ساعت
لبا عاشق ایشان ایضاً و نفعه ایشان ایشان اهل بهشت یادتر مفهود بیش از بیش ایشان اهل بهشت
نمایاخ لجه نمیشوند هر طایفه که داخل بیشتر لاست بزمایه که بیش از ایشان داخل بزم
میکند فطاویه اخروف میتوانند شما امار اینها بدرز و بدل خدا شمار ایشان که که مبارک بیش از
در عز کفشار کردند اینها میتوانند شما ادار کشتم مغوفه را باین معنای خیلی خیلی داشت
فاما عذاب ببر اهل بزم شدید میشود خصوصاً بفنا نیز و غاصبینی آن محمد طایفه کشواران
و کافرانی نکاه منکرند و کسانی که کان میکردند که اهل باطن لذت خیلی بینند میتوانند بیویج کوشا

لهم بپرسی اهل بزم این امور ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

کتبه علی الفرق
ابوالحسن بن الحنفی
احمد بن حنبل
شافعی فخر
صحر الواحی
فاند

بلکه فخر بر قدم
ذکر اول قول سواد
ذکر فرموده الفرق
لتحجیجی بعنی فخر
لهم غفت در اوایل
ضر اینجا بخود
نه فرق و اینجا فرق
ضد ویهر قول
حضرت الفرق بقول
الوجهی بن الاریق
یعنی فخر یا هم و می
در دین و آخرت
واین فخر ایضاً نیز
نه خطا ایشان کند
میگوین قول فخر
که فرمودند الفرق کاد
آن یکیون کفر لعنت
فخر

در پی اعتقاد اهل اعراف است

که فنا نباید که ویر الکایتا از از اشرار و قاتل میگیریم پیر خدا و نباید راه بروید از اینها زنگ
نهست جهت اهل بیشتر اهل جهت میگیرند و اهل حق اهل بیشتر اهل بیشتر اهل بیشتر
و اهل حق میگردند مشغول میباشند اهل بیشتر میگویند که این خداوند عالم عده کرد بود
از نهضتها میگردند و الجدی شد و اینچه شاد عده کرد که ای ای ایند است شاعر اکابر از اینها اهل
جعفر فیاض میگنند که قد عذر ای اهای من ای
حرام است ایست جنایت کنند که ندان کان بوعده های روید کار درین سریوش اهل جهنم راند ندانند
نهست اینکشند کفایه در حبهم تخلیه میباشد اهل اعراف مشغول پیر یعنی عیشوند و دند
اخبار خود را داشت که در قیامت ای
پیر یعنی که دویل زمان پیغام او را کردند ای
اشتیوین یعنی که اه طاعت نمودند و داخل ای
نهست میباشد و داخل بیشتر میشوند و هر کاه اطاعت نکردند و داخل ای
میباشدند و داخل ای
کردند ای
میباشدند و داخل ای
چنانشی که چنان دیت ای
و حق و باطل را زهم فرق نمایند که ای
میباشد ای
خداعند خلیق ای
سلیل بیشتر میباشد جهتی بجهتی بجهتی فرمودند و در آنها و چشم ای
و دین و ای ای

دیربهای اعتقاد را از اعماقست

۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم آمين آمين يا موسى يا عيسى يا موسى يا عيسى
بمشتري شان بهشت خلني شوند با خداوندانشاد دیگر و نیزه دیگر چنان قیمت نباشد و همچنان
آنقدر که خداوندان بخواهد چنانچه این پیشنهاد را خبار فارس شده است در حکم مجلس شورای اسلامی
شما احتمام ندارند اگرچه این است پیش از جلوه داشتن یعنی مسامان هزار هزار هزار دهم و هزار هزار هزار دهم
خلو قدر موعد است طبقه ای هنرمندانی این بعید نوده قدر زاده است که حدوده آنها که دست یافت یا ناشف
قیام نمود و ختنا اهل تمام کشته شده است اهل جهم و اهل مجسم و اهل بخت و بهشت و اهل
شده اند و هنرمندانی بقیر خدابند احمد بن عین الدین و اپیر المؤمنین و ائمه طاهیرین و احمد بن جعفر و خدا بوده اند
بر محلوقات تعالیه افهیل از خلوفا فانما نهاده این یزدیکی بوده اند و همچنان ایشان حجج خدا
بوده اند و میسا شذر اصلع المهاجر نیزه که بعد از قیامت خلوق خدا است نظر بعده رو به محظی الله
طلا اهل الذین بارزه و ای اخر و الاربع از ظرا خبار و امرده دزیرا بچوسر شایان بیعت هفتم هعام است و عقفا
از راجهه و کلان منحصر است اعتقاد بر اول است تقضیل هر یکی از ایشان را در کتاب مشکوک الا
نقششام و در بغض اخبار وارد شده است که روز قیامت بلطف از این اسطعل عرش بر سردهی مملکات
و هیکل صدرا امیشوند و هر کسی هیلیکه کرد که است غاضلا سوال از عمل او و مذیود و بوده
زد و حش از دم کشیده میشود و ایست مفعنه والله یعنی الحشر ایست خدا سمعت کشته بجنای
بنده کان این خاتمه دار و چند خود را داشت ف داصل در بیان کفر و اسلامه است بدلا که کفر تبریغ و
چیریست بد کلام خدا کفر یعنی مفسد است اول بغض ائمداد بوقت دویم ائمداد حق با ایسته
بایسک بہشت در دار و در بودن حق کفوله تقدیما جایهم باعروف اکفروا به فلسفه اله علی الکافرین میراثی معینه دارند خود کفر
که با این فریبوده است که قوله تعم اقوی سوون بغض اکتاب تکفرون بغض خهارم مکفر که ایسته
و صدقیان است که از آن در باد و خبر است کفکه تعم کلایه سیلمان همان مفصل شیلوبونی ما شکر ام اکفر یعنی بغض بر ای کفکه بر ای
شوند و یکی دیگر از ای را

لایل لایل

۱۰۴

برهان اعتقاد الاعراف

في حكم ما يأبهم كثراً بكم وبهذا تكم العدالة والبغضاء بذلك كثرة بكم قسمت هنفيف وكفر قوي
 وكفر قوياماً كفر قوي انت كثرة بكم اعتقد بعدها رسول وآخوه رسول انجابه اورده است
 نداشة باشديين كفر قويالسلام است محله رحمة بانت لقصيرة ما كفر قوي اذ شك كثي
 انكار كثي خير ما كرويد او در دین از ضروريات بنت اکرجي رفاه مسلم باشد انکوبیده
 کافر است بالقصيرة محله رحمة بنت مثل کفر اولی الجمل سمع ما کفر قوي انت کثي غيله اميد
 که باش استخفاف من واصلوا یاری است مثل قران راتقانه از العاد باشه اندختن باشهم
 دوچه خل است بخل است ایمان او پسر به سه قسم است ایمان قلو ک اعتقد بخل او رسول
 ایتمد بخل از استخفاف او بخل است با شهله باشد بعیم ایمان باش ک اقره با پیغمبر تمام اورفات
 از جای بخل ایمان بیم ایمان فخل ک ایجی سیماز از فرموده علیهمایا کیا کافر بدمست
 کفر بدمست اسلام است بیخ همان بیس ک منکر بوبیت علمت منه حقاً بتوافت
 منکر بکی از شروعیات بعنی سلم است با شعر کافر بخل نوع اقصیر محله رحمة بع دیکری
 کوی که خباب ایمان است کرج بحسب ظاهر همکیا باشد همیشہ دشیغ فرقه همراه که اینها فرق
 نیستند مسلماً میباشد لئنکه اندھ بخوار خندخون و بال و عرض فایز کردن ایشان و مذکار
 و افعال ایشان رحمة است طرفیاً مسلم ایشان بخشن همیسا شند لئن بالقصیر محله رحمة
 است همچین هر کاه منکر بکی از ضروریات مذهبی شد ایشان که منکر بود دین اشد و بعضی از
 عالم ایشان ایشان احکم کفر قويالسلام شد و اینکی اهم همیسا شند یعنی همچو عرضی میکند
 که بجا ایشان غفلتیست درین برج قسم میباشد اعلیٰ از این قیم مسلماً بیم ستصفع که
 میباشد کفر قويالسلام ایشان کافر بند و نه مسلماً بنتها بکه عوی ایشان شد و اذکار علیهم میکند
 و در شر جو غسلهم نیستند له فرام عدا از ذرع طالب او هم بنتند یا انکه اولاده کفر قويالسلام بکوثر

در بیان اتفاق از اسرار افست

ایشان بمحفوظه است و پیش یا که میتوانند باشند یعنی نیستند بلکه صحبت که بگویند
اینها کافر نیستند چنانم که اینکه در نظام اسلام میباشد و در باطن کافر نیستند اشتباه
سته متفاوت و سایر فقهائی شیعه غیر از ائمه عتری بلکه اینکه کنایع کفر نیاتند همانا اولاد کفار
یا نایاب اسلام میباشد مثل اولاد اسلام اما در حکم بحق ایام خود میباشد و اقاد بواهها
وابلهها داخل و قسم مستحبین میباشد بجز همکار مقصرها شد و در تحقیل درین معتقد
حقه و اسلام محل در تحقیق است هر کاه فاجرا شده که تحقیق کرد و حقیقت درین کفر را فهمیده جیز
کافر و در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله که آن است مددوا و ببر و قسم است بکم مرد پنهان
و یکم مرد مدلی شاد برای فطری و فشنط دارد اول ایشان که نطفه او با اسلام متعقل شده باشد
یعنی کوئی از پدره یا اماهه او در طالب است شدن از امام او مثلما باشد دویم آنکه او نزد پوله
کرده باشد بعد از این که در از دین اسلام و لحیتار کفر نیاز نداشت اینکه اندکاری کی از
خود نیات دین نداشته باشد از بعده کشش اند نیست پس مرد فطری نیاز نداشته باشد هر کاه
مرد باشد ایضاً و راکشند و نداشتماً و حتماً بر احتمال است فرانقت هر لذتی از احتمال و فران
کجه اتفاقه درون باشد کاه میلاره و بعد طلاق میبرد و شوهر میکند هر کاه بجنو اهد
و اموال امداد رینا و ذات باید قفت نمود و بخشم میباشد و ایا نوبه او بقول ایشان
هر کاه تو مکنده کیانه در اعد و قول است اول ایشان که تو به او مطلقاً هم قول نمیشود و
در دنیا فنه در آخرت پیش از حکام بر وجا درست درینها و آخرت محل در جهنم است درین
ایشان که در دنیا فنه او بقول نیست و ایام ادراحت قول است اما بقول نقوص و تقویه ایشان
در دنیا بجهه اجماع و بجهه عموم صحیح میگذرند من مسلم از حضرت باقر عاص است که فرمودند که بجهه
عن اسلام و کفر نیاز نداشت بلکه علی محمد بعلی الله ذرا نویله و قد وحی قدره و بیان من از ایشان
من برخیز من مفید است

دعا: اللہ زین الظالمین اللہ زین الظالمین

وکرس و از خواجہ میر کویند و آسیان
بهم قنوات ز سرارت وار بورت و اماد
غیر ساخت ها آسان ششم فلکه است و از
وازی قوت ز دارد و سه اور ز دارد

دین اسلامی العقاید را عرف است

و یقین نمایند و کنک و تظریه است عمار از خضری صادری، فاما کل مسلم من المسلمين از تغایر اسلام
و آسان پنج چیز است
و میخواست و از فریاد
و اسم او و نامه است
آسان چهار چیز است
شمشیر و از در خواست
و اسم او و موقنه است
تکلف ای طالع لازم میباشد و هر کاه مکلف شد تکلیف این اطل است جماعت پیغمبر
آسان سیم فلکه است
شخونه بیگ غافل غیشور تکلیف نداشته باشد و این قول اقویت چنانچه جماعه مثل روح شهد
است از هم است
اسمه و فیضه و این و مر جویم فیض فاضل مناصر غیر هم از عمل ابرا احیا کرد و اندیشه هر کاه تویه کند حکم کشا
دویم فلک عطا ره است از کشتن قسم اموال اعد جدا شدن زن و ازاوساقط غیشور بین هر کاه منکر نشوی کش
وازی رسانی مطلع شوی بود و او با یکدیگر تا خیر بیند کشتن و بقول بیهوده تویه او هر کاه تویه
اسم او افکوه و این یعنی نق و او دیدیان خود و خدای خود بیخ و بقول است که عبارات و معاملات و بیخ
اول فلکه است خواهد بود و بین او پیش از میشود و لکن کشتن ازاوساقط غیشور و زدن با وی یکدیگر داد
نمیگذرد و این از
سیمده است و اسم او بر
قیامت و در کتاب
معالم اوره است
که آسان او لیکه
شده دویم مردم زنی است
سیمده است همان است
نه فره غزه است
یا قوت سرخ است
پنجمین
هادی و بیرونی
و میتواند از
جهنم خلاص کند
او کارم نشسته است
اید تویه داد هر کاه تویه داد هر کاه تویه کرد فیها و الا اوا اباید
جیز کرد و اخوا اک داد کوید هند و لباس درست با پیوشاند در وقت نمازها

دربه‌ای اعماق از اغافت

۱۲

او را پرمنیا و زند و قیبه بد هنده کاه بقول نکند او را بزنده باز ماخال رجسکند انکه
ایمپریا در جنس قویکند ظریلحت صحیح جلد از خست صادر ق و امام تبلیغاتی به تو به باید هنله
مثل اینکه شخصی و می‌صلان شدو بعد از یهود شلبین هر کاه تو به که دعوه باسلام نمودنها
و لاآ افدا باید کشت و فمال اور لیمانه و ذات مسلمان از قدمتی باید نمود هر کاه در دفعه تو بیرکرد
و باز قدری شد بغض که داند در دفعه پیهارام و لین احوط استه تو به مرید زن انت که افراد کند
بانجی بکار او را کرده است و پیشین هر کاسه پیغمبر صراحتی ایکی از آن مختل العیاذ بالله به هدیتی
بخت رفاطه العیاذ بالله باید هر کس شنیده ا او را بکد پیشکار ضرورت دین نمودن کفر است
اکال ندان و بمعنه و بجهاد و نکره و حسن و غصیلت نهاد جلعت صرام بعدن شراب
کوشت خواه و بی افتاده و غیر از اینها از آنچه ضرورت داشت خواه کلا باشد یا بزری باشد و هم
چین نکار یکی پی خواه و ندانها را اصری بردار قرآن بیان فرموده است مثل نکار هفت ایام
و هفت نیم کریم و باید اعتفاد نمود بحقیقت ملائکه و لیکه ایشان جسم لطیف میباشد و دست
دو بال ایشان چهاریال میباشد و کاری ایمیکند که باند الهی باید اعتفاد نمود بوجود
عشر جسم اول خ و قلم و کسر و خسرو ادن بملائکه خواه جسم بیان باشد یا عز ایشان ایغیره
است قول اینکه ملائکه جسم ندانند غلط است قول اینکه ملائکه دختر ایشان میباشد هنوز
و عجایت که دن ملائکه کفر و شرک است و اجتنست ازم کدامها ای سماوی این بخش قرآن دا
و پیشین کتب حدیث ایمه اطهار را و استخفاف پیش می نمودند بانها غلط است فاز دین و هنوز
خارج است و هر چهار دین بمحاجان باره و ضروریست کسی نکار نکند او را از دین خارج است
و هر چهار ضرورت مذهبی است کسی نکار او را ایا ز مذهب خارج است فائمه بلانکه ایمان
دستگاه ایزد و هر که هر چهار دستگاه ایمان که بار دیگان ایمان بگذراند کامل است با النسبه عالی فوق

دین دین ایمیکن که ایمه غوزه ایمه هر چهار دستگاه ایمان بگذراند ایمان ایمه ملوک ایمان که ایمان

لِبَرِيَا اعْتَقَادُ الْأَغْرِيَةِ

افَا قَدْ هَسْبَىٰ كُمْ مُؤْمِنٌ اسْتَهْجَاهٌ يَمَانٌ هَسْبَىٰ لِسْلَامٍ نَّبِرَ كَافِرٌ
 تَذَارِعَكَارٌ يَمَانٌ هَسْبَىٰ مَا شَهَدَ وَيَمَانٌ هَنِيْجٌ قَسْمٌ اسْتَهْجَاهٌ
 رَسُولُ اللَّهِ رَأَبُوكَوْبَدِيَّلِيَّانٌ يَمَانٌ خَنْجٌ شِعْيَةٌ ضَانَقَهُ فَرَقَهُاءِ شِعْيَةٌ هَرَبَهُ دَخْلَنَهُ عَيْمَانٌ يَمَانٌ
 كَشَهَادَتُ بُوْحَدَيْنَهُ لَهُوَ بِرَسَالَتُ رَسَالَتَنَيْاهُ وَبُوْلَيْتُ مِنْ الرَّؤْفَينَ مِنْهُهُ لَهُمَانٌ
 حَضَرَتُ رَأْخِيلِيَّةٌ لِيَقْصِلُهُ سُولٌ خَدَا مِنْدَانَهُ دَيَّرَانَهُ تَنَوَّهُ خَلَنَهُ تَكَفَرَهُ شِعْيَةٌ مِثْلُ
 يَكْنَائِهِ وَزَيْدَهُ وَفَطِيْحَهُ وَاسْمِعِيلِيَّهُ وَاقْيَنَهُ وَنَادِسَيَّهُ وَاشْعَعِيَّهُ بِجَمْعِ عَمَرٍ دَاخْلَهُ بِلَشَدِ
 يَسِمٌ يَمَانِ خَاصَّتُكَ افَرَأَيْ بُوْحَدَيْنَهُ خَلَدَ وَسَالَتُ سُولٌ وَلَمَّا مَاتَهُ وَازْدَهَهُ امَامٌ دَارَهُ
 وَلَكَنْ بِقَرِيْبِهِ زَانِعَلَيْا مَاعْتَقَادَاتُ اوْرَجَهُ كَانَتْ حَطَارَمٌ يَمَانٌ اخْرَى اسْتَكَهُ يَمَانٌ وَجَدَهُ دَرَجَهُ
 وَائِمَهُهُ دَارَهُ وَاعْتَقَادَاتُهُ عَلَيْا ذَلِكُهُ وَهُدَى كَامِلٍ اسْتَبَجَمٌ يَمَانٌ خَاصَّاتُكَهُ يَمَانٌ هَبَهُ طَرَدَهُ
 وَعَلَيْهِنَّ دَارَهُ وَاعْتَقَادَاتُهُ وَهُبَرُ وَفَوْشَرُعُ انْقُرَاسُتُ مَعَاصِرَهُ كَبِيرَهُ وَصَغِيرَهُ مِنْكَنَهُ كَهُرَشَهُ عَدَالَهُ
 دَارَهُ وَخَلَوَهُ فَلَخَوَالٍ وَاطَّوَرَاعَالَهُ وَافْعَالٍ وَاعْتَقَادَاتُهُ وَجَمْعُهُ صَحْيَهُ اسْتَهْجَاهُ فَقَصَّهُ دَارَهُ
 دَيَّنَهُ دَيَّنَهُهُ زَانِعَلَيْا يَمَانَ كَلَّهُ تَكَهُرُهُ بِعَصْمَتِهِ لَبَشَدَهُ وَيَمَانَ سَعَامٌ اوْرَعَمَهُ اسْتَهْجَاهُ
 فَقَرِيْبُهُ يَمَانَ سَهَستُ افَلِيَّانَ عَلَمَ اليَقِينَ اسْتَكَهُ يَمَانَ عَامَهُ عَوَامٌ يَا شَدَهُ وَيَمَرَتَهُ يَمَانَ عَيْرَالْيَقِيرَهُ
 اسْتَهْجَاهُ يَمَانَ عَلَمَهُ اسْتَهْجَاهُ يَمَانَ حَقَّ اليَقِينَ اسْتَهْجَاهُ يَمَرَتَهُ اتَّبِعَاهُ اوْلَيَاءِ اسْتَهْجَاهُ فَتَلَبِّيَهُ
 شَوَدَهُ دَانَهُ اسْتَهْجَاهُ يَمَانَ حَقَّ اليَقِينَ اسْتَهْجَاهُ يَمَرَتَهُ اتَّبِعَاهُ اوْلَيَاءِ اسْتَهْجَاهُ كَهُرَشَهُ دَشَرَهُ
 يَشَوَدَهُ دَانَهُ اسْتَهْجَاهُ كَعَنْهُمْ يَوْزُونَ لَتَشَهُبِهِ سَانِيهُهُ وَائِنَرَتَهُهُ عَلَمَ اليَقِينَ اسْتَهْجَاهُ
 دَوِيمَهُ اندَهُ اتَّسَهُ اتَّسَهُهُ دَيَّدَهُ وَازْكَرَهُهُ دَرَخَهُ وَجَزَرَهُهُ وَزَيْدَهُهُ وَائِنَرَتَهُهُ عَلَمَ اليَقِينَ اسْتَهْجَاهُ
 دَزِيمَهُ اتَّرَشَهُهُ هَيَّجَرَهُ اتَّرَشَهُهُ اسْتَهْجَاهُ يَمَرَتَهُهُ حَقَّ اليَقِينَ اسْتَهْجَاهُ يَمَانَهُهُ مَوْمَنَهُونَ كَهُا هَيَّكَيَهُ
 دَوَانَهُ حَالَهُ كَنَاهُ كَرَهُنَهُ مَوْمَنَهُ نَيْسَتُهُ يَمَانَهُهُ كَرَهُنَهُ اتَّعَمَفَارَقَتُهُ مَيْكَدَرَهُ جُونَهُ زَانَهُ كَهُاهُ

دربی اعتماد ان اعراقت

فارغشند بعید ایمان بر مینکرد باو قظر محبتی که دویین را باینین خود میگوین و از داشت خصوصاً با اینه
 نمودن باشد دانست که هم کذا همان اخدا می ام زدن غیر از کفر و شر و اچنای خفر و مود نهادل به عبارتی
 الذین لرسوا لا قسطوا من حملة الله لئن الله يغفر لمن توبيخا اته هو الغفور الرحيم فایده بنا تکه
 حضرت ایام المؤمنین هر فرمودند که اسم توپه بر شرخ پیر لقمع میشود و لا پشمیان از کانها بندکت شد
 او در قدم خود کردن بزرگترین ان کناد سیم حق هر کس زندمه او بآشده خواهد از اذ آکنها ایکنان و
 حلالی بظیله خواهیم آنکه هر عبادت که ولحی و ده است بتو و و او را اینجا نیایا و رده است او باید جایا و
 بطریق قضا پیش آنکه اپنهم کوش خرام در بینهای دعوی شد است و داغز ن دارد و بزیره تا آنکه
 پوست او باستخوان او بچسبید و گوشت ننمایه بر فرید شدند آنکه اینقدر شیرخیز معصید کناده
 چشیده است نقده تلخ صبره دعیادت و طاعتی بیشتر استغفار الله کفتن بزرخوبیت با پیشنهاد
 و اینم مذکور شد انس طواریت زنکاه کار شیعه است و الا کاظم که لحواله
 معلوم شد چنانچه انشی و الحمد لله من قطعی بالآلام و صلی الله علی محمد
 خیال الانام والآداد اکرام و سلم تسیلماً کیشا کیشا

قد انتفع هدی الائمه ما شیر فیضیه ایشان عظامه الشیعه
 خیال است افضل از این حبل المیازی و قابلة الائمه الشیعه
 شیعه علی اصحاب حزب طول سی سال و مرد شریعه ایشان علی الحضرت
 کی ای فرشت اقا جاجی فاخلم حمیا خاصه استیل صور ایام من که

خان و فنون و ازوقات بخوبی بگذرانند که از خود را بازگردانند و از خودشان
 بگذرانند و از خودشان بگذرانند و از خودشان بگذرانند و از خودشان بگذرانند
 کن پر چشم بگذرانند و از خودشان بگذرانند و از خودشان بگذرانند و از خودشان بگذرانند

سُمَّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدینکه از حدیث اذ اراد الله بعید بجز اینکه قلبه نکته پیضاق مسامع فله و عکل به سلک
 سیده و از این جبار دین که مستفاد میشود که خلا از نفع عالم فبل اذ اینکه اکثر خلق فرموده است
 شکل صفو بر اینست سه کوشش اراد بکی طرفی سوی کی بطرف چیزی کی سرو سطه و همایان کشته
 ملکی موکل فرموده است که تسلیم میکنند تبلیغ خیرات میزبان معمدانه و حکمت یا اقوال
 عالم عقل را اخراج را و مینکند باز فردانیای فرعون کل ممتد اکشید شد اذ اینکه مقصداً متوجه
 است هر یک از سه کوشش قطب هر یک از آن سه مملک ادخال نور در مضامی هوای قلب مینکند
 و دنمه تقابله هر یک از ملائیک شیطان زغالجهل موکل است که ادخال طبلت از آن دیر بجهل کمیخت
 است بین علوم سفلی و از فنا که المیت صعوبت نموده بطرف قلب بطریق تقدیر نوز تقدیر ترکیل نموده
 از اسرار دخال رو و قبول انتشار و میراث فسادات و شروری از طلاق از هر زمانی به قوه
 میشود و دیگری مغلوب میشود و در وقت غلبه طبلک نور دخال در قلب ای میشود و در وقت
 غلبه شیطان طبلت قطب اهل علیمیکرده و لاعانه نموده ای انسان بجهل خیار است که مادر و باین علیه
 و اذن متابع معاقب میشود و یکی است اول معلوم میشود

و در صفحه ایشت است که میگویند

چنانکه رئیس معملوال است سه ایمان میگویند که اینکه من مجاوزه در تردد امام جعفر صادق بتوک و مکلم کشید
 و چهل بیان خفت فرمودند شناسید عقل او شک اور اذ اهدایت بیان پیش ممایع میگویند که من عرض کنم
 مدل ای تیه تو میگویند میگشتم اور ای ابا ایشنا ایشنا ایشنا ایشنا ایشنا ایشنا ایشنا ایشنا
 فرمود عقل او و خلقه تو و ایشنا ایشنا که از طرف زن تمحیر شنیده ای و اخلاقی فرمود

العقلاء عبد العبد

ذات العقل

شیخان

ایشت پر عقل

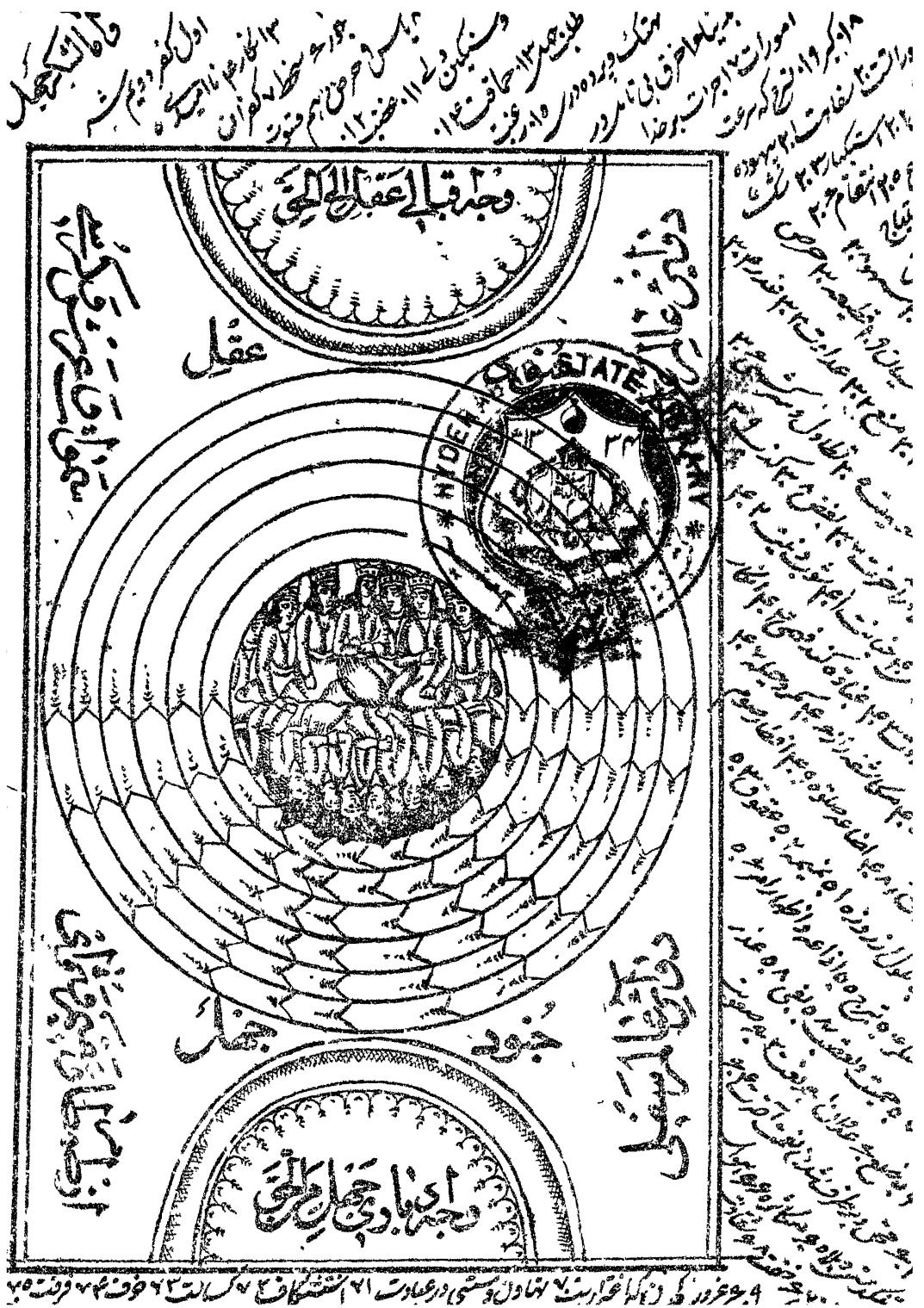
العقلاء

عک

ایشت
پر عقل

دیز کی ۲ عجوف کم نهارت ۳۴۰ مار
هم سلامت ۴ چشم صلوات ۴۷۰ مار
بچادو ۵ بچ و خشن زکوه بھ صوت ۱۰
والیخ ۶ امر معروف ۷ و الصافر ۸
۹ و سرو دران ۱۰ بخود نضافت ۱۱
۱۲ بچا ۱۳ هقط ۱۴ هرجت ۱۵ هر عدوت
سهو لوت ۱۶ ارمونیا ۱۷ آخرت ۱۸ بکرا
عافیت ۱۹ بوقام حجم مخون ۲۰ امر افریت
حکم بچ ۲۱ وقار و جو سعادت ۲۲ بچ
بیوچی خط ۲۳ وحد عابن ۲۴ طوفوش
قبه بیعادت ۲۵ بچ بالفتس ۲۶ بچ
۲۷ بسره بکمان و بکرا ۲۸ این هتفقا
کم بکرا ۲۹ بکران ۳۰ کامول رکوره
دان ۳۱ دن شنیدن بکران ۳۲ کامول رکوره
جنگل شنیدن و مقبره ۳۳ بکران ۳۴ کام
وجوان ۳۵ بکشندن بکران ۳۶ بکران
از این دون ۳۷ کوک و قردا ۳۸ بکران
تلک عقیل زن و کامول ۳۹ بکران
فیلم کشیدن بکران ۴۰ بکران
کن کن بکران ۴۱ بکران

متو کامول شنیدن بکران ۴۲ بکران



مُؤْمِنٌ بِالْفَوْزِ لِلْأَنْجَادِ وَسُكُونِ الْمُؤْمِنِينَ

مَجْدِ فَيْلَكَ عَمَّالِ الْحَقِّ

عَمَّالُ
أَجْنَادِ

شَفَاعَةٌ لِلْمُسْتَكْبِرِينَ

شَفَاعَةٌ لِلْمُسْتَكْبِرِينَ

جَنْوَبُ جَهَنَّمَ

أَنْهِيَّاً وَعِصْمَةً شَرِيكَيْ

جَنْوَبُ جَهَنَّمَ



دنون غنی بیم خواره ای او همان را
 مانند گمیون بینش تهره ای ای شاه فرد
 پیش از شاهزاده داشت او همان را
 پیش از شاهزاده داشت او همان را
 داشت ای شاهزاده داشت او همان را
 داشت ای شاهزاده داشت او همان را



checked
1957

دریان قلای ملکه ای شاهزاده داشت
 پر سیاه که زیست
 و جو سرمه در نیزه داشت
 چیست کش ای شاهزاده داشت
 هر ده مان زیبای خوبی داشت
 فرمود این نکت چیست کشت
 جو خوب است که هر ده زیبای خوب است
 از ساز و صرنا و طبلور و طبلو
 یخچی خوش را هم چویز داشت
 میتوارم و از صد ای ای خود شد
 مشغول خواسته که دیو ای ای خود
 فرمود این خود چیست کشت خواهیما
 از زیر خود می خالی ای خی طفت میکنم خود
 این غلای خود چیست کشت لهیار می خالی
 بور خود چیشم دیوان لعنت خدا بخوا
 حج بور خود می خرس ایان و ایان
 و خوش خود می خواهی ای خدا پیکلت
 که هر درود ای ای خدا ای ای خدا داد
 ای خدا عصی بور خشنده ای خدا برو

